



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

۳۳

۱۳۹۹ - ۱۳۹۸

مقتات

تعمیرات - مهندسی - معماری - تاریخ

- تعارف معراج ■ شرح آثار ابن عربین در مورد حاکمات
- مکان طبری ز ابراهیم آبهانی، شکله ■ اثر و اشعار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
- نقش و وزن کتیبه‌های تاریخی مسجد آل بو جناد کعبه
- معرفی کتاب معالم المدينة المنورة بين العمارة و التاريخ
- سفرنامه حاج آقاخان خان آقاخان ■ گفتگو با سعیدالله
- بررسی و فلسفه نامه استاذالمیرزا (ع) در قرآن و تورات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۳۳
۶	مشخصات کتاب
۶	اشازه
۱۰	اسرار و معارف حج
۱۱	معارف حج
۳۴	تاریخ و رجال
۳۵	حج گزاری ایرانیان در دوره قاجار
۶۸	اماکن و آثار
۶۹	حرم حضرت حمزه علیه السلام در بستر تاریخ
۸۳	منابع طبیعی زمزم و آب‌های مکه (۵)
۹۳	مصر و ویژگی‌های تاریخی- هنری آن در جامه کعبه
۱۱۵	گفتگو
۱۱۶	گفتگوی صمیمانه
۱۳۶	نقد و معرفی کتاب
۱۳۷	معرفی کتاب «معالم المدینة المنورة بین العماره و التاريخ»
۱۴۴	خاطرات
۱۴۵	سفرنامه حاج لطفعلی خان اعلایی (۲)
۱۷۰	از نگاهی دیگر
۱۷۱	قصه اسماعیل (ع)
۱۸۹	جلوه‌هایی از «جهت طواف کعبه» در علم و طبیعت
۲۱۹	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۳۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۱۵ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

اسرار و معارف حج

ص: ۵

طرح جایگزین شود.

ص: ۶

معارف حجّ

احمد حاجی

روشن است که تبیین رموز حج و بیان جنبه‌های باطنی آن، سزاوار اولیای خداست که به این معارف و حقایق رسیده‌اند و ما را نسزد که در این عرصه گام نهمیم، پس سعی راقم سطور تنها جمع‌آوری و ترجمه کلمات حضرات معصوم: و دیگر اولیاءالله، در شرح این مطالب نورانی است و بس.

اهمیت حج

وجود مقدس نبی گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحِجَّ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا». (۱)

«هرکس بمیرد و حج به‌جا نیاورده باشد، اگر بخواهد یهودی و اگر بخواهد نصرانی از دنیا می‌رود»؛ (یعنی مسلمان نمی‌میرد).

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحِجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تَجْحَفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ مِنْهُ فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا». (۲)

«هرکس بمیرد و حجّ واجب خویش را به‌جا نیاورد، در حالی که نیازی ندارد که به او فشار آورد یا مرضی که طاقتش را طاق کند و یا حاکمی که مانعش شود، یهودی یا مسیحی خواهد مرد».

۱- فیض کاشانی، ملّا محسن، المحجّة البيضاء فی تهذیب الإحياء، ج ۲، ص ۱۴۵

۲- همان.

ص: ۷

یعنی اگر کسی بدون عذر شرعی؛ مانند فقر یا مرض یا منع حکومت، حج را ترک کند، مسلمان واقعی نیست. می‌دانیم که غرض از خلقت، شناخت خدا و محبت اوست و معرفت و محبت نسبت به خدا، متوقف بر «دوری از شهوات»، «ترک متاع دنیا» و «مداومت یاد خدا» است و هریک از عبادات، در راستای تحقق یکی از این امور سه‌گانه است، اما حج بر همه این سه امر شمول دارد. به علاوه، حج دارای اسرار و رموز باطنی نیز می‌باشد. (۱) شرافت مکان در حج اماکن مقدس سرزمین وحی، افزون بر شرافت ذاتی‌شان که به باطن این مکان‌ها و وجود برتر آنها در عوالم بالاتر مربوط است، شرافت‌هایی نیز از غیر خود کسب کرده‌اند، مانند:

- ۱- نزول ملائکه و وحی بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این سرزمین.
- ۲- این مکان منزل خلیل الرحمان است و فرشتگان در این محل بر او نازل شدند.
- ۳- این محل، منزلگاه جُلّ انبیا و مهبط وحی است.
- ۴- این جایگاه، محلّ تولّد نبی گرامی صلی الله علیه و آله و بسیاری از انبیا و اولیا علیهم السلام می‌باشد. درواقع، کعبه به منزله خانه خدا و اطراف کعبه به مثابه حرمگاه او- جُلّ شأنه- است. عرفات همانند میدانی است در ابتدای حرم خانه و منع اذیت و آزار حیوانات و کندن گیاهان در موسم حج، به جهت اکرام حرم و تجلیل از صاحب آن است. سِرّ این مکان‌ها و مقامات

* إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا (۲)

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه پربرکت است.»

* جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ (۳)

«خداوند، کعبه- بیت الله الحرام- را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است.»

* وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ (۴)

«و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند.»

* وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۵)

۱- نراقی، معراج السعاده، صص، ۶۶۳-۶۶۲

۲- آل عمران: ۹۶

۳- مائده: ۹۷

۴- آل عمران: ۹۷

۵- حج: ۲۹

ص: ۸

«و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف کنید.»

قال علی بن موسی الرضا علیهما السلام:

«وُضِعَ الْبَيْتُ وَسَطَ الْأَرْضِ الَّتِي دُحِيتُ مِنْ تَحْتِهَا الْأَرْضُ وَكُلُّ رِيحٍ تَهَبُّ فِي الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا يَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ الرُّكْنِ الشَّامِيِّ وَهِيَ أَوَّلُ بَقْعَةٍ وَقَعَتْ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهَا الْوَسْطُ لِيَكُونَ الْفَرَضُ لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ سَوَاءً.» (۱)

از آن جا که اراده الهی به مقتضای سر محبوبیت «کنت کتراً مخفياً» به آفرینش نشأ انسانی تعلق گرفت و از طرفی موطن این لطیفه ربّانی خاک بود، لذا تقدیر به عمارت و ساختن زمین تعلق گرفت و عالم طبیعت مظهر اراده الهی است و مکعب بودن عرش، عبارت از جهات چهارگانه این طبیعت و بیت به خاطر محاذی بودن با عرش مکعب شد و نقوش عالیّه و صور نوریه در مرایای حقایق سافله نقش گرفت و به خاطر این شکل و آن محاذات و همچنین به خاطر این که در وسط دنیا است، «کعبه» نامیده شد.

جهات چهارگانه طبیعت که مظهر اراده الهی است، عبارتند از:

۱- آنچه محاذی شطر عقل کلّ است.

۲- آنچه باتوجه به نفس دارد.

۳- جهتی که باتوجه به خودش (طبیعت) دارد.

۴- آنچه در قیاس با هیولی دارد.

وقتی جهات نوریه علویه در آینه ارض قابلیت منعکس شد، ارکان چهارگانه کعبه تحقق یافت و سپس متناسب با این ارکان و جهات، قواعد بیت و اضلاعش بالا رفت.

حقایق چهارگانه اصیل الهی عبارتند از:

۱- دو حقیقت در جهت مشرق، که عبارتند از «عقل» و «نفس»؛ چون از عالم انوار هستند و تابش خورشید اسرار از آن دو آغاز شد.

۲- دو حقیقت در جهت غرب که عبارتند از «طبیعت» و «هیولای کلیّه»، چون:

نور فائض از مبدأ اعلی، از دو حقیقت اول شروع می‌شود و دو ربع دایره به وسیله آن دو در یوم الله تمام می‌شود، (قوس صعود).

و در افول، در دو حقیقت بعدی آغاز می‌شود و دو ربع دیگر برای کامل

۱- صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۶، باب ۱۳۴

ص: ۹

کردن دایره در لیل الهی تمام می‌شود و مجدداً در آخرالزمان پس از اتمام قوس - ان شاء الله - از این افق غربی طلوع می‌کند. و آیه رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱) به این حقیقت بیان شده اشاره دارد.

به جهت مشابهت با این حقایق، ارکان بیت به این صورت می‌باشد:

دو رکن شرقی؛ رکنی که شامل حجرالأسود و قطب شمالی جهت مشرق است و رکن یمانی که قطب جنوبی این جهت می‌باشد. دو رکن غربی؛ رکن شامی که قطب شمالی جهت غرب است و رکن مغربی که قطب جنوبی این جهت است.

قوس صعود

لیل الهی

قوس نزول

یوم الله

هیولی کلیه

عقل

طبیعت

نفس

کعبه

رکنی که شامل حجرالأسود است، محاذی جهتی است که بین طبیعت و عقل می‌باشد (نفس). به همین خاطر در سمت پایین شرقی واقع شده که از جهت راست مقابل بیت است و هرکدام از ما که به بیت رو کند، همان جهت حق است.

لذا در احادیث قدسی، در مورد رو کردن به کعبه آمده: «و استقبال وجهی یعنی الکعبه» و هرکدام از ما که به خانه رو کند، از جهت خلق رو کرده و به همین خاطر وارد شده که: «إِنَّ الْحَجَرَ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ». (۲)

همان طور که رکن حَجَر در قسمت پایین شرقی واقع شده، لذا هر مخلوقی، از این نقطه به بیت که وجه الله است توجه می‌کند. رکن «یمانی» در جهت بین طبیعت و عقل در این عالم حادث شده، به همین جهت منبع آب زمزم زیر رکن یمانی قرار دارد. و این رکن به سمت اهل عراق است و به همین خاطر به عراقی مشهور است. و این نامیدن به جهت غلبه قوه عقلی در ایشان می‌باشد. (چرا که

عراق از ریشه عرق و عقل است) و در روایت نیز نقل شده که:

«لَوْ كَانَ الدِّينُ بِالثُّرَيَّا لَنَاوَلْتَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ». (۳)

۱- الرحمن: ۱۷

۲- صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۶۱

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۲۱۸، حدیث ۸۰۶۷

ص: ۱۰

کعبه مکعب است

کعبه به خاطر محاذاتش با عرش الله مکعب است و در خبر است که:

«لِمَحَازَاتِهِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَهُوَ بِحِذَاءِ الضَّرَاحِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَهُوَ بِحِذَاءِ الْعَرْشِ وَهُوَ مُرَبَّعٌ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَيْهَا أَرْبَعٌ وَهِيَ التَّسْبِيحَاتُ الْأَرْبَعُ»

و امر از آسمانی به آسمان دیگر تنزل می‌یابد تا به ارض شهود می‌رسد. و هر آنچه در این عالم حسّی وجود دارد، صورت عوالم فوق است.

اما تعلیل به این که: چون کلماتی که اسلام بر آن بنا شده، چهار عدد است، لذا عرش مکعب می‌باشد، شاید متصوّر این باشد که این عرش جسمانی محاذی عرش وحدانی است و بنای وحدانیت حقیقی بر توحیدات سه گانه: «فعلی»، «صفتی» و «ذاتی» است. که توحید فعلی مفاد تحمید است و توحید صفاتی مفاد تهلیل است و توحید ذاتی مفاد تکبیر. و سپس تنزیه از همه این توحیدات با تسبیح است.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که ایشان از پدران گرامشان علیهم السلام نقل کردند:

«أَنَّ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ هُبُوطِهِ شَكَى إِلَى اللَّهِ الْوَحْشَةَ فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِخَيْمَةٍ مِنْ خَيْمِ الْجَنَّةِ، فَضَرَبَ جَبْرَائِيلُ الْخَيْمَةَ عَلَى التَّرْعَةِ الَّتِي هِيَ مَكَانَ الْبَيْتِ وَقَوَاعِدِهَا الَّتِي رَفَعَتْهَا الْمَلَائِكَةُ، وَهِيَ عَلَى مِقْدَارِ أَرْكَانِ الْبَيْتِ وَقَوَاعِدِهِ وَكَانَ عَمُودُ الْخَيْمَةِ قَضِيبًا مِنْ يَاقُوتِ أَحْمَرَ، فَأَضَاءَ نُورُهُ جِبَالَ مَكَّةَ وَمَا حَوْلَهَا وَهِيَ مَوَاضِعُ الْحَرَمِ، وَكَانَتْ أُوْتَادُهَا صَخْرَةً مِنْ عَقِيَانِ الْجَنَّةِ وَاطْنَابُهَا مِنْ ظَفَائِرِ الْأَرْجُوانِ، ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَنْحَى أَدَمَ وَحَوَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَيُنِي مَكَانَهَا بَيْتًا عَلَى مَوْضِعِ التَّرْعَةِ حِيَالَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ؛ لِيَطُوفَ الْمَلَائِكَةُ السَّبْعُونَ أَلْفَ -الَّذِينَ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِمُؤَانَسَةِ أَدَمَ- كَمَا يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ. فَرَفَعَ قَوَاعِدَ الْبَيْتِ بِحَجَرٍ مِنَ الصَّفَا وَحَجَرٍ مِنْ طُورِ سَيْنَا وَحَجَرٍ مِنْ جِبَالِ السِّيْلَامِ وَهُوَ الْكُوفَةُ، وَأَتَمَّهُ مِنْ حَجَرِ أَبِي قَبِيْسٍ وَجَعَلَ لَهُ بَابًا إِلَى الْمَشْرِقِ وَبَابًا إِلَى الْمَغْرِبِ. فَلَمَّا فَرَعَ طَافَتْ الْمَلَائِكَةُ وَطَافَ أَدَمَ وَحَوَاءَ سَبْعَةً» (۱)

«آدم بعد از هبوطش از وحشت شکایت

ص: ۱۱

کرد. پس خداوند خیمه‌ای از خیمه‌های بهشت را نازل کرد و جبرئیل خیمه را در جایی که مکان بیت بود، زد. و ملائکه آن را بلند کردند. و آن خیمه به اندازه ارکان و قواعد بیت بود و ستون خیمه از یاقوت قرمز بود که نورش کوه‌های مکه و اطرافش را روشن کرد و همین منطقه حرم است. میخ‌های آن صخره‌ای از طلاهای بهشت بود و طناب‌هایش از موهای تابیده شده ارغوان. سپس خدا امر کرد که آدم و حوا در جای خیمه، بیت را جایی مقابل درِ بیت‌المعمور بنا کنند تا هفتاد هزار ملائکه‌ای، که خدا به آنها امر کرده بود تا با آدم انس بگیرند. آن را طواف کنند. همان‌طور که بیت‌المعمور را طواف می‌کنند پس قواعد بیت را با سنگی از صفا و سنگی از طور سینا و سنگی از کوه‌های السلام در کوفه بالا برد و با سنگ‌های کوه ابی‌قیس تکمیل کرد و دری به مشرق و دری به مغرب برایش قرار داد. پس وقتی فارغ شد، ملائکه و آدم و حوا هفت مرتبه طواف کردند.»

شاید منظور از آن‌چه در این روایت آمده، همان چیزی باشد که در روایات دیگر نیز آمده، از آن جمله آن روایتی است که از امام صادق علیه السلام در مورد مکان بیت نقل شده که وقتی جبرئیل به امر خدا برای توبه به سوی آدم آمد و سخن گفت تا به بیت رسید، پس ابری بر آن‌ها سایه افکند. پس جبرئیل به آدم امر کرد که با پایش دور سایه ابر را خط بکشد.

در روایت دیگر، در سَرِّ حَجْرِ الْأَسْوَد آمده است که: حَجْر مَلْکِی از بزرگان ملائکه بود که هنگام اخذ میثاق، اولین مَقَرِّ بود و برای تذکر عهد در بهشت، همراه آدم بود، وقتی که خدا بر آدم توبه کرد، آن ملک به صورت درّ سیاهی درآمد، و بعد از بهشت به سوی آدم پرتاب شد.

در روایت دیگری آمده که حَجْرِ الْأَسْوَد دو چشم و دو گوش و دهان و زبان دارد.

مکان‌های مسجدالحرام

مقام ابراهیم از سمتِ چپِ مقابلِ بیت است. چون در خبر آمده که: مقام ابراهیم سمتِ چپِ عرش است و کعبه محاذی عرش است. و انبیاء علیهم السلام وجه‌الله هستند که به وسیله ایشان به خدا توجه می‌شود.

مقام جبرئیل از سمتِ چپ، نزد در

ص: ۱۲

است. چون سالکین إلی الله را به جوار بیت عقلی و منزل قدسی می‌رساند و ملتجین به فنا را به ظلّ ظلیل و مقام امین داخل می‌کند و ابواب علوم الهی را بر ایشان می‌گشاید و با تأییدات ربّانی تأییدشان می‌فرماید. و خلاصه این که او افاضه‌کننده علم بر صاحبان استعداد از جانب مبدأ فیاض است و عطش معارف حقیقی را با آن آب گوارا و کوثر کثیر خاموش می‌کند.

حجر اسماعیل در سمت چپ بیت قرار داده شده، شاید به خاطر آن است که مقام ابراهیم هم در سمت چپ است و «الولدُ سرُّ اَبیه». امّا این که مقام ابراهیم در سمت چپ عرش است، به خاطر این است که عرش که مُلک است، در جسم و روح و غذا و مرتبه است. لذا آدم و اسرافیل برای صور هستند و محمد صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام مأمور ارواحند و ابراهیم و میکائیل مأمور ارزاقند و مالک و رضوان مأمور وعده و وعیدند و در تعیین مقامات این چنین می‌گویند:

عرش دارای وجوه مختلفی است:

از جمله «عرش وحدانیت» و «عرش علم» و «عرش دین» و «عرش مُلک» که عالم جسمانی با ارواح و قوا و اجسامش است. و همچنین است «عرش سریر» و آن یکی از کره‌هایی است که آسمان‌ها و زمین را احاطه کرده، که احکام این عرش‌ها به شرح زیر است:

عرش سریر؛ که مطابق روایت (۱) حاملین آن چهار فرشته هستند. یکی از آن‌ها به شکل آدم است و برای انباء بشر از خداوند طلب رزق می‌کند، دیگری به شکل شیر است و برای درندگان از خدا طلب روزی می‌نماید، سومین ایشان کرکس است و برای پرندگان از خداوند روزی می‌طلبد و چهارمین آنها به شکل گاو است که برای چهارپایان خواستار روزی می‌شود.

عرش مُلک؛ مجموعه خلق است و برای هرکس در جسم و روح و غذا و مرتبه محصور است. از میان انبیاء، آدم و از ملائکه، اسرافیل برای دمیدن حیات در صور و محمد صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام برای استکمال ارواح و ابراهیم و میکائیل علیهما السلام برای ارزاق و علی علیه السلام و مالک و رضوان برای وعد و وعید و تعیین مقام هرکس در بهشت و جهنم می‌باشند.

عرش وحدانیت؛ حاملین این عرش عبارتند از: ۱- عقل، ۲- نفس، ۳- طبیعت،

۱- صدوق: خصال، باب الثمانیه، ص ۴۰۷ و نیز: ابن عربی: الفتوحات، ج ۱، ص ۱۴۹

ص: ۱۳

۴- ماده.

عرش علم و دین؛ که حاملین آن چهار نفر از اولین (نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام) هستند و چهار نفر از آخرین (حضرت محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام).

عرش سریر نیز به محاذات عرض وحدانیت است و به همین جهت حاملینش نیز چهار نفر می‌باشند.

عرش ملک نیز محاذی عرش علم و دین است و به همین خاطر حاملینش هشت نفر اند و هر کدام از جهتی محاذی یک نفر هستند. بنابراین کعبه که به‌ازای عرش است، باید نزد در، در ازای مقام جبرئیل باشد تا ارواح کامله را به عالم انوار عروج دهد و به ربّ خانه برساند.

مقام ابراهیم علیه السلام باید در سمت چپ بیت و محاذی رکن شامی باشد که این رکن شامی از سنگ منسوب به دیار ابراهیم است؛ چرا که مقام ابراهیم سمت چپ عرش ملک است.

چون وارد شده که او موکّل ارزاق اولاد مؤمنین است. همانطور که میکائیل موکّل ارزاق است. جهت غذا سمت چپ است؛ چون گیرنده غذا را می‌فریبد و به‌این خاطر حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل نامیده شده که محبت خدا در او نفوذ کرده و او در محبت خدا نفوذ کرده است؛ همان‌طور که غذا در بدن نفوذ می‌کند و در خلل و فُرج آن داخل می‌شود، به همین جهت ایشان صاحب سَمْتِ چپ است که جهت مغربِ بیت و عرش است؛ چرا که اگر نفوذ او در محبت خدا را در نظر بگیریم، او باید از نفس خود و از جهانیان فانی باشد و خدا با او بشنود و با او ببیند و با او بکشد و با او راه برود. و در شأن انبیاء علیهم السلام وارد شده که: «بِهِمْ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى عِبَادِهِ» که این مقام نتیجه قرب فرایض است. و اگر نفوذ محبت خدا در او را لحاظ کنیم، او محل غروب نور الهی است و خداوند سمع و بصر و پایش می‌شود، همان‌طوری که در روایت نیز وارد شده که: «بِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَبْطِشُ وَبِي يَمْشِي» که این مقام نتیجه قرب نوافل است.

اسرار و جوب حجّ

از حضرت امام محمدباقر علیه السلام در مورد علت وجوب حجّ روایت شده که فرمودند: «هنگامی که خداوند خواست در زمین خلیفه‌ای قرار دهد، فرشتگان

ص: ۱۴

فریاد کردند که «او را از ما قرار ده» پس جواب آمد که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

ملائکه گمان بردند که بر آنان غضب فرموده؛ زیرا نوری که بر ایشان ظاهر بود را در حجاب قرار داد، لذا به عرش پناه بردند. پس خدا به خانه‌ای از مرمر که سقفش از یاقوت قرمز و ستون‌هایش از زبرجد بود امر کرد که هر روز هفتاد هزار ملک برای زیارت وارد آن می‌شدند و خدا آنان را دوست داشت، لذا خانه‌ای را در زمین آفرید و اطرافش را طواف کنندگانی از بندگان قرار داد. (۱)

روایت فوق بیان علت فاعلی کعبه است. توضیح این که: هر چیزی عالی در عالم اعلی به مثابه مرکز است و هر سافلی مثل محیط است. مگر این که در واقع محاط است و این برعکس دوائر جسمانی است. شک نیست که مرکز از آن حیث که مرکز است، محیط در اطرافش طواف می‌کند. و این مسأله در مورد دوائر عقلی یا جسمی تفاوتی نمی‌کند. و از این معنی به «کنزالمخفی» و «المحییة» تعبیر می‌شود. و مرکز زمین، محاذی مرکز اصلی می‌باشد. لذا همانطور که اطراف مرکز اصلی، انسان‌هایی عقلی و افرادی نوری با وله و شیدایی طواف می‌کنند و حول حریم عظمت، آن گونه که شایسته این شأن است حرکت می‌نمایند، به همان صورت سنت الهی جاری می‌شود و عنایت ربانی شامل می‌گردد. با وقوع این حالت در زمین دوری و فراق. تا این مردم، حالات آن بشر عالی را به یاد آورند. و این اراده در اسرار خفی و پرده‌های حجاب است.

تا این که امر به مرتبه صفات تنزل می‌یابد و با تنزل درجات، پایین می‌آید تا به مقام ظهور برسد که مظهرش طبیعت است.

ملائکه بر پشت آدم مطلع شدند و این جا سر ظاهر می‌شود و این اراده مخفی در موطن ظهور آشکار می‌شود. لذا ملائکه آن خلافت را برای خودشان درخواست کردند؛ چرا که به صفای باطن خود نگریستند و از خودشان شریف تر و شایسته تر، نسبت به این مقام نیافتند و جواب گرفتند که علمشان ناقص است و آن جا نشأه‌ای بالاتر و شریف تر از آنهاست. و این جا بود که به کوتاهی رتبه خود و کمبود علمشان آگاه شدند و ملائکه آن طور که خودشان خیال می‌کردند، نبودند. لذا به عرش که به نسبت مرتبه آنها مثل مرکز است، پناه

۱- «لَمَّا ارَادَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا: «اجْعَلْ مِنَّا» فَرَدَّ عَلَيْهِمْ: ب [إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ] فَظَنُّوا: أَنْ ذَلِكَ سَخَطٌ حَيْثُ حَجَبَ عَنْهُمْ نُورَ الظَّاهِرِ لَهُمْ، فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ يَطُوفُونَ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ بَيْتَ مَنْ مَرَّ، سَقْفُهُ يَاقُوتَةٌ حُمْرَاءُ، وَ اسَاطِينُهُ الزَّبْرَجِدُ، يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لِلزِّيَارَةِ، فَأَحَبَّ اللَّهُ ذَلِكَ، فَخَلَقَ اللَّهُ الْبَيْتَ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ لِلْعِبَادِ الطَّوَافَ حَوْلَهُ». صدوق، علل الشرايع، ج ۲، باب ۱۴۲، ح ۲، ص ۴۰۲

ص: ۱۵

بردند. پس خدا به ایشان امر کرد به طواف در اطراف بیت «نفس کلیه» که «عرش» است، هدایتشان نمود و آن از جنس مرمی جسمی صاف از کدورت کیفیات جسمانی است و سقفش که نفس الهی است از یاقوت سرخ است و ستون‌هایش زبرجد است؛ چرا که تقریباً واسطه بین سرخی و مرمی است و سپس این بیت را محاذی آن بنا کرد.

سرّ حجرالأسود

آن‌طور که از روایات و اخبار برمی‌آید، «میثاق گرفتن» در جایگاه‌های زیادی صورت گرفته و از جمله آن‌جاها، مرتبه جسمی است که در برخی روایات از آن به «یاقوت سرخ» و «درّ سفید» تعبیر شده که از جهتی «عرش» است. و محیط و مرکز در جسم کلی تعیین یافته و با تحقق این مرتبه، همه مراتب تحقق یافته است. و از آن‌جا که غرض از این نظام، انسان است، تقدیر وجود اشخاص این نوع شریف در آن مرتبه تعلق گرفته و این مرتبه برای قرار و معاش آدمی خلق شده و اجل‌ها و عمرها مقدر شده، همان‌گونه که مشیت در مرتبه‌ای مقدم بر اراده است.

و خلاصه در هر مرتبه‌ای حکمی از این احکام به وجود این لطیفه تعلق یافته و از ابناء نوع میثاق به الوهیت و رسالت و ولایت مطلقه گرفته شده، به این ترتیب که ربّ به حقایق آن‌ها نظر می‌کند، پس با زبان‌های متناسب با عالم خود، اقرار کرده و شهادت می‌دهند. با تعیین مرکز و محیط در جسم کلی که یکی از موازن است، آفرینش بنی‌آدم از اجزائی که متناسب مرکز عالم است، مقدر گردیده است.

چون این بنیان ترابّی الحدوث و طینی الهیکل است. لذا از ذرات خاک نزدیک مرکز که به‌طور اجمال همه را دربر داشت، میثاق گرفت. و آن اجزاء به‌خاطر لطافت طینت نوری خود و صرافت صفای اصلی خویش، میثاق را پذیرفتند. بعد میثاق در گوهری نزدیک مرکز افتاد، به‌طوری که نسبتش با همه اجزاء مساوی بود. چون شاهد باید عادل باشد و به هیچ‌یک از اطراف تمایل نداشته باشد؛ یعنی چون این جزء، قبل از تعیین سایر اجزاء متعین شد و از جنس طینت آدم بود و آن طینت شایسته حمل امانت قبول تکلیف به الوهیت و نبوت و ولایت بود، این جزء شاهد شد و میثاق در آن افتاد و از آن به «ملک» تعبیر شد.

چون این مرتبه باطن عالم مُلک است که

ص: ۱۶

عالم ما می‌باشد و هر باطنی با تربیت و تدبیر بر ظاهر سلطنت دارد. و خلاصه این که حجرالأسود جزء نزدیک به وسط از زمین نوری مصاحب طینت آدم است.

به طوری که وقوعش در افقی اتفاق افتاده که در آن به حدوث آدم حکم می‌شود، در حالی که ترکیبات و اختلاط های مزاجی با آن مخلوط نشده و هنوز بر صرافت جسمی نوری باقی مانده. و به همین خاطر وارد شده که: آن «یاقوت حمراء یا درّه بیضاء» است، همان طور که درباره عرش وارد شده.

اسرار مناسک حج و اعمال به ترتیب انجام

۱- فهم

درک این که وصول به خدا جز با تنزه از شهوات و ترک لذات و اکتفا به مقدار ضرورت ممکن نیست و به همین خاطر در ملل گذشته راهبان از خلق فرار کرده و به قلّه کوه‌ها پناه می‌بردند و لذات را ترک کرده و به مجاهدت سخت و ریاضت مشغول می‌شدند تا به آخرت برسند و خدا هم ایشان را مدح کرده و فرموده: **ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱)** اما خلق به تبعیت شهوات رو کرده و عزلت برای عبادت را ترک کردند. لذا خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد تا راه آخرت را احیا کند و رهبانیت را با جهاد و حج تعویض فرمود.

و خدا با قرار دادن حج، به عنوان رهبانیت، به این امت منت نهاد و بیت عتیق را با نسبت دادن به خودش شرافت بخشید و آن را مقصد بندگان خود قرار داد و اطراف آن را برای بزرگداشت امرش، حرم خانه‌اش قرار داد. و عرفات را مانند میدانی برای فنا در حرمش قرار داد و احترام آن مکان را با تحریم صید، تأکید فرمود.

و آن جا را مانند محضر پادشاهی قرار داد که زوآر از همه جا قصد آن جا را می‌کنند و برای ربّ البیت تواضع و خضوع می‌کنند و البته معترفند که او منزّه است که در بیت جای گیرد تا همین امر در بندگی و عبودیتشان بیشتر شود. لذا در حج آنها را موظف به انجام اعمالی فرمود که نفوس به آن انس ندارند و عقول با آن آشنایی ندارند. مثل رمی جمره و تکرار سعی بین صفا و مروه. تا با این اعمال کمال بندگی و عبودیت آشکار شود. عقل به حکمت و صوم و صلاه و زکات و ...

ص: ۱۷

پی می‌برد، اما در مورد اعمال حج نه نفس بهره‌ای از آنها دارد و نه طبع به آنها مأنوس است و نه عقل به معانی آنها راه دارد؛ لذا انگیزه انجام آنها جز قصد امتثال امر نیست؛ چرا که آنها اعمالی واجب‌الاتباع هستند. هرچیز که عقل معنایش را بفهمد، طبع به آن میل می‌نماید و همین میل‌کننده در انجام امر و انگیزنده بر آن است و در این صورت کمال عبودیت و بندگی ظاهر نمی‌شود و به همین جهت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَيْتِكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا تَعْبُدًا وَرِقًّا» و در مورد سایر عبادات چنین نفرمود. اگر حکمت الهی اقتضا کند که نجات خلق در خلاف هوا به دست شرع باشد و اعمال افراد از روی انقیاد و فرمانبرداری باشد، عباداتی که عقل به معنایش پی نمی‌برد. در تزکیه نفوس بلیغ‌تر هستند و این‌گونه عبادات از مقتضای طبع به مقتضای بندگی نزدیک‌تر هستند و همین مقدار برای فهم اصل حج کفایت می‌کند.

۲- شوق

بعد از فهمیدن این که خانه بیت‌الله است و مانند کاخ پادشاهان می‌باشد. و قاصد خانه، قاصد خدا و زائر اوست و هرکس در دنیا قصد خانه را کند، زیارتش ضایع نمی‌شود و به مقصود زیارت که نظر به وجه‌الله و رسیدن به لقای اوست، نائل نمی‌شود و ... پس شوق به لقاءالله، مشوق او به اسباب لقاء می‌شود؛ چراکه محبّ به هرچیزی که محبوبش نسبتی دارد، اشتیاق دارد و خانه نیز به خدا منسوب است، لذا به خانه مشتاق است.

ثواب‌های زیادی که بر این زیارت هست هم مزید بر این علت است.

البته باید توجه داشت که مقصود از «نظر به وجه‌الله»، نظر با چشم سر نیست، بلکه معنای دیگری است که راسخون در علم آن را می‌دانند.

۳- عزم

حاجی با عزمش قصد جدایی از نزدیکان و وطن و مهاجرت از شهوات و لذات را می‌نماید و به زیارت بیت‌الله متوجه می‌شود پس باید در نفس خود ارزش بیت و ارزش رب‌البیت را تعظیم کند و باید بداند که عزم امر بزرگ و خطیری را نموده و هرکس که چیز بزرگ و عظیمی را بخواهد، باید مخاطره بزرگی کند. و عزم باید خالص برای خدا باشد و

ص: ۱۸

از شوائب ریا و سمعه به دور باشد و از زشت‌ترین زشت‌ها این است که به بیت پادشاه رو کند و قصدش چیز دیگری باشد.

۴- قطع

قطع علائق به معنای ردّ مظالم و توبه خالص از همه معاصی است و مانند یک طلبکار به خودت بگو: به کجا توجه می‌کنی؟ آیا قصد بیت ملک الملوک را داری و امرش را ضایع می‌کنی؟ و اگر می‌خواهی زیارتت قبول شود، اوامرش را تنفیذ کن و ردّ مظالم نما و از همه معاصی توبه کن و علاقه قلبت را از توجه به ماورایت قطع کن تا همان‌طور که با صورت ظاهری به خانه او توجه می‌کنی، با وجه قلب به او توجه نمایی. و چنان از وطن جدا شو که گویی دیگر باز نمی‌گردی و وصیت خود را بنویس.

۵- زاد

زاد و توشه باید از حلال طلب شود و هرگاه در نفس خود حس کردی که حرص به استکثار زادی داری که در طول سفر برایت باقی بماند و تغییر نکند و فاسد نشود، بدان که سفر آخرت طولانی‌تر است. و زاد آن سفر تقوی است. و سایر موارد فاسد می‌شود، مثل غدایی که در اوایل سفر فاسد می‌شود. و هنگام نیاز به آن‌ها باقی نمانده‌اند لذا باید مواظبت نماید که اعمالش که زاد آخرتش می‌باشد، در آخرت با او همراه باشد و با ریا و ... فاسدش نکند.

۶- راحله

هنگامی که راحله‌اش حاضر شد، خدا را شکر کند و به یاد مرکبش به سرای آخرت بیفتد که همان جنازه‌ای است که بر او حمل می‌شود. و حج از نظری شبیه سفر به آخرت است. و بیند که آیا راحله‌اش درست است؟ چه بسا که مرگش نزدیک باشد و سوار شدن بر جنازه قبل از سوار شدن بر راحله باشد.

اسباب سفر حج مشکوک است. اما اسباب سفر آخرت قطعی است. لذا همان‌طور که در اسباب سفر مشکوک احتیاط می‌کند، در زاد و راحله سفر قطعی نیز اهتمام داشته باشد.

۷- خرید لباس احرام

هنگام خرید لباس احرام به یاد کفن و پیچیده شدن در آن باشد، چرا که ممکن

ص: ۱۹

است قبل از پوشیدن لباس احرام، خدا را در کفن ملاقات کند. پس همان‌طور که بیت‌الله را با هیأت و لباسی مخالف عادت زیارت می‌کند، خدا را نیز با زیّ هیأتی مخالف زیّ دنیا و لباسی شبیه آن لباس ملاقات می‌نماید.

۸- خروج از بلد

خروج از شهر و سفر به سوی خدا، مانند سفرهای دنیا نیست. باید در قلب توجه کند که چه می‌خواهد؟ و به کجا توجه می‌کند؟ و قصد زیارت چه کسی را دارد؟ و این که او به ملک‌الملوک متوجه شده و در زمره کسانی است که ندا داده شدند و اجابت کردند و قطع علائق نمودند و از خلایق بریدند و به بیت‌الله رو کردند و از بقاء به بیت‌الله، لقاءالله را متمثل کردند. و باید در قلب رجاء وصول و قبول داشته باشد، نه به خاطر اعمالش بلکه با ثقه به فضل خدا و امید به تحقق وعده‌هایش که فرمود: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. (۱)

با بیرون آمدن از شهر برای حج و قطع علاقه از وطن و اهل و عیال و مال و اموال، به یاد مرگ و گرفتاری‌های عالم برزخ و محشر تا ملاقات با حضرت حق بیفتد.

۹- دخول در بیابان

با دخول در بیابان تا رسیدن به میقات و مشاهده آن عقبات، خروج از دنیا با مرگ و حرکت به سوی میقات قیامت را به یاد آورد و نیز به یاد آورد احوال و مطالبات بین آن دو را. از ترس راهزنان به یاد ترس از سؤال نکیر و منکر باشد و از ترس از درندگان بیابان، به عقرب‌ها و مارها و افعی‌های قبر و گزنده‌های آن بیندیشد. از تنهایی و جدایی از نزدیکان، به یاد وحشت قبر و تنهایی در قبر باشد و در این ترس‌ها در اعمال و گفتارش برای ترس‌های قبر، زاد و توشه جمع کند.

۱۰- احرام و تلبیه در میقات

تلبیه به معنای اجابت ندای خداست. پس امید قبول و خوف شنیدن «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ» داشته باش و میان خوف و رجا باش و بر فضل و کرم خدا توکل کن. وقت تلبیه ابتدای امر است.

ملبّی هنگامی که در میقات صدای تلبیه برای اجابت ندای پروردگار را که

ص: ۲۰

فرمود: **وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا ... (۱)**

به یاد ندای خلق با نفخ صور و حشر از قبورشان و ازدحام در عرصات قیامت باشد و این که مردم به دو دسته مقرّبین و ممنوعین، مقبولین و مردودین تقسیم می‌شوند. لذا بین خوف و رجا متردد هستند. و حاجی هم در قیامت چنین باشد؛ چرا که نمی‌داند حجّش تمام و مورد قبول است یا خیر؟

مطابق روایاتی که پیش تر آمد، اعلام و نشانه‌های حرم بر اساس نور یاقوت بنا شد، لذا حرم باب‌الله و اعلام به منزله دیوارهای آن است و مواقیت آستانه در می‌باشند. سالک الی‌الله باید برای دخول در اولین مرتبه، در آستانه در بایستد و از صاحب خانه اجازه بگیرد. تا به او آمادگی دخول و ورود داده شود که این استعداد با طهارت از کثافات حاصل از سرزمین بُعد و غرور است و با نظافت از الواث موجب طرد می‌باشد. و با شباهت جستن به مجاورین حضرت است و با آمادگی برای مرگ است که با ترک همه چیز به جز محبوب حاصل می‌شود. و به همین خاطر غسل در سنت آمده و پوشیدن احرام که شبیه کفن است، تشریح شد.

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

«الإِحْرَامُ لِعَلَّةِ التَّحْرِيمِ، تَحْرِيمِ الْحَرَمِ لِعَلَّةِ الْمَسْجِدِ، وَ حُرْمَةُ الْمَسْجِدِ لِعَلَّةِ الْكَعْبَةِ» (۲)

که در این روایت منظور از تحریم، حرمت حرم یا اراده دخول حرم است.

و تلبیه اجابت ربّ الأرباب است، در وقتی که بندگان را در هنگام احرام می‌خواند. و در خبر است که: وقتی مردم احرام می‌پوشند، خدایشان را ندا می‌کند:

بندگانم! شما را در برابر آتش حرام کردم، پس در اجابت می‌گویند «لَبَّيْكَ»؛ (۳) یعنی وقتی که در میقات با غسل و لباس احرام اجازه گرفتند و در این مقام آماده سلوک به سوی خدا شدند، با ندایی به آنها اجازه داده می‌شود. لذا باید با تلبیه و شکر اجابت نمایند. و همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «مُوسَى مَرَّ بِصَيِّفَاتِ الرَّوْحَا- مَوْضِعَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ عَلَى ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ مِيلًا مِنَ الْمَدِينَةِ- فَقَالَ: لَبَّيْكَ كَشَافِ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ، لَبَّيْكَ وَ مَرَّ عَيْسَى بِهَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ: لَبَّيْكَ، عَبْدُكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ، لَبَّيْكَ؛ وَ مَرَّ نَبِيُّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَ هُوَ يَقُولُ: لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ، لَبَّيْكَ» (۴)

و این امر به خاطر این بوده که خداوند هر یک از پیامبران او الوالعزم مکرم را با نعمت عظیمی از جانب خود

۱- حج: ۲۷

۲- صدوق: علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۶، ص ۴۱۵

۳- صدوق، علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۷، ص ۴۱۶

۴- صدوق: علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۷، ح ۷، ص ۴۱۹

ص: ۲۱

اجابت نمود. در مورد موسی که خداوند گرفتاریش را گشود: با بازگرداندنش به مادرش و بعد به وطنش و با هلاکت فرعون و قومش و نجات بخشیدن بنی اسرائیل از آنها و اما عیسی را خداوند بدون پدر آفرید و اما نبی ما صلی الله علیه و آله نعمتی بزرگتر از عروجش به سوی خدای صمد و صعودش به طوری که بین او و بین خدا احدی حائل نباشد، نبود.

وجه دیگری برای تلبیه: تلبیه اجابت دعوت ابراهیم علیه السلام است که همه کسانی را که در صلب‌ها بودند را ندا کرد، پس بعضی او را اجابت کردند. پس این تذکری برای آن اجابت و تجدید عهد پیشین است. خدای تعالی به ابراهیم فرمود: *وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا* و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که: وقتی ساختن بیت پایان یافت، ابراهیم در میان مردم نداداد، پس آنها که در اصلااب بودند، شنیدند و گفت «هَلُمَّ الْحِجَّ» و اگر می گفت «هَلُمَّوا» فقط کسانی که در آن زمان مخلوق بودند، به حج می رفتند. لذا مردم از اصلااب مردان لیبیک گفتند، هر کس که یک بار لیبیک گفت، یک بار به حج می رود و هر کس به هر تعدادی که لیبیک گفت، به همان تعداد به حج می رود.

بلند شدن صدای لیبیک و اجابت مردم باید حاجی را به یاد نفع صور و برآمدن از قبور و کفن‌ها بیاورد.

۱۱- دخول مکه

هنگام ورود به مکه باید بدانند که به حرم امن وارد می شود و امید داشته باشد که با ورود به مکه از عذاب الهی در امان است و بترسد که نکند از اهل قرب نباشد، که در این صورت با دخول در حرم نوید و مستحق سرزنش خواهد بود. اما باید امیدش در همه این حالات بر خوفش غلبه داشته باشد؛ چرا که کرم خداوند عمومی است و شرافت بیت عظیم است و حق زائر رعایت می شود.

اما به هر حال دل دائماً مضطرب است که حج قبول خواهد شد یا نه؟ و زبان حالش این است که:

به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

۱۲- افتادن نگاه به کعبه

با افتادن نگاه به خانه، باید در قلب، عظمت بیت را احساس کند، به طوری که گویا ربّ البیت را مشاهده می کند و

ص: ۲۲

امیدوار باشد همان‌طور که لقای بیت نصیبتش شد، لقای ربّ البیت هم عایدش شود و خدا را به‌خاطر رسیدن به این مرتبه شکر گوید و در این هنگام به‌یاد روکردن مردم به‌سوی بهشت با امید ورود به آن باشد. اما به دو گروه تقسیم می‌شوند: مأذونین در دخول و مصروفین. و متوجه باشد که حجاج هم به دو دسته تقسیم می‌شوند: کسانی که حجاجشان مقبول است و کسانی که حجاجشان مردود است. که همه اعمال حجاج دلیل و نشانه اعمال آخرت است و نباید از آخرت غافل شد.

۱۳- طواف

بدان که طواف نماز است، لذا در طواف نسبت به تعظیم و خوف و رجا و محبت طوری حضور قلب داشته باش که در نماز هستی و بدان که در حال طواف شبیه ملائکه مقرب، حول عرش هستی که در اطراف عرش طواف می‌کنند و بدان مقصود، طواف با جسم بر گرد بیت نیست، بلکه قصد طواف قلب با یاد ربّ البیت است که ذکر را با او شروع و پایان بخشد، همان‌طور که طواف را از بیت شروع و به بیت پایان می‌دهد. بدان طواف شریف، طواف قلب در حضور ربوبیت است و بیت مثال ظاهر (تجلی) آن حضرت در عالم ملک است که با چشم دیده نمی‌شود؛ چرا که در عالم ملکوت است. همان‌طور که بدن مثال ظاهر قلب در عالم شهادت است و قلب با چشم دیده نمی‌شود و در عالم غیب است و عالم ملک و شهادت برای کسی که برایش فتح باب شده به عالم غیب و ملکوت هدایت می‌کند. و به همین امر اشاره می‌کند، این که بیت‌المعمور در آسمان‌ها به ازای کعبه است و ملائکه گرد آن طواف می‌کنند. همان‌طور که مردم حول کعبه طواف می‌نمایند و چون مرتبه اکثر مردم از آن طواف پایین‌تر است که تا حد امکان به آنها تشبیه نمایند و وعده داده شده که هر کس خود را به قومی شبیه کند، از ایشان است و بدان که روح طواف، طواف دل است.

۱۴- استلام

هنگام استلام بدان که با خدا بر طاعتش بیعت می‌کنی، لذا مصمم به وفای بیعت باش. هر کس که در بیعت نیرنگ نماید، مستحقّ خشم است. ابن عباس از وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن

ص: ۲۳

حضرت فرمودند:

«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ يَمِينُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ كَمَا يُصَافِحُ الرَّجُلُ أَخَاهُ» (۱)

«حجرالأسود دست خدا در زمین است، که خدا با آن (حجرالأسود) با خلقش مصافحه می‌نماید، همان‌طوری که مرد با برادرش مصافحه می‌کند.»

۱۵- آویخته شدن به پرده کعبه

نیت از آویخته شدن به پرده کعبه و چسبیدن به کعبه، طلب قرب از روی حب و شوق نسبت به بیت و رب‌الیت و نیز متبرک شدن و امید به حفظ شدن از آتش باشد. نیت از آویخته شدن به پرده، پافشاری در طلب مغفرت و درخواست امان باشد، مثل بدکاری که به لباس کسی که به او بدی کرده آویزان می‌شود و برای عفو و گذشت از او تضرع می‌نماید و اظهار می‌کند که پناهگاهی جز او ندارد و چاره‌ای جز عفو و کرمش نیست.

نیت از چنگ زدن در دامن و پرده بیت، به معنی دست به دامن خدا شدن و طلب مغفرت و امان نمودن است؛ مثل تقصیرکاری که بر دامن بزرگی چنگ می‌زند و دست به دامن او می‌شود و می‌گوید: جز عفو و کرم تو پناهی ندارم. و منظور از بوسیدن ارکان و چسباندن خود به مستجار و هر جزئی از خانه، قرب به خدا از راه محبت و شوق نسبت به خانه و امید به امان از آتش جهنم است.

۱۶- سعی

سعی میان صفا و مروه، تردد بنده بر قصر پادشاه را تداعی می‌کند که پیوسته در رفت و آمد است برای اظهار خلوص در خدمت و به جهت امیدواری به این که پادشاه با چشم رحمت به او نظر می‌کند.

مثل کسی که خدمت پادشاه می‌رسد و خارج می‌شود اما نمی‌داند که پادشاه در مورد او چه حکمی کرده و آیا او را پذیرفته یا رد کرده است؟ و با تردد بین صفا و مروه یادآور تردد بین دو کفه میزان در صحرای محشر باشد و بداند که صفا تمثل کفه حسنات و مروه تمثل کفه سیئات است.

یا این که صفا و مروه را میدانی در بارگاه شاه بدانند که بندگان در آن رفت و آمد می‌کنند، به جهت اظهار اخلاص و امید رحمت، اما نمی‌دانند چه حکمی خواهد شد؟ لذا رفت و آمد می‌کنند تا حد اقل یک مرتبه بر آنها ترحم فرماید.

۱- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّه البیضاء فی تهذیب الأحياء، ج ۲، ص ۲۰۲

ص: ۲۴

۱۷- وقوف در عرفات

با دیدن ازدحام مردم و بالا-رفتن صداها و اختلاف زبان‌ها و گویش‌ها و این که هر فرقه‌ای در رفتن به مشعر از امامشان پیروی می‌کنند، به یاد آورد عرصات قیامت را و اجتماع امت‌ها را با انبیا و امامان و پیروی هر امتی از نبییش و طمع هر امتی در شفاعت نبییش و تحیر امت‌ها در ردّ و قبول.

وقتی این موارد را به یاد آوردی، قلبت را با ابتهال و زاری به خدا متوجه کن تا در زمره رستگاران مورد رحمت واقع شوی؛ چرا که موقف شریف است و رحمت از جانب خدا به همه خلق به وسیله قلوب عزیز او تاد می‌رسد و آن موقف از طبقه‌ای از ابدال و اوتاد خالی نیست. و اگر همت ایشان جمع گردد و قلوبشان برای زاری و ابتهال فارغ شود و دست‌هایشان به سوی خدا بالا-رود و گردن‌هایشان به سوی او کشیده شود و چشمشان به آسمان دوخته شود و همه با هم طلب رحمت کنند، گمان هم نکن که امیدشان نوید و سعیشان ضایع گردد. و به همین خاطر گفته شده: از بزرگ‌ترین گناهان این است که در عرفات حاضر شود و گمان کند خدا او را نبخشیده، در حالی که اجتماع همت‌ها در کنار ابدال و اوتاد است که همان سرّ حج و غایت مقصود است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الحجّ عَرَفَةٌ»؛ «حج عرفات است» و راهی برای نزول رحمت مثل اجتماع همت‌ها و تعاون قلوب در یک زمان وجود ندارد.

۱۸- وقوف در مشعر

احساس کن و بدان که آقا و مولایت بعد از این که به تو پشت کرده، از در گاهش طرد نموده بود، به تو رو کرده، پس به تو اجازه فرموده که به حرمش داخل شوی؛ چرا که مشعر هم جزو حرم می‌باشد و عرفات خارج از حرم بود. (از عرفات که خارج از حرم بود، به مشعر که داخل در حرم است، داخل می‌شوی) که با دخول در مشعر و اجازه یافتن بر دخول حرم، بر درهای رحمت مشرف می‌شوی و نسیم‌های رأفت می‌وزد و خلعت‌های قبول بر اندامت پوشانده می‌شود.

۱۹- رمی جمرات

با رمی جمرات قصد انقیاد امر و اظهار بندگی و عبودیت داشته باش و فقط قصد امتثال بدون حظّ عقل و نفس کن و سپس قصد تشبیه به حضرت

ص: ۲۵

ابراهیم علیه السلام را داشته باش که ابلیس «علیه لعنة الله» در این مکان بر ایشان وارد شد تا در حج آن حضرت ایجاد شبهه نماید، یا او را با معصیت بیازماید که خدا به او امر کرد با سنگ او را طرد کند. و اگر به ذهنت رسید که شیطان به ابراهیم علیه السلام عرضه شد و ابراهیم علیه السلام او را دید و به همین جهت او را زد، اما شیطان برای من که ظاهر نشده، بدان همین فکر از جانب شیطان است و این فکر را شیطان در قلبت ایجاد کرده تا عزم‌ت را در رمی حَجَر سست کند و به خیال تو آورد که بی‌فایده و مانند بازی است. پس با جدیت او را از نفس خود طرد کن و با انجام این کار بینی‌اش را به خاک بمال و بدان تو در ظاهر عقبه را رمی می‌کنی اما در باطن به صورت شیطان سنگ می‌زنی و کمر او را می‌شکنی؟ چرا که پوزه شیطان خاک مال نمی‌شود مگر با امتثال امر خدا برای بزرگداشت او، فقط به خاطر امر خدا، بدون بهره نفس و عقل.

۲۰- قربانی

بدان که قربانی موجب قربت و تقرب به خدا است، به خاطر امتثال امر، و امیدوار باش که با هر جزئی از قربانی، جزئی از تو، از آتش رهایی می‌یابد و وعده‌هایی این‌چنین وارد شده، لذا هر مقدار که قربانی کامل‌تر باشد و اجزای بیشتر و کامل‌تری داشته باشد، رهایی تو از آتش بیشتر می‌شود.

همچنین قربانی کردن و ذبح نمودن حیوان موجب کشتن شیطان و تمثّل غلبه بر شیطان و تجلی پیروزی بر نفس است.

۲۱- زیارت مدینه

هنگامی که چشمانت به دیوارهای شهر مدینه افتاد، به یاد آور که آن شهری است که خدا آن را برای نبی خود صلی الله علیه و آله برگزید و هجرت او را به سوی مدینه قرار داد. این‌جا شهری است که واجبات و مستحبات پروردگار، در آن تشریح شده است. این‌جا سرزمینی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن با دشمنان خدا جنگید و دین را ظاهر نمود و تربت خویش را در آن قرار داد. پس جاپاهای رسول الله صلی الله علیه و آله را هنگام رفت و آمدش در آن شهر متمثّل کن و در هیچ مکانی پا نمی‌گذاری مگر این‌که آن‌جا، جای پای آن عزیز است. پس حتماً با سکینه و وِجِل و یاد و ذکر مشی آن حضرت، و تصوّر خشوع وی و سکینه‌اش در مشی یاد آور باش و بدان

ص: ۲۶

خدا به کسانی که صحبت با او را درک کرده‌اند و به مشاهده جمالش سعادتمند شدند و کلامش را شنیدند، مَنّتی عظیم‌تر گذاشت. و زیاد تأسف بخور به خاطر از دست رفتن مصاحبت و همنشینی او و اصحابش و بدان رؤیت ایشان در دنیا از دست تو رفته و در مورد رؤیت ایشان در آخرت بر خطر بزرگی هستی و شاید او را نبینی و بین تو و این که ایشان تو را قبول کنند، به خاطر اعمال بدت چیزی حائل و مانع شود. همان‌طور که آن حضرت فرمود:

«يَرَفَعُ إِلَيَّ أَقْوَامٌ فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدٌ، يَا مُحَمَّدٌ؛ فَأَقُولُ: اصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ. فَأَقُولُ: بُعْدًا وَ سَحَقًا» (۱)

البته بر اهل معرفت پوشیده نیست که مقصود از اصحاب و کاری که کردند، در این روایت چیست. و ظاهر این است که اصحاب به همه امت اطلاق نمی‌شود.

حتی اگر یک دقیقه حرمت شریعتش را ترک کنی، ایمن مباش که میان تو و او دشمنی حائل شود و البته در عین حال باید امید زیادی داشته باشی که خدا بین تو و او چیزی مانع نکند؛ چرا که ایمان را روزی تو ساخته و تو را از وطنت برای زیارتش برگزیده، بی آنکه قصد تجارت و بهره‌دنیایی داشته باشی. بلکه فقط به سبب محبت و شوق به زیارت او رفتی.

وقتی به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله رسیدی بدان و به یاد آور که اولین بار فرایض الهی در آن عرصه اقامه شده و آن‌جا مکانی است که برترین خلق خدا را حیاً و میتاً در خود داشته و دارد، لذا با خشوع و تعظیم به مسجد داخل شو.

تکمله در بیان اسرار مناسک حج در روایات

از امیرالمؤمنین و امام‌المتقین علیه السلام سؤال شد که چرا وقوف در کوه، در حرم نیست؟ فرمود: «لَأَنَّ الْكُعبَةَ بَيْتُهُ، وَالْحَرَمَ بَابُهُ، فَلَمَّا قَصَدُوهُ وَافِدِينَ وَقَفَهُم بِالْبَابِ يَتَضَرَّعُونَ»؛ یعنی چون کعبه، خانه او و حرم در آن است، لذا وقتی او را قصد کردند، باید نزد در تضرع‌کنان بایستند.

گفته شد: چرا مشعرالحرام داخل حرم است؟ فرمود: «لَأَنَّهُ لَمَّا أُذِنَ لَهُم بِالْإِدْخَالِ وَقَفَهُم بِالْحِجَابِ الثَّانِي فَلَمَّا طَالَ تَضَرَّعَهُمْ بِهَا أُذِنَ لَهُم بِتَقْرِيبِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَضَوْا تَفْتِهِمْ، تَطَهَّرُوا بِهَا مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي كَانَتْ حِجَابًا بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَهُ أذن لهم بالزِّيَارَةِ

۱- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّة البيضاء فی تهذیب الأحياء، ج ۲، ص ۲۰۵

ص: ۲۷

علی الطَّهَّارَةُ؛ یعنی چون وقتی به آنها اجازه دخول داده شد، در حجاب دوم متوقف شدند. پس وقتی که تضرَّعشان زیاد شد، به آنها اجازه قربانی کردن دادند.

تا این چنین از گناہانی که حجابی بین آنها و بین او بود پاک شدند، اجازه زیارت با طهارت صادر شد. پس گفته شد: چرا در ایام تشریق روزه حرام شد؟ فرمود:

«لَأَنَّ الْقَوْمَ زَوَّارَ اللَّهِ وَ هُمْ فِي ضِيَاْفَةٍ وَ لَا يَجْمَلُ لِلْمُضِيْفِ أَنْ يَصُومَ أُضِيَاْفَةً».

«چون قوم و مردم زائران خدا هستند و در مهمانی او می‌باشند. و بر میزبان زینده نیست که مهمانانش را به روزه وادار کند.» گفته شد: معنی آویزان شدن به پرده‌های کعبه چیست؟ فرمود: «مَثَلُهُ مَثَلُ رَجُلٍ لَهُ عِنْدَ آخِرِ جَنَائِيَّةٍ وَ ذَنْبٍ فَهُوَ يَتَعَلَّقُ بِثُوبِهِ وَ يَتَضَرَّعُ لَهُ أَنْ يَتَجَانَفِيَ عَن ذَنْبِهِ»؛ یعنی مثل آن مثل کسی است که نسبت به دیگری جنایتی کرده و مرتکب گناهی شده، پس به لباسش آویزان می‌شود و نسبت به او تضرَّع و خضوع می‌نماید تا از گناہانش بگذرد.

در روایت فوق مقصود از «جَبَل» کوه عرفات است، که خارج از حرم می‌باشد. و اما مشعرالحرام، همان مزدلفه است که مقام قرب است و باید داخل حرم باشد.

و در روایتی آمده است که: «الْكَعْبَةُ بَيْتُ اللَّهِ، وَالْمَشْعَرُ بَابُهُ، فَلَمَّا قَصَدَهُ الزَّائِرُونَ، وَقَفَهُمْ بِالْبَابِ حَتَّى أَذِنَ لَهُمْ بِالْدُخُولِ، ثُمَّ وَقَفَهُمْ فِي الْحِجَابِ الثَّانِي، وَهُوَ الْمَزْدَلْفَةُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى طَوْلِ تَضَرَّعِهِمْ أَمَرَ بِتَقْرِيْبِ قُرْبَانِهِمْ» (۱).

برای این که با اولین قطره از خون او گناہانش بخشیده شود و این امر با بی‌نیاز کردنشان از خودشان و از هر چیزی است و با وصل کردنشان به جوارش است که بالاتر از آن مطمحنی نیست.

پی‌نوشتها:

ص: ۲۹

تاریخ و رجال

طرح جایگزین شود.

حج گزاری ایرانیان در دوره قاجار

(۱۲۱۰-۱۳۴۴ ق)

رسول جعفریان

غار تگری‌های اعراب بدوی در بیابان‌ها

در بخش پیشین گذشت که یکی از عادی‌ترین مشکلات کاروان‌های حج؛ اعم از عجم و عرب در مسیرهای بیابانی، گرفتاری آنان در میان اعراب غارتگر بادیه بود که دزدی از کاروان‌های تجاری و زیارتی را از دو سه هزار سال قبل به عنوان یک درآمد مشروع و یک راه و رسم برگزیده بودند و به گفته نایب‌الصدر «معتقدند که راه‌زنی و قافله غارت کردن مباح است». (۱) پیش از این، نمونه‌هایی از این دشواری‌ها را به خصوص در راه جبل اشاره کردیم. در این باره، اطلاعات بیشتری در سفرنامه‌ها وجود دارد که خود نتیجه گسترده بودن این قبیل حملات و راه‌زنی‌هاست. تأمین راه به عهده نیروهای دولتی؛ اعم از عثمانی و حکومت شرفای مکه و مدینه بوده، لیکن به رغم تلاش‌هایی که صورت می‌گرفت، به دلیل طولانی بودن راه، دشواری اسکان نیروهای نظامی و جز آن، حفظ و حراست از کاروان‌ها، به طور کامل، ممکن نبوده است.

در برخی روستاها، وضع اعراب از نظر «خبث باطن و خونخواری» به قدری خراب بود که عسکر رومی، شب از ترس در قلعه می‌ماند و درها را به روی خود می‌بست. (۲) حتی در برخی منازل، خطر آن اندازه بود که نیروهای دولتی «از شرارت

۱- نایب‌الصدر، ص ۲۶۸

۲- کازرونی، ص ۳۷۲

ص: ۳۱

اعراب حرب» کاروانسرای خود را ترک کرده و نمی‌ماندند. (۱) چنان که گاه کاروان را همراهی می‌کردند و در رویارویی با دشمن شکست خورده، خود نیز به همراه کاروانیان قلع و قمع می‌شدند. حاجی علی خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ در باره حمله عرب‌ها در بیست فرسنگی راه جبل از بغداد به سوی شام می‌نویسد:

بالاخره هر چه باروت داشتیم تمام شد، و از خارج کسی به امداد ما نیامد، عرب قریب هشتاد سوار بودند، مطمئن شدند که دیگر در تپ ما قورخانه باقی نمانده، یک دفعه همه هجوم آوردند، که هر نفرمان به دست چهار نفر عرب ماندیم، شش نفر از ما زخمی شد، یکی بنده بودم ... چهار نفر از سوارهای جنگی که [یکی] از آنها، دو روز دیگر مرد. چنان لخت و برهنه‌مان کردند که تنبان در پای احدی باقی نگذاشتند، اسب و اسباب جبلی‌ها و تاتارخانه را به کلی گرفتند، به علاوه یک قافله هم در جلو ما بود، که قریب پنجاه شصت چاپار داشتند. آنها را هم به صورت ما کردند، و در نهایت پریشانی از منزل که دلی عباس باشد، مراجعت کردیم. (۲) به طور معمول، مستحفظینی که همراه کاروان تا محلی می‌آمدند، پس از رسیدن به آن محل «قبض سلامتی گرفته مرخص می‌شدند» (۳) و کسان دیگری همراهی کاروان را عهده‌دار می‌گشتند.

بسیاری از قبایل راه؛ اعم از راه جبل یا راه مدینه به مکه، در آمدی از طریق حجاج داشته و حتی با توافق قبلی با پاشای شام یا شریف مکه، به صورت عادی پولی از حمله‌دارها می‌گرفتند.

گزارش اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ از اعراب راه چنین است که «کلاً اهلش عرب پابرنه زبان نفهم هستند، قریب سی - چهل هزار [نفر] از این دهات، تفنگچی خوب بیرون می‌آید، و اطاعت به احدی ندارند، مگر به مشایخ خودشان، هر ساله قریب ده هزار تومان از جانب دولت روم مستمری دارند، به اعتقاد اعراب باج حاج است، هر گاه امین صیّره، که خزانه‌دار دولت است، دو ساعت پیش از ورود حاج، این وجه را به مشایخ مزبور تسلیم نکند، عبور حاج مقدور نیست، جمعیت می‌کنند، هر گاه رأیشان تاخت حاج بشود، پنجاه هزار تومان در آن واحد از حاج مطالبه می‌کنند.» (۴) اعتمادالسلطنه در باره اهمیت موقعیت شریف نزد اعراب بدوی

۱- فرهاد میرزا، ص ۱۶۶

۲- اعتمادالسلطنه، ص ۳۸

۳- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۷۹

۴- اعتمادالسلطنه، ص ۹۷-۹۸

ص: ۳۲

می‌نویسد: پیش از ورود به مدینه، باید با خود شریف یا ولیعهدش، با هزار نفر شتر سوار عرب وارد مدینه شده، حاج را همراه خود به مکه بیاورد و در مراجعت هم تا آنجا بدرقه نماید، اگر غیر از این باشد اعراب آن میانه، جمعیت زیاد دارند و حاج را برهنه می‌کنند، از توپ و عسکر امیرحاج شامی نمی‌ترسند، و لیکن از شریف مثل سگ می‌ترسند. (۱) این ممکن بود که برخی از قبایل بر اساس همین قراردادها، وجهی از آن را به خود شریف نیز می‌رساندند. روشن بود که حکومت نمی‌توانست به طور کامل در برابر قبایل بایستد و برای تأمین امنیت پرداخت وجهی را به آنان ضروری می‌دید و در این باره، با آنان قراردادهایی نیز بسته می‌شد. (۲) این مبلغ عنوان «حق راه» یا «حفاظت حاج» داشت که رؤسای قبایل از حمله‌دارها- و آنان نیز از حاجیان- می‌گرفتند. (۳) عقیده ترکان عثمانی آن بود که «افندم خرسیسه چاره اولماز؛ چاره دزد را نمی‌توان کرد». (۴) از مدینه تا مکه، دو راه وجود داشت؛ یکی راه سلطانی و دیگری راه فُزَع. برخی راه شرق را راه سوّمی دانسته‌اند. (۵) منازل راه فرع عبارت بود از: وادی فاطمه، بئر عسفان، قضیمه، رایغ، بئر رضوان، امّ الضباع، ریّان، سمت الأبیض، بئر العذب، و بئر الماشی. اما منازل راه سلطانی، از مکه تا رایغ با راه فرع یکی بوده و پس از آن از بئر مستوره، بئر حصان، بئر عباس و مسجد شجره می‌گذشت که مسجد شجره منتهی الیه هر دو راه در رسیدن به مدینه بود. (۶) راه سوم هم آن بود که از مکه به جده رفته به کشتی بنشینند و از آنجا به ینبع رفته بار دیگر با شتر عازم مدینه شوند. این راهی است که مخبرالسلطنه همراه امین‌السلطان و دیگر همراهان در سال ۱۳۲۱ آن را طی کردند. (۷) طبعا شمار کسانی که از این راه می‌رفتند، اندک بود. اعتقاد بسیاری بر این بوده است که راه سلطانی بهتر از راه شرق است؛ جز آن که برخی سال‌ها، برای این که پولی به اعراب آن مسیر داده نشود، راه شرقی را که سخت‌تر و سنگلاخی است انتخاب می‌کنند. (۸) در برخی از این راهها، آب اندکی وجود داشت و نبودن آب سبب آزار و اذیت فراوان حجاج به ویژه کسانی می‌شد که پیاده سفر می‌کردند. میرزا داود شرحی از تشنگی مردم را نگاشته و از جمله می‌نویسد:

۱- اعتماد السلطنه، ص ۱۲۰

۲- فرهاد میرزا، ص ۱۶۶ و ۱۶۷

۳- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۰۵ و ۲۰۶

۴- فرهاد میرزا، ص ۲۰۱

۵- امین الدوله، ص ۲۲۱

۶- حسام السلطنه، ص ۱۳۲

۷- مخبرالسلطنه، ص ۲۶۰ و ۲۶۱

۸- امین الدوله، ص ۲۲۳

ص: ۳۳

«هیچ فراموش نمی‌کنم، زنی مصری را که با وجود اینکه سواره بود آمد نزد حقیر و زبان خود را نشان داد که تشنه‌ام و یک لنگه دست بند خود را می‌داد که او را آب بدهم، وقتی که او را آب دادم و دست بند را هم نگرفتم، دست حقیر را بوسیده و می‌خواست حقیر را سجده کند، امروز به قدر مقدور و هر چه آب داشتم دادم، و وضو هم نگرفتم، بلکه طهارت هم نگرفتم، آب قلیان ما را گرفته و خورده بودند». (۱) هر کدام این راه‌ها خطرات خاص خود را داشت و هر سال یا هر چند سال، ممکن بود که حجاج یکی از این راه‌ها را طی کنند. در مسیر رفتن، به طور معمول، حجاج ایرانی همه با هم حرکت می‌کردند. (۲) فرهاد میرزا در سال ۱۲۹۲ نوشته است که «ده- پانزده سال است که راه سلطانی مسدود شده است». راه فرع نیز آن سال به خاطر زندانی بودن یکی از اهالی این منطقه در مدینه، مسدود شد و قبایل اجازه عبور کاروان حج را ندادند و آنان را مجبور کردند تا از راه سلطانی بروند. اما آن راه نیز به دلیل وحشتی که از سوی طایفه حرب وجود داشت، متوقف شده، راه سخت‌تری انتخاب گردید. (۳) در نزدیکی مدینه، و در مسیر خروج به سمت مکه، طوایف مختلفی از قبیله حرب بودند که کارشان اخاذی از کاروان و عامل حکومت یا محمل شام برای هدایت کاروان بودند و ناامنی‌ها و تیراندازی‌ها و ایجاد ترس و وحشت در میان کاروانیان، کار آنها بوده است. این طایفه در همین سال ۱۲۹۲ ادعا کردند که مالیات یا به قول خودشان اخوه یا خاوه هفت سال را نگرفته‌اند و تا نگیرند اجازه عبور به کاروان را نخواهند داد. (۴) فراهانی در سال ۱۳۰۲ شرحی مفصل از خاوه و چگونگی آن داده است.

ایرانی‌ها مکلف بودند که شخصاً خاوه را به قبیله حرب که میان مدینه و مکه مستقرند، پردازند. آنها این وجه را با کرایه به رییس قافله یا حمله‌دار می‌دادند.

در صورتی که این پول به دست رؤسای قبایل می‌رسید، کاروان به سلامت می‌گذشت و الا معطلی و غارت و چپاول امری عادی بود. (۵) گزارش نایب‌الصدر در سال ۱۳۰۵ از وضعیت حرکت کاروان از مکه تا مدینه، نشان می‌دهد که حرامی‌ها هر لحظه در کمین حمله بوده‌اند. شب‌ها مرتب ندای «نخواهید، نخواهید» بلند بوده

۱- میرزا داود، ص ۱۵۴

۲- حسام‌السلطنه، ص ۱۳۲

۳- فرهاد میرزا، ص ۱۹۶

۴- فرهاد میرزا، ص ۱۹۷

۵- فراهانی، ص ۲۱۳

ص: ۳۴

و هر کسی که تنها چند قدم از کاروان دور می‌شده، دزدان به او حمله‌ور شده او را می‌کشتند و اموالش را می‌بردند. در این سفر به حاج اعلام شد که «مَنْ خَرَجَ عَنِ حُدَّةٍ، فَدَمَهُ فِي عُنُقِهِ». «هر کس از حد خود خارج شود، خونش به گردن خودش است.» (۱) زائری در سال ۱۳۱۷ از حضور «بیست نفر عسکر و بیست نفر مستحفظ» که برای حاج گذاشته بودند، یاد کرده و با این حال می‌نویسد: «مع‌هذا تا صبح از صدای همهمه و تیر و گلوله و تاختن حرامی‌ها به جانب مردم، احدی خواب نکرد و مال مردم را، چه در روز و چه در شب خیلی بردند و چند نفر هم مجروح شدند که به قدر صد قدم از چادرشان بیرون رفته بودند، زخم کاری برداشتند و قریب پانصد تومان لیره و مروارید از آنها بردند که خود فدوی دیدم.» (۲) در مورد دیگری که مربوط به سال ۱۳۱۵ است، یکی از حجاج در حالی که تنها ده قدم از خیمه خود دور شده بود «ناگهان فریادش بلند شد که قَتَلُونِي».

حجاج هر یک حربه‌ای برداشته بدان سوی شتافتند. وقتی بالای سرش رسیدند، او را بی‌هوش یافتند. معلوم شد هرچه از لیره و پول به همراه داشته برده بودند. (۳) در گزارشی از سال ۱۳۳۱ آمده است: کاروان بزرگی که قصد حرکت از مدینه به مکه را داشت، در یک فرسنگی شهر ایستاد تا صبح حرکت کند. اما شب هنگام که «ظلمت افق را فرو گرفت، دزدانِ حوالی، بنای آدم‌کشی و غارتگری گذاشتند و جماعتی حفظه و حرسه اطراف حاج فریاد الحفاظ و بَرَه، بَرَه بلند کردند و تا به صبح از تشویش و قال و قیل خواب درستی نرفتیم.» فردا نیز حرکت نشد و شب بعد هم «مثل شب گذشته مشغول به مدافعه با اشرار شدند.» (۴) معلوم شد قبیله‌ای که سر راه است پول می‌خواهد. مذاکرات به جایی نرسید. و در نهایت کاروان بدون مصالحه حرکت کرد؛ اما آن قدر اوضاع خطرناک بود که حجاج نتوانستند برای محرم شدن به مسجد شجره برونند و از برابر آن محرم شدند. با این حال، یک مرتبه «صدای گلوله و تفنگ از عقب قافله بلند شد و آتش حرب و فتنه مشتعل گردید. حجاج مُحَرَّم برهنه بیچاره سوار بر شترها روی به راه نهادند ... رفته رفته از اطراف کوه‌ها گلوله باریدن گرفت. قافله حاج هدف

۱- نایب‌الصدر، ص ۲۰۶، و بنگرید ص ۲۱۰

۲- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۷

۳- کازرونی، صص ۳۷۱ و ۳۷۲

۴- میرزاعلی اصفهانی، ص ۱۹۲

ص: ۳۵

رصاص جفا کردند. شترها رمیدند.

کجاوه‌ها زمین خورد. جمّال‌های خبیث چون بازار را آشفته دیدند و آب گل آلود، مشغول نهب و صید ماهی شدند ... جمعیت دزدها زیاد شد، از سه طرف باران گلوله باریدن گرفت ... زن‌های مجلّه با لباس احرام پای برهنه از هراس جان، هر یک به سمتی می‌دویدند ... فی الحقیقه قیامتی برپا شد.» ماجرا واقعا خواندنی است. (۱) عاقبت کاروان به مدینه برگشت، اما زمانی که «جمعی هدف گلوله مجروح و چند نفری مقتول شده.

آن قدرها لیره و بارها و قره‌پوک‌ها و براتها و زر‌ها و زیورها و قالیچه‌ها رفت که قلم نوشتن آن را طاقت ندارد.» «همین که حجاج جمع شدند، صدای ضجّه و گریه بلند شد، مسلمان نشنود، کافر نبیند!» (۲) البته، چنین واقعه هولناکی، هر ساله رخ نمی‌داد و به نوشته گزارشگر آن «این حادثات از لوازم لاینفک سفر حجاز نیست، فقط قضیه شخصیه و اتفاق غیرمترقی بود، کسانی که سی و شش سفر مشرف شده بودند از عدول، گفتند تاکنون چنین وقعه ندیده و نشنیده بودیم.» (۳) پیش از این گذشت که در طول سفر در حد محدود این قبیل راهزنی‌ها وجود داشته است.

نویسنده این سفرنامه، شرحی از این بدبختی نوشته و در نهایت می‌افزاید:

«این است حال ایرانی بیچاره در یک فرسخی مدینه طیبه، مرکز حکومت با وجودی که مبلغی خطیر به رسم خاوه مثل جزیه از نوع ایرانی بخصوص می‌گیرند.» (۴) بدین ترتیب زمانی که یک کاروان از مکه به سمت مدینه یا به عکس به راه می‌افتاد، می‌بایست هر لحظه منتظر حملات اعراب بدوی می‌بود. کمترین شکل حمله، دزدی‌های نامرئی بود که در نیمه‌های شب صورت می‌گرفت و اعراب، با نزدیک شدن به کاروان، به آرامی و بی‌سر و صدا، اموال مردم را غارت می‌کردند. گاه چنان بر سر حاج دور شده از کاروان می‌زدند که او را بی‌هوش کرده، اموالش را غارت می‌کردند و پس از آن کسان آن شخص، او را دریافته به همین که سالم بود، راضی و خشنود بودند. (۵) اما صورت پرهزینه این قبیل دزدی‌ها، حملات دسته جمعی دزدان به کاروان بود که با تیر و تفنگ صورت می‌گرفت و معمولاً کشته‌هایی نیز به

۱- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۹۵-۱۹۳

۲- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۹۶

۳- سفرنامه میرزا علی اصفهانی، ص ۲۰۲

۴- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۹۹

۵- امین الدوله، ص ۲۸۷-۲۸۸

ص: ۳۶

همراه داشت. یک بار که اشرار اعرابی به کاروانی حمله کردند «شصت- هفتاد نفر جمّال، همگی با خنجرها و آلات و ادوات حرب جلوگیری کرده، تیر و تفنگ چند رد و بدل و مخاصمه و مدافعه کاملی شد.» (۱) همین شتربانان که آنان را جمّال می‌گفتند، گاه خود مهم‌ترین دشواری بودند و به انواع و اقسام بهانه، پول اضافی از حجاج دریافت می‌کردند و کسی هم جرأت مخالفت با آنان را نداشت. (۲) یک راه دزدی آن بود که افسار شتر را از «قطار گسیخته»، شتر را به کناری برده به «دست آویز اصلاح شکدف» اموال آن را می‌بردند. (۳) به هر روی دشواری‌های راه و ترس و دلهره حجاج به قدری بود که بلااستثنا وقتی به مقصد می‌رسیدند، از این که «از وحشت و زحمت این منازل خطرناک جان و مال به سلامت» برده‌اند، شکرگزار بودند. (۴) حجاج به خاطر همین وضعیت خطرناک راه، مجبور بودند در شب کشیک بدهند، چرا که «در تمام منازل راه مدینه دزد و حرامی» فراوان بود. (۵) با این حال، اتفاق می‌افتاد که «از چهار طرف صدای دزد، دزد» در می‌گرفت و بعد معلوم می‌شد که «در بین راه، خورجین پسر حاج عبدالهادی استرآبادی که در بغداد تجارت دارد، از زیر پایش بریده با بقچه رختش بردند.» راوی که یک زن زائر است، می‌افزاید: این «حرکات بسیار شبیه‌است به مثال حسین‌گرد که در کتاب‌ها نقل می‌کنند.» (۶) در این میان، شب‌هایی که مهتاب بود، به دلیل قابلیت مراقبت، کمتر این قبیل اتفاقات می‌افتاد. (۷) گاه این خطر به حدی بود که زائرانی که ابتدا حج را به جای آورده و سپس قصد رفتن به مدینه را داشتند، از رفتن منصرف می‌شدند. آنان به اجبار، نایبی از شیعیان مدینه می‌گرفتند تا برای آنها در مدینه زیارت کند. (۸) در واقع، شریف مکه نیز نمی‌توانست کاری بکند و به همین دلیل، اعلام می‌کرد که راه ناامن است و او مسؤولیتی ندارد. اگر علما در حج حاضر بودند، اعلام می‌کردند که رفتن به مدینه صلاح نیست. (۹) حتی شریف مکه به امین‌الدوله توصیه کرد که راه مدینه به ینبع خطرناک بوده چرا که «هوس اعراب صحرائی در ایجاد مشکلات و سلب امنیت پایان ندارد.» (۱۰) البته وقتی وی به مدینه رسید، شیوخ راه ینبع، ناصر و شاهر و شاکر نزد وی «آمدند

۱- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۱

۲- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۲

۳- نایب‌الصدر، ص ۱۴۴

۴- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۳

۵- کازرونی، ص ۳۷۱

۶- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۹۱

۷- فرهاد میرزا، ص ۱۶۲

۸- جزائری، ص ۶۲

۹- جزائری، ص ۶۱-۶۲

۱۰- امین‌الدوله، ص ۲۱۵

ص: ۳۷

و در باب آن راه و امنیت و سلامت آن سمت گفتگوها» کردند. (۱) اینان آمده بودند تا امین الدوله را قانع کنند تا از راه ینبع بازگردد. (۲) مصیبت تنها در راه جبل و یا مسیر مکه به مدینه نبود، بلکه در فاصله کوتاه جده تا مکه نیز اعراب غارتگر حضور داشتند. مخبرالسلطنه می‌نویسد که تاکتیک آنها این است که از یک سو تیراندازی می‌کنند و وقتی قافله درهم شد، می‌ریزند و می‌برند. «اگر کسی دفاع کرد، خنجر در سینه‌اش می‌خلد. زنی ترک مجروح شد و مردی مقتول.» این در حالی است که طول کاروان هزار ذرع بوده است. (۳) در این مسیر در فواصل اندکی قراولخانه بوده و به مقدار هر دو فرسنگی، یک قلعه با شماری نیرو حضور داشته و ابتدا و انتهای کاروان مراقبت می‌شده است. (۴) دزدی شامل حال صحرای منا هم می‌شد. امین الدوله دو بزغاله را که برای کشتن آورده بودند، از رأفت در پشت چادر نگه داشته گفت برای آنان علف فراهم کنند. «هنوز علف نرسیده، عرب‌ها یکی را دزدیدند و دیگری در فراق رفیق خود نالان بود که به جزئی غفلت آن هم به سرقت رفت.» (۵) این دزدی شکل‌های دیگری هم داشت.

جمالی قول دادن شتر داده پولی توسط دلال گرفته و صبح روزی که حجاج از مکه عازم مدینه شدند، نه از شتربان خبری هست و نه شتر. (۶) مالیات راه و تذکره

یک زائر، از هر مرزی که عبور می‌کرد، وقتی وارد حجاز می‌شد، لزوماً باید پولی بابت تذکره به دولت متبوع خود و پولی بابت اخوه به اعراب سر راه و پولی برای شریف و والی که البته غیر مستقیم توسط حمله‌دار صورت می‌گرفت، بپردازد. این افزون بر گمرک یا بهانه‌های دیگری است که وسیله‌ای برای گرفتن پول از زائران می‌باشد.

در تمام سفرنامه‌های موجود به این قبیل پرداخت‌ها به طور مکرر اشاره و از آنها گله شده است. حتی ثروتمندی چون ظهیرالملک هم از این مسأله نالیده، می‌نویسد:

«پول است که به انواع و اقسام مختلف متصل باید داد. یک نفر حاجی ...

حساب نمود از ورود به خانقین تا مکه متبرکه هر یک تذکره مبلغ بیست و پنج تومان ایران تمام می‌شود.» (۷)

۱- امین الدوله، ص ۲۵۱

۲- امین الدوله، ص ۲۵۸

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۴۷

۴- میرزا داود، ص ۹۱ و ۹۲

۵- امین الدوله، ص ۱۸۹

۶- امین الدوله، ص ۲۱۷

۷- ظهیرالملک، ص ۲۵۵

ص: ۳۸

نایب‌الصدر در سال ۱۳۰۵ از انواع پول‌هایی که به هر دلیل در جده از مسافران تازه از راه رسیده گرفته می‌شود، سخن گفته است. (۱) همو از شراکت ویس قونسول ایران در جده با جمال و شریف و مطوف و مخرج و حمله دار سخن گفته و این که «چون همگی شریک شده‌اند، حجاج ایرانی ممتنع است از کید حجاج جان سالم» بدر برند. (۲) وی به قدری از هماهنگی آنان در شگفت شده که می‌نویسد: «گویا- همه آنها- در رکن حجرالأسود معاهده بسته‌اند که بدون اطلاع و صلاح‌دید یکدیگر هیچ کاری در معنا نکنند.» (۳) کازرونی در سال ۱۳۱۵ فهرستی از پولهای متعددی که در وقت ورود به جده تا رفتن به مکه داده، ارائه کرده و به قول خودش پنج‌گونه ظلم را برشمرده است.

اولاً کرایه قایق که آنان را از کشتی به ساحل آورده نصف مجیدی؛ یعنی پانصد دینار ایرانی گرفته‌اند. ثانیاً به عنوان عبور از گمرک هر نفری نیم مجیدی داده و برگه عبور می‌داده‌اند. در مرحله بعد تذکره بوشهر را گرفته دو مجیدی و نیم، بابت تذکره ایرانی گرفته‌اند. کرایه شتر نیز که سر جای خود، علاوه بر آن ریال فرنگ را نیز با ارزش کمتری برداشته‌اند. (۴) بسیاری از رؤسای قبایل و طوایف میانه راه نیز، مبلغی از کاروان‌ها می‌گیرند.

این مبلغی است که آنان در قبال حمله نکردن به کاروان و احیاناً تعهد برای جلوگیری سایر بدویان و غارتیان به کاروان، از حاجیان دریافت می‌کنند. (۵) پولی که حاجی به حمله‌دار می‌دهد، به عنوان کرایه و خواه برای رؤسای قبایل و احیاناً حقی برای خود اوست. اما به نوشته فراهانی، از این پول باید سهمی به شریف، پاشا، رئیس قافله، مطوف، مخرج- کسی که هزینه کرایه را معین کرده و از هر کشوری شخصی را شریف برای این کار در نظر می‌گیرد- قونسول و دیگر فضول‌های قافله برسد. طبعاً «همه اینها را روی کرایه می‌اندازند و کرایه خیلی گزاف می‌شود.» (۶) در مسیر جبل، رؤسای طوایف و قبایل آن ناحیه که قدرت بیشتری داشته و امارتی بهم زده بودند، مبالغی را به عنوان اخوه می‌گرفتند. بر اساس گزارش محمد ولی میرزا از سال ۱۲۶۰ در این راه، امیر عبدالله به این شرح، اخوه از حجاج دریافت می‌کرده است: از مرد عجم دو غازی، از مرد عرب یک غازی.

۱- نایب‌الصدر، ص ۱۳۰

۲- نایب‌الصدر، ص ۱۴۱

۳- نایب‌الصدر، ص ۱۶۹

۴- کازرونی، ص ۳۵۵

۵- نک: بزم غریب، ص ۷۷۸

۶- فراهانی، ص ۲۱۳

ص: ۳۹

از زن عرب نصف غازی و از زن عجم یک غازی. از هندی و درویش هیچ نمی‌گیرند. غازی هم چهارهزار و دویست و پنجاه دینار است. (۱) گفتنی است که همیشه در میان حجاج، افراد درویش و فقیری هم بودند که پولی در بساط نداشتند و کسی هم از آنان انتظاری نداشت. فراهانی نوشته است که در میان سه هزار و اندی حاج ایرانی «قریب هفتصد از این حجاج، حجه فروش و عکام و درویش و فقرا بودند که منفعتی از آنان به هیچ کس نمی‌رسید. و دو هزار و کسری حاجی بودند.» این تازه در شرایطی بود که به نظر وی «حجاج ایران بالنسبه به سایر حجاج از جهت مخارج و اسباب منزل و چادر و غیره منظم‌تر و بهتر بودند.» (۲) امین الدوله نیز اشاره به آنها دارد که در سوئز از او هزینه کشتی را می‌خواستند و پانزده نفر می‌شده‌اند. (۳) اداره امور حج

سرپرستی حجاج عجم

بحث امیری حاج از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز شده و پس از آن، هر ساله دستگاه خلافت شخصی را به عنوان امیرالحاج انتخاب می‌کرد و مسئولیت اداره امور حج را به وی می‌سپرد. این وضعیت تا زمانی بود که دنیای اسلام به لحاظ مذهبی و سیاسی، به چند پاره تقسیم نگردیده بود. از زمانی که دولت‌های مستقلی در نواحی مختلف شکل گرفت، رقابت بر سر اداره حرمین شریفین آغاز شد و به ویژه در امر امارت حج که سروکارش با مکه و مدینه؛ دو شهر مقدس برای همه مسلمانان بود، این رقابت خود را نشان می‌داد؛ به طوری که دولت هر منطقه برای حجاج خود امیرالحاجی انتخاب می‌کرد. این کار، در اوایل پسندیده نبود، اما از پس از انحلال خلافت عباسی، رواج بیشتری گرفت. در این میان، برای شیعیان عجم نیز امیری از سوی حکام ایرانی انتخاب و فرستاده می‌شد. طبعاً وظیفه وی حفظ منافع حجاج ایرانی بود که در قرون هفتم هجری تا پیش از روی کار آمدن صفویه در آغاز قرن دهم، به عنوان حجاج «عراق عجم» شناخته می‌شدند. (۴) اندکی پیش از صفوی، شاعری در وصف امیر حاج و همکاری او با دزدان راه می‌گوید:

۱- محمد ولی میرزا، ص ۲۳۸

۲- فراهانی، ص ۱۷۰

۳- امین الدوله، ص ۱۴۶

۴- در این باره نک: احکام و فرامین حج از روزگار ایلخانان، مقالات تاریخی، دفتر ششم، ۱۶۹-۱۵۱

ص: ۴۰

هست میرحاج با دزدان یکی می‌رباید زر ز دزدان بی‌شکی
گوید او با میر دزدان بی‌خبر بند کن بر قافله راه و گذر
بسته شد چون ره بر این مظلوم چند در میانه قصه صلح او فگند
گیرد او از هر شتر مقدار زر می‌شود مجموع آن بی‌عد و مر
جمله را در کیسه خود می‌نهد اندکی زانها به دزدان می‌دهد (۱)

در دوره صفوی، ایرانیان همانند سایر مسلمانان به حج می‌رفتند، اما به دلیل تسلط دولت عثمانی بر حجاز و رقابت شدید این دولت با دولت صفوی، امکان هیچ گونه بروز و ظهوری برای حجاج ایرانی نبوده است. طبعاً دولت عثمانی تحمل وجود یک امیر الحجاج برای حجاج عجم را نداشته و به شکل‌های مختلف در پی بی‌اعتبار کردن ایران و دولت صفوی بوده است. با این حال، در دوره‌هایی که صلح میان دو دولت بود و البته این دوره‌ها اندک اندک طولانی‌نیز شد، کسانی از درباریان نیز به حج می‌رفتند و طبعاً وجود این قبیل اعیان و اشراف می‌توانست به نوعی در کار اداره حج ایرانیان مؤثر باشد.

در سال ۹۷۶ یکی از شخصیت‌های برجسته دولت صفوی با نام «معصوم بیگ» صفوی که «مدت چهار سال امیر دیوان و شانزده سال وکالت» شاه طهماسب را داشت، عازم سفر حج شد.

زمانی که وارد حجاز گردید و مُحرم شد، در روز پنجشنبه ششم ذی حجه در منزلی در نزدیکی مکه موسوم به «وادی فاطمه» مورد حمله اعراب بدوی قرار گرفت و کشته شد. در این واقعه، فرزندش خان میرزا و رفقای دیگر او از جمله بشارت بیگ ترکمان نیز کشته شدند و در همان موضع مدفون گشتند. دولت عثمانی با فرستادن نماینده‌ای به پایتخت صفوی، از این جریان عذر خواهی کرد، اما به هر روی، تحمل آن برای دولت ایران دشوار بود. تحمل این واقعه برای عامه مردم ایران نیز سخت بود و محتشم کاشانی اشعاری در وصف این حادثه سروده، آن را کربلای دیگری دانست. (۲) در اواخر دوره صفوی آمد و شد درباریان؛ از جمله خواجگان معتبر دربار صفوی به حج، رو به فزونی گذاشت، اما با این حال خبری از این که سازماندهی خاصی برای اداره امور ایرانی‌ها بوده، گزارش نشده است. تنها یک زائر، چند

۱- سفرنامه منظوم حج، ص ۹۳ و ۹۴

۲- خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۵۹ و ۵۶۰

ص: ۴۱

بار از تعبیر «عجم آقاسی» یاد کرده که به نظر می‌رسد مقصود سرپرست حجاج ایرانی بوده است. از جمله، در شرح رخدادهایی که در طول حرکت کاروان حج می‌گوید:

به روز دیگرم کردند آگاه عجم آقاسی اینک آمد از راه

و در جای دیگر می‌گوید:

روان بودی عجم آقاسی از پس که آسیبی به مردی ناید از کس

و باز در شرح برخورد حرامیان با کاروان و درخواست پول از ناحیه آنان و مخالفت حجاج می‌گوید:

عجم آقاسی ما هم برآشفت سخن را تند با آن ناکسان گفت

به طول آخر کشید آن گفتگوها به یکدیگر تَرُش کردند روها

کشیدند از کمر شمشیرها را رها کردند از زه تیرها را (۱)

طبیعی است در هشتاد سال فترت میان صفوی و قاجاری نیز این وضعیت ادامه داشته و حتی در چند دهه نخست قاجاری نیز خبری از وجود امیرالحاج نرسیده است. آنچه نقل شده این است که در آن دوره، به‌طور پراکنده، گاه کسانی از شخصیت‌های برجسته ایرانی و یا چهره‌هایی از سادات معتبر مکه یا مدینه، به نوعی کارهای مربوط به حجاج ایرانی را انجام می‌داده‌اند. این حرکتی است که به تدریج تقویت گردیده و در نیمه دوم دوره قاجاری، با وجود قونسولگری ایران در جده و وجود نمایندگان در مکه و مدینه، شکل بهتری پیدا کرد.

به هر روی، یکی از نخستین گزارش‌ها، مطلبی است که بروجردی در سال ۱۲۶۱ گفته است. وی در آنجا مطلبی را از «جناب حاج سید حسین ناصر اصفهانی ساکن تبریز که در آن سال امیر حاج عجم بود و از طریق شام آمده بود...» نقل کرده، (۲) که به کار بردن تعبیر امیر حاج عجم در آن جالب توجه است.

همو از «حاج سید موسی» نامی یاد می‌کند که اهل زیرای دشتستان فارس و در جده مقیم بوده؛ «سیدی عزیز و معتمّر و به غیرت و عصبیت سمر است و به وکالت عجم موصوف و مشتهر. الحق به قدر قوه ساعی است و این گله بی شبان- یعنی بدون امیرالحاج- یعنی حجاج بی نام و نشان ایران را راعی. هر سال به اتفاق حجاج به مکه می‌رود و از

۱- سفرنامه منظوم حج، صص ۴۵، ۴۷ و ۵۰

۲- بزم غریب، ص ۷۷۲

ص: ۴۲

وجودش دفع ضرر از سیم و زر به جهت حجاج حاصل می‌شود؛ ولی چون از سلطان عجم به فرمایشی و نگارشی و سفارشی کما ینبغی سرافرازی ندارد، چنانچه باید و شاید از عهده بر نمی‌آید.» (۱) این به صراحت نشان می‌دهد که امیرالحاجی در کار نبوده است.

اعتماد السلطنه در سال ۱۲۶۳ نوشته است که حجاج ایرانی- همانند سایر حجاج- که از طریق شام به حج می‌آیند، امیرالحاج‌شان همان پاشایی است که از طرف دولت عثمانی به عنوان امیرالحاج انتخاب شده است: «جمع اختیار همه حاج رومی و ایرانی و هندی و عرب و عجم با اوست.» (۲) طبعاً حجاجی نیز که از راه جبل می‌رفتند، زیر نظر شخصی بودند که همراه آنان از سوی امیر جبل معین شده و وی مدافع آنان بود.

در این میان، درباریانی که هر ساله به حج می‌آمدند، در صورتی که میان آنان شخص مهم و معتبری بود، به‌طور غیر رسمی کارهای حجاج ایرانی را سر و سامان می‌داد. رفتن درباری‌ها به حج، مانند سایر مردم، امری عادی بود. (۳) برای نمونه حسام السلطنه، عموی ناصرالدین شاه که در سال ۱۲۹۷ به حج مشرف بوده، کار رتق و فتق امور حجاج ایرانی را انجام می‌داده است. همین‌طور، حضور محمد ولی میرزا در مراسم حج سال ۱۲۶۰ به همین شکل بوده است.

فرهاد میرزا نیز در سال ۱۲۹۲ نوشته است که «حساب کردیم ده نفر از اولاد خاقان مغفور- فتحعلی شاه- در قافله حج بودند. خداوند برکتی در نسل خاقان مغفور داده که برّ و بحر را فرو گرفته‌اند!» (۴) البته حج رفتن شاهزادگان، به ویژه اعیان درباری، گاه پس از عزل آنان بوده و در اصل، فرصتی و بهانه‌ای برای استراحت یا گریز از فشار سیاسی و جز اینها بود. (۵) یک نمونه از این موارد، خود امین‌الدوله است که به خصوص از ناحیه صدر اعظم جدید امین‌السلطان تهدید می‌شد. (۶) وی یکی دو سال پس از معزولی خود از ریاست وزرایی در سال ۱۳۱۶، با استجازه از دربار به حج رفت و همه جا با احترام مواجه شد. او در این سفر با سیل محتاجانی از حجاج ایرانی که هنوز به حج نرسیده در شهر سوئز «تمنای کرایه کشتی الی جده می‌کردند ... لهجه کرمانشاهی و گیلانی و شیرازی و طهرانی

۱- بزم غریب، ص ۷۶۵

۲- اعتماد السلطنه، ص ۹۱

۳- نک نام‌ه حاجی میرزا کوچک طیب خاص شاهزاده عباس میرزا پس از بازگشت سفر حج به عباس میرزا: اسناد و فرامین منتشر نشده قاری از دوران فتحعلی شاه، به کوشش محمدعلی کریم زاده، لندن، ۱۳۶۸، ص ۲۳۷

۴- فرهاد میرزا، ص ۲۰۷

۵- نک: تاریخ عضدی، ص ۱۱۸، ۱۳۰، عباسقلی میرزا حاکم کرمان که مدعی سلطنت شده و شکست خورده بود، پس از وساطتی که برای او صورت گرفت، در پاسخ قائم مقام که از وی پرسید: «مقصود و استدعای شما از خاک پای مبارک چیست» گفت: می‌خواهم در خانه خودم آسوده و محترم بمانم و تدارک سفر مکه کنم که موسم حج می‌باشد. اجازه فرمایند به مکه مشرف شوم. به وی اجازه چنین کاری داده شد جز آن که به بهانه همراهی، مأموران او را به اردبیل بردند. وی توانست از آنجا گریخته به روسیه رفته و از طریق اسلامبول به «زیارت مکه و مجاورت عتبات عالیات فایز» شود.

۶- افضل التواریخ، ص ۲۳۴، جناب امین‌الدوله پس از چندی توقف، عریضه‌ای به شخص همایون سلطنت- مظفرالدین شاه- نوشته، استیذان خواست که اجازه‌اش دهند تا به مکه معظمه رفته، چندی از شنیدن بعضی مقالات موحشه آسوده باشد.

ص: ۴۳

و غیره به هم مخلوط شده از آه و زاری فروگذار نکردند.» (۱) اینها در واقع، حجه‌خرانی بودند که «به گدایی خود را به مکه می‌رسانند و آنجا به عکامی و نوکری و دزدی و جیب‌بری کار خود را می‌سازند!» (۲) البته آمدن این قبیله شاهزادگان به حج که می‌توانستند نقش مؤثری در کاهش دشواری‌های زوار ایرانی داشته باشند، همیشگی نبود و به همین دلیل است که امین‌الدوله پس از شرحی که از نقش خود در حل دشواری زائران ایرانی دارد، می‌نویسد: «به خاطر می‌گذرد، چه ضرر دارد هر سال حجاج ایرانی که می‌آیند یک نفر از معارف ما که عزیمت حج داشته باشد، از جانب دولت دخیل و کفیل امور یک مشت زوار ایران شود؛ عجزه و مساکین را نگذارد در غربت بیچاره بمانند.» (۳) همان‌گونه که گذشت، به مرور، مسؤلیت کار حجاج در مدینه و مکه به برخی از چهره‌های معروف از سادات آن نواحی واگذار شد. این مسأله به ویژه در مدینه مطرح بود؛ زیرا در مکه کار اداره را حمله‌دار و مُطَوِّف انجام می‌داد.

بر اساس برخی از نقل‌ها، از میان خدّام برجسته حرم نبوی در مدینه، شخصی وجود داشته که مسؤول امور عجمان بوده است. بروجردی ضمن ستایش از این خدّام از شخصی یاد می‌کند که چنین وظیفه‌ای داشته و در حل مشکلات شیعیان عجم تلاش می‌کرده است: «حقیقتاً خدّام با احترام حضرت رحمهً للعالمین چنانچه عرض شد بالنسبه رؤوف و مهربان و با غربا عطف و خوش زبان و به اندک احسانی شاکر و قانع و به قلیل تعارفی شرور و اشرار را از حجاج و زوار دافع. از آن جمله جناب حاج سید مصطفی است که از دولت روم و از جانب شیخ مصطفی، شیخ‌المعلّمین آن مرز و بوم، مباشر امور عجم است، الحق مردی بسیار با چم و خم، دهانی گرم دارد و زبانی نرم. بی‌شمار؟؟؟ زیرک و زرنگ است و در گذرانیدن امور جمهور، پر حيله و نیرنگ. بسی چاپلوس است و در فن اخذ و مداخل از مرد و زن، سلطانی با طبل و کوس؛ عجم را شیخ‌المزورین، و در اصلاح کار شیعه با اهل سنت و جماعت رییس‌المدبّرین و المزورین ...

انصاف این است و حقیقت چنین که وجودش بی‌نهایت ضرور و درکار است و شیعیان را به غایت مددکار و پرستار. (۴)

۱- امین‌الدوله، ص ۱۴۴

۲- امین‌الدوله، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

۳- امین‌الدوله، ص ۲۶۹

۴- بزم غریب، ص ۷۷۷

ص: ۴۴

این همان سید مصطفی است که در سال ۱۲۶۰ نیز چهارده غازی از محمدولی میرزا گرفته است تا او به آسانی بتواند به زیارت‌های خود در مسجد و بقیع برسد. (۱) فرهاد میرزا (سال ۱۲۹۲) هم نوشته است که «آقا سید حسن پسر آقامصطفی هم به استقبال آمده بود که حالا دلیل حجاج عجم است و سید صلاح را معزول کرده است.» (۲) فراهانی، در سال ۱۳۰۲ حکایتی را نقل کرده که از هر حیث تازه است: «شنیدیم سابقاً حجاج عجم و شیعه را در حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله به واسطه اخذ تنخواه اذیت و بهانه جویی می‌کردند. و مرحوم میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار در سفری که به مکه رفت و سید مصطفی را چوب زد، قرار داد که هر حاجی عجم به جهت خدّام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مطوّفین آن آستان، یک ریال فرانسه که قریب شش هزار دینار ایران به مطوف عجم بدهد و آن مطوّف ما بین خدام تقسیم نماید و دیگر از هیچ جهت خدام متعرض حجاج عجم نشوند. و اینک همین رسم است و یکی یک ریال فرانسه به سید حسن مطوّف عجم که پسر سید مصطفی است می‌دهند و او ما بین خود و خدام قسمت می‌کند و ابداً کسی متعرض عجم نیست و در کمال آزادی هستند.

حتی اگر کسی بخواهد در نماز و وضو تقیه هم نکند، هیچ کس بحثی بر او نخواهد داشت.» (۳) از آنجا که دولت ایران در مدینه، قونسولی نداشته و حتی از عجم‌ها، کسی در این شهر اقامت نداشته است، «در فصل آمدن حجاج، اگر سؤال و جوابی حجاج عجم بهم برسانند، به همان سید حسن پسر سید مصطفی که مطوف عجم است، رجوع می‌شود.» (۴) امین الدوله در سال ۱۳۱۶ خبر از آمدن آقا سید حسن دلیل ایرانیان نزد خود داده است. (۵) به تدریج قونسول ایران نقش فعال تری را در مکه و مدینه عهده‌دار شده است.

حمله‌دارها و مطوّف‌های حجاج عجم

زمانی که شخصی اراده سفر حج می‌کرد، ابتدا لازم بود تا همسفرهایی از اطرافیان و آشنایان خود داشته باشد. انجام چنین سفر دشوار و درازی، بدون وجود آشنا و همسفر تا حدّی، کار محال به نظر می‌آمد. با این حال، برای انجام کارهای عمومی، کاری از آشنا و همسفر

۱- محمد ولی میرزا، ص ۲۴۹

۲- سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۶۹

۳- فراهانی، ص ۲۲۷

۴- فراهانی، ص ۲۳۷

۵- امین الدوله، ص ۲۴۹

ص: ۴۵

بر نمی‌آمد، بلکه لازم بود تا کاروانی تشکیل شود و این کاروان سرپرست یا سرپرست‌هایی داشته باشد که با تجربه‌ای که دارند، کارهای حجاج را در طول راه سر و سامان دهند.

بدین ترتیب حج، صرف نظر از امیرالحاج- که پس از این در باره او سخن خواهیم گفت- دو نوع کارگزار داشت؛ ۱- «حمله‌دار» و آن از محلی که حجاج عازم می‌شدند، کار حاجیان را سامان می‌داد و آنان را در رفت و برگشت همراهی می‌کرد. ۲- «مُطَوِّف» که در مکه مستقر بود و کار اداره آمد و شد و اعمال حجاج را در مکه انجام می‌داد. در مدینه نیز «مزوّر» وجود داشت که راهنمای زائران برای زیارت بود و برای آنها زیارت نامه می‌خواند و آنان را به زیارت اماکن مختلف راهنمایی می‌کرد. (۱) کار مطوِّفی و حمله‌داری تا به امروز برقرار مانده است. طبعاً میان حمله‌دارها و مُطَوِّف‌ها ارتباطی هم برقرار بوده و مطوف‌ها با ایجاد ارتباط با این گروه، سعی می‌کردند حاجیان بیشتری را برای خود داشته باشند. این مسأله به حدی بود که مطوف نیز به راه افتاده در شهرهای مهم رفت و شد داشته و در تماسی که با حمله‌داران داشت، سعی می‌کرد حاجیان بیشتری را به خود اختصاص دهد.

حرکت به سمت مکه از هر نقطه‌ای در قالب کاروان صورت می‌گرفت و ممکن بود که در یک کاروان، چند حمله‌دار باشند که کار هدایت گروهی از حجاج را برعهده بگیرند. عنوان حمله‌دار از همان محمل گرفته شده که نام کاروان‌های بزرگ حجاج مصر یا شام و جَبَل بوده و حجاج آن نواحی، به صورت منظم همراه محمل (۲) خود به حج می‌آمده‌اند. به نوشته مخبرالسلطنه، محمل شامی را محمل عایشه و محمل مصری را محمل منسوب به فاطمه علیها السلام می‌کنند. (۳) در برخی منابع این محمل را محمل رسول صلی الله علیه و آله می‌نامند. (۴) در فارسی رییس قافله را حمله‌دار می‌نامند، کسی که همه حجاج به ضرورت ریاست او را پذیرفته و تحت هدایت او که لزوماً باید شخص مجرّبی هم باشد، به سفر حج مشرف می‌شدند.

زمانی که محمّدولی میرزا در سال ۱۲۶۰ از نحوه حرکت کاروان یاد می‌کند، تصریح دارد که «هر حمله‌داری را با حاجش طلبیدند و سیاهه کردند» و بعد حرکت کردند. (۵) طبعاً حمله‌داران ایرانی

۱- امین الدوله، ص ۲۴۹

۲- برخی از مورخان آغاز ارسال محمل به حج را سال ۶۴۵ دانسته‌اند. در این سال، شجره‌الدر، ملکه مصر در هودجی بزرگ به حج آمد و پس از آن بود که این هودج بزرگ که عنوان محمل را یافت، هر سال، پیشاپیش حجاج مصری حرکت داده می‌شد. نظر دیگر آن است که محمل از پیش از اسلام، به شتری گفته می‌شده است که هدایای کعبه را بر روی آن می‌گذاشتند و به مکه می‌آوردند. سنت ارسال محمل تا سال ۱۲۴۳ یعنی آغاز سلطنت ملک عبدالعزیز ادامه داشته و از این سال به بعد تعطیل شده است. در واقع، در گذشته چهار محمل وجود داشته است: محمل عراقی، یمنی، شامی و مصری. ارسال دو محمل نخست، از زمانی دراز تعطیل شده است. محمل شامی نیز در سال ۱۳۳۰ تعطیل شده- احتمالاً به مناسبت استفاده از قطار دمشق- مدینه یا به اصطلاح شَمْنَدِفِر- و محمل مصری هم آخرین بار در سال ۱۳۴۳ به حجاز آمد و پس از آن تعطیل گردید.

گفتنی است که محمل عراقی، از آن ایلخانان مغول بوده که نخستین بار به صورت بسیار باشکوهی توسط ابوسعید فرزند سلطان محمد خدابنده به مکه آمده‌است. برای آگاهی در این باره و اطلاعات مفصل دیگر و نیز تصویرهایی از محمل مصری و شامی، نک:

التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم، ج ۵، صص ۳۹۱-۳۷۸

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۵۴. وی اشاره می‌کند که محمل منسوب به عایشه از همان جنگ جمل گرفته شده‌است. همان، ص ۲۵۵ در باره محمل فاطمه س بنگرید: سفرنامه یکی از درباریان، نسخه خطی کتابخانه ملی.

- ۴- فراهانی، ص ۲۰۶. خود این محمل‌ها آداب و رسوم ویژه‌ای در هر نقطه از ورود و خروج به شهر گرفته تا عرفات و مشعر و منی داشته‌اند. برای نمونه بنگرید: میرزا داود، ص ۱۰۹-۱۱۰
- ۵- محمد ولی میرزا، ص ۲۳۸

ص: ۴۶

جدای از رییس محمل بزرگ شامی یا مصری بوده و حجاج ایرانی از هر مسیر که می‌رفتند، زیر نظر رییس آن محمل در می‌آمدند. در مسیر شام تحت نظر پاشای تعیین شده از سوی دولت عثمانی بوده و در راه جبل، در کاروان بزرگ امیر جبل به سمت حجاج می‌رفتند.

به هر روی حمله‌دار به نوعی سامان‌ده کار حجاج از رفت و آمد در سفر طولانی حج بود و برای این کار خود مبلغی از حجاج می‌گرفت. وی در ضمن، رابط میان شریف مکه و حجاج نیز بوده و لزوماً می‌بایست پولی هم برای شریف از حجاج بگیرد؛ در غیر این صورت، خودش گرفتار مشکل می‌شد. در سال ۱۳۲۲ شریف مکه همه حمله‌دارهای ایرانی را که زائر از راه جبل می‌بردند، زندانی کرد تا آنان را تحت فشار گذاشته وادار کند تا مبلغی از حاجیان بگیرند.

میرزا داود می‌نویسد: روزی خبر آوردند که همه حمله‌دارها را که بیست و پنج نفر هستند؛ یعنی حمله‌دارهای جبلی که حاج ایران را می‌بردند، شریف محبوس کرده است، که از آن جمله حاجی قاسم است.

میرزا اسدالله خان را فرستادم نزد جناب قونسول، که حاجی قاسم نوکر حقیر است، هر چه باید بدهد بفرماید که حقیر بدهم. او هم معقولیت کرده، فوری حاجی قاسم را مرخص کرده بود، ولی حمله‌دارهای دیگر را محبوس کرد، از هر حاجی یک لیره و کجاوه‌ای دو لیره گرفتند.» (۱) در منابع، معمولاً از روش حمله‌دارها انتقاد (۲) و گاه ستایش شده است.

در این میان کار «مطوف» بیشتر رسیدگی به امور زائران در مکه و فراهم کردن امکان انجام اعمال در مسجدالحرام و مشاعر مقدسه بود. یکی از مهم‌ترین وظایف آنها هدایت مذهبی حجاج در انجام اعمال واجب آنان بوده است، کاری که امروزه به عهده روحانیونی است که همراه کاروان‌ها به حج اعزام می‌شوند.

فراهانی در سال ۱۳۰۲ در باره مطوفین اطلاعات جالبی به دست داده است. به نوشته وی «در مکه قریب سی نفر مطوف شیعه و سنی است که از جانب شریف مکه معین و به منزله زیارت‌نامه خوان هستند و اغلب پدر بر پدر مطوف بوده‌اند.» وی با اشاره به تلاش آنها پیش از ایام حج در رفتن به شهرهای مختلف و جلب مشتری، از پیوند آنها با حمله‌دارها سخن گفته و

۱- میرزا داود، ص ۱۳۹

۲- نجم‌الملک، ص ۱۸۳

ص: ۴۷

می‌نویسد که آنها با دادن پول به حمله‌دارها، برای هر حاجی یک ریال فرانسه، از آنان می‌خواهند تا حاجیان بیشتری را به آنان بسپارند. حمله‌دار نیز با ستایش از آن مطوف، حجاج را به سمت وی هدایت می‌کند. پس از آن در هر بندری که حجاج وارد می‌شوند، نماینده مطوف نشسته و حجاج را تحویل می‌گیرد. پس از آن کارهای حاجی با مطوف است که بخشی از درآمدش را هم به شرکای قافله؛ اعم از شریف مکه و پاشا و قونسول می‌دهد. (۱) نایب‌الصدر در سال ۱۳۰۵ اطلاعات قابل توجهی از مطوف‌ها داده است. وی با اشاره به این که مطوف‌ها غالباً شیعه هستند، فهرستی از اسامی مطوف‌هایی که مسؤول اداره حجاج ایرانی بوده و بر حسب مناطق جغرافیایی ایران تقسیم کار کرده بودند، به دست داده است. «مطوف شیرازی و هندی سید ابوالفضل، مطوف یزدی و اصفهانی آقا شیخ حیدر، مرد خوبی است و متدین، برادر امی سید ابوالفضل مطوف مازندرانی‌ها و استرآبادی‌ها، سید حسین برادر مرحوم سید منصور مطوف کاشانی و کرمانی و ...» و به این ترتیب نایب‌الصدر نام تمامی مطوف‌هایی که عمدتاً از اشراف و سادات هستند و هر کدام اختصاص به شهری و منطقه‌ای از ایران دارند، یاد کرده که بسیار جالب توجه است. (۲) همچنین نایب‌الصدر از تلاش‌های مشیرالدوله سپهسالار یاد کرده که در زمان سفارتش - در استانبول - در این قبیل امور حجاج «انتظام» ایجاد کرده و «کسی مجبور نیست» که تحت نظارت مطوف خاصی در آید، بلکه «هر کس را بخواهد اختیار می‌نماید و مبلغ دو ریال فرنگس‌اوی حق آنهاست که دلیل باید بشوند برای تعلیم مواضع و مواقف؛ با کرایه مال و شکدف با اطلاع اینها می‌شود.» (۳) امین‌الدوله در سال ۱۳۱۶ از این که کتاب مناسک شیخ مرتضی انصاری قدری پیچیده بوده و «از زبان ملایی و تعقیدات کذایی خارج نشده بوده» آن را نپسندیده است و وقتی شنیده است که «در ورود به جده یا مکه، مطوف شما را استقبال می‌کند. رموز کار همان است که در محل او تلقین خواهد کرد» آرام گرفته که نیاز به کتاب مناسک ندارد و مطوف همه کارها را انجام خواهد داد. (۴)

البته

۱- فراهانی، ص ۱۶۳-۱۶۴

۲- نایب‌الصدر، ص ۱۳۸-۱۳۹

۳- نایب‌الصدر، ص ۱۳۹

۴- امین‌الدوله، ص ۹۸

ص: ۴۸

نبودن عالم و فقیه در کنار زائران، حتی با وجود مطوف هم، می‌توانست مشکل ساز باشد؛ زیرا مسائلی خاص و به اصطلاح فروع فقهی نادری پیش می‌آمد که کسی پاسخگوی آنها نبود و حاجی به زحمت می‌افتاد. (۱) مخبرالسلطنه در سال ۱۳۲۱ نوشته است: از وقتی که از اسکندریه به طرف کانال سوئز حرکت کرده «حاجی علی مطوف» راهنمای آنان شده است. (۲) وقتی به جُحفه رسیده‌اند «به دستور حاجی علی محرم» شده‌اند. (۳) طبیعی چنان بود که شیعیان عجم مطوف شیعه مذهب داشته باشند. دلیل آن هم این بود که کار مطوف، فراهم کردن زمینه انجام اعمال حج در مکه، عرفات و منا بود؛ چنانکه راهنمایی شرعی حجاج را نیز بر عهده داشته (۴) و همراه زائر وارد حرم شده در تمام مراحل اعمال آنان را راهنمایی می‌کرد. (۵) طبعاً مطوف باید با احکام شرعی مربوط به شیعیان آشنا می‌بود تا حجاج شیعه او را به راهنمایی بپذیرند. در آن زمان، حتی اگر روحانی و عالم دین در کاروان بود، باز هم کار طواف و انجام اعمال، زیر نظر مطوف انجام می‌شد.

حسام السلطنه که همراه خود ملّاباقر واعظ معروف را- در سال ۱۲۹۷- به حج برده بود، نوشته است که اعمال عمره تمتع خود را همراه شیخ حسن مطوف بجای آورده است. (۶) کاروان‌هایی که روحانی داشتند، مسائل را از آنان می‌پرسیدند. برخی نیز مناسک همراه داشتند و مطابق آن رفتار می‌کردند. (۷) بروجردی می‌نویسد: مطوفین با احترام بیت الحرام، از شیعه و اهل سنت و جماعت جمعی هستند و بلاد اسلام فی مابین ایشان منقسم است. سیدعباس رییس المطوفین، شیعه اثنا عشریه است. (۸) جدای از حمله‌دار و مطوف، شماری خدمه کاروان نیز بودند که با نام‌های جمال و عکام کار هدایت شترها را عهده‌دار بودند. جمال مسؤولیت شتر را داشته و عکام به عنوان خدمه بار و شتر، کار بستن بار شتر و مراقبت از حاجی را که سوار کجاوه یا شکدف بوده را بر عهده داشته و افسار شتر را در دست می‌گرفته است. (۹) جمال‌ها نوعاً عرب بوده‌اند اما کار عکامی را گاه خود ایرانی‌ها نیز بر عهده می‌گرفته‌اند. (۱۰)

۱- میرزا داود، ص ۹۶-۹۵

۲- مخبرالسلطنه، ص ۲۴۴

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۴۵

۴- جزائری، ص ۴۹

۵- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۰-۱۶۹

۶- حسام السلطنه، ص ۱۰۸

۷- نک: فرهاد میرزا، ص ۲۰۲-۲۰۱

۸- بزم غریب، ص ۷۷۰

۹- اعتماد السلطنه، ص ۸۹

۱۰- امین الدوله، ص ۲۱۹، عکام دیگر حاجی محمدعلی طهرانی است که چندین سال به این فن شریف پی سیر و سیاحت یثرب و حجاز است.

ص: ۴۹

وظایف و اقدامات قونسول ایران در جدّه

برای حل و فصل دشواری‌های ایرانی‌ها، به ویژه صدور تذکره ایرانی، نماینده‌ای از طرف دولت ایران و در واقع زیر مجموعه سفارت ایران در عثمانی، در شهر جدّه بوده که البته روشن نیست از چه زمانی در این شهر اقامت گزیده است. در این بندر، شماری تاجر ایرانی نیز زندگی می‌کردند، (۱) اما شمارشان آن اندازه نبوده است که به خاطر آنان ایران دفتر کنسولی در آنجا دایر کرده باشد. طبعاً ایجاد این دفتر، برای اداره کار حجاج بوده است.

فراهانی در سال ۱۳۰۲ از حضور تذکره‌خانه‌ای برای هر دولت در جدّه یاد کرده، از جمله دولت ایران، تا «مراقبت احوال حجاج خود را نماید که به او ظلمی نشود». (۲) در این وقت، قونسول ایران حاجی میرزا حبیب‌الله بوده که به گفته فراهانی، مردی فرهنگی بوده و کتابی مفصل در احوال متمهدی سودان که صیت و صوتش آن زمان دنیا را پر کرده بود، نوشته بوده است. فراهانی خلاصه آن کتاب را در سفرنامه خود آورده است. (۳) این قونسول در برخی زمان‌ها به طور دائمی و گاه به صورت موقت در جدّه اقامت می‌گزیده است. در موارد موقت، سه ماه پیش از مراسم حج عازم این شهر می‌شده و پس از بازگشت حجاج، او نیز جدّه را ترک می‌کرده است. (۴) جدای از جدّه، در برخی از شهرهای مسیر نیز دست کم در برخی سال‌ها، قونسول‌هایی بوده‌اند که کار حجاج را رسیدگی می‌کرده‌اند.

اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ در باره حلب نوشته است که هجده قونسول در این شهر است و از جمله آنان محمد خان، مصلحت‌گزار ایران هم که مقیم اسلامبول است، یک تن یهودی حلبی! را، به جهت رسیدگی امور حاج، از جانب خود وکیل کرده است! (۵) کنسولگری ایران در دمشق نیز همین وظیفه را عهده‌دار بوده تا کار تذکره ایرانیان را به انجام برساند. نایب‌الصدر که در سال ۱۳۰۵ به سفر حج مشرف شده، آگاهی‌های مفصلی در باره قونسول ایران در جدّه و ظلم و بیداد دستگاه او به زائران ایرانی به دست داده است. به نوشته او یک مجیدی و نیم شهیندر ایران برای تذکره

۱- نایب‌الصدر، ص ۱۳۲، امین الدوله، ص ۱۵۸؛ و نک: میرزا داود، ص ۹۰

۲- فراهانی، ص ۱۵۹-۱۵۸

۳- فراهانی، ص ۱۶۳-۱۶۰

۴- فراهانی، ص ۱۶۸

۵- اعتمادالسلطنه، ص ۱۳۷

ص: ۵۰

می‌گیرد. (۱) وی می‌افزاید: قونسول ایران «مرحوم حاجی محمدخان بوده، پس از او پسر او میرزا حسن خان است، ولی در بیروت می‌ماند.» بنابراین، «کارگزاری بندر جده و ینبع را ضمیمه بیروت نموده‌اند و سالی مبلغ هزار و پانصد لیرای عثمانی پیشکش یک شهبندری جده و ینبع را به جناب سفیر معین الملک - سفیر ایران در عثمانی - می‌دهند.» وی ادامه می‌دهد که البته این حضور تنها در موسم عبور حاج است و البته همه این کارها برای آن است که «مبادا یک نفر حاج از سمت ینبع یا جده و شامات سالم بگذرد!» (۲)

نایب الصدر همچنین از خرابکاری‌های دیگری که توسط قونسول ایران در جده رخ داده، سخن گفته، کارهای او را «موجب توهین دولت» می‌داند. البته مأموران گمرک جده نیز ید طولایی در دزدی از حجاج داشته‌اند. (۳) به نظر نایب الصدر، مشکل پیشکش فرستادن برای سفیر است که سبب می‌شود «هر شهبندری تبعه دولت را به اقسام مختلفه» بچاپد؛ چرا که «تا چنین ننماید، پیشکش را از کجا» بدهد؟ (۴) وی در جای دیگری هم به دزدی‌های ویس قونسول در جده اشاره کرده و این اقدامات را سبب ریخته شدن «آبروی دولت ایران» می‌داند. مشکل آنجاست که «ماهی چهارصد تومان قونسول خانه اسلامبول اجاره است که هر کس کارپرداز است پیشکش جناب معین الملک نمایند و محل آن تعدی به تبعه خودشان است.» (۵) شگفت آن که، کسی که از طرف قونسول در جده بوده، یعنی حاجی میرزا علی خان، در پی آن بوده است تا رضایت نامه‌هایی از حجاج بگیرد که ثابت کند او با مردم خوب برخورد می‌کرده است. نایب الصدر که ویس قونسول یک مجیدی و نیم وی را، روز قبل به او برگردانده، از روی شرم به طور «مجبور» رضایت نامه‌ای نوشته است. (۶) دیگران نیز چنین نوشته‌ای را داده و تصریح کرده‌اند که «خداوند عالم است که شهادت زور بوده است.» (۷) مطالبی که نایب الصدر در سفرنامه‌اش نوشته و در بمبئی چاپ شده، بعدها مورد مطالعه امین الدوله قرار گرفته و او در سفرنامه‌اش که گزارش سفر سال ۱۳۱۶ خود را در آن نوشته، به آنها استناد کرده است. وی از محسن خان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی

۱- نایب الصدر، ص ۱۳۰

۲- نایب الصدر، ص ۱۳۳-۱۳۲

۳- نایب الصدر، ص ۱۳۵، و نک: ص ۲۶۴-۲۶۳

۴- نایب الصدر، ص ۱۳۶

۵- نایب الصدر، ص ۲۷۷

۶- نایب الصدر، ص ۱۳۷

۷- نایب الصدر، ص ۲۶۳

ص: ۵۱

می‌نالد- و البته از پیش با او اختلافاتی داشته است- و می‌نویسد: «از بدع موضوعه و جاریه در زمان مأموریت او به سفارت و اقامت استانبول، رسوماتی است که به عناوین مختلفه از حجاج ایرانی گرفته می‌شود و بیچاره ایرانیان در ممالک عثمانی از یهود ذلیل‌تر و خوارترند.» (۱) وی در جای دیگری هم که خود اسیر این قبیل اخاذی‌ها شده، باز بنای دشنام و سقط‌گویی گذاشته می‌نویسد: «به حاجی محسن خان مشیرالدوله مؤسس این بدع که غارتگر زوار و حجاج ایرانی بوده است، لعنت کردم. هیچ قوم در یثرب و حجاز مثل ایرانی ذلیل و اسیر نیست و سبب این که، مأمورین ایران آنها را به ثمن بخس به عثمانی‌ها فروخته‌اند.» (۲)

امین‌الدوله در جای دیگر می‌نویسد: «باز به حاجی محسن خان مشیرالدوله لعنت کردم که در طول زمان مأموریت خود در دربار عثمانی به اصلاح حال تبعه خود پرداخت، بلکه در ذلت و زحمت ایرانی‌ها باعث شده است.» (۳) امین‌الدوله خبر داده است که قونسول جده میرزا مصطفی صفاء الممالک بوده که در ایام حج در مکه بوده و در نیمه راه جده به مکه، به استقبال امین‌الدوله آمده بوده است. (۴) ملاابراهیم کازرونی هم در سال ۱۳۱۵ نوشته است که «هرچه خواستند، یعنی قنسول عجم و عمال او، ظلم به حجاج کردند.» (۵) نیز گفته شده است که در سال ۱۳۱۷ مأمور قونسول‌خانه ایران در جده، نفری هشت رویه معادل چهار تومان بابت دادن تذکره ایرانی به حجاجی که از راه جده وارد می‌شدند، دریافت می‌کرده است. (۶) میرزا داود در سال ۱۳۲۲ گزارش از ظلم و اجحاف مأموران قونسولگری ایران در جده داده است. وی می‌نویسد:

«رعیت روس و انگلیس و هر دولتی نفری دو قروش می‌دهند، رعیت ایران نفری هفت قروش و نیم باید بدهند!» (۷) شگفت آن که در بازگشت نیز باز اعلام شده بود که هر حاجی ایرانی می‌بایست دو لیره بپردازد.

میرزا داود می‌نویسد: روز دیگر حجاج همه در منزل حقیر جمع شدند، که چرا قونسول با ما چنین رفتار می‌کند، معلوم شد می‌خواهد از هر حاجی دو لیره

۱- امین‌الدوله، ص ۲۵۵

۲- امین‌الدوله، ص ۲۷۹

۳- امین‌الدوله، ص ۳۰۰

۴- امین‌الدوله، ص ۱۷۵

۵- کازرونی، ص ۳۵۵

۶- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۶۸

۷- میرزا داود، ص ۸۹

ص: ۵۲

گرفته و مرخص کند! حاج که از جدّه می‌خواستند بروند، هم مرخص نمی‌کرد.

جمعی آمدند نزد حقیر شکایت و گریه کردند، که ما چه تقصیری داریم، که رعیت ایران شده‌ایم؟ بخارایی‌ها و تبعه روس و انگلیس رفتند، و ما رعیت ایران را محبوس کرده‌اند! رستم عصری بازدید جناب وکیل الدوله و به ایشان هم مطلب را گفتم. اول که خیر نداشتند، بعد از تحقیق معلوم شد که مردم راست می‌گویند، یک نفر آدم از طرف هر دوی ما فرستاده، بعضی پیغامات سخت به قونسول دادیم، آن وقت روز دیگر حاج جدّه را مرخص کرد، که در روز بیست و چهارم حرکت کرده، رفتند. مختصر این است که به واسطه وجود قونسول، بر تبعه ایران خیلی بد می‌گذرد.» (۱) در سال ۱۳۳۱ که اعراب بدوی در نزدیکی مدینه به کاروان ایرانی‌ها حمله کرده و پول و تذکره و برآوات آنها را برده بودند، وقتی حجاج به مکه آمدند، نماینده ایران بی‌توجه به این دشواری‌ها، برای مردم ایجاد مشکل کرده، از آنان «مطالبه تذکره و رسوم قول می‌کنند».

این در حالی است که «بیچاره‌ها متوقع بودند که مأمور دولت متبوعه شان جدّ و جهدی در استنقاذ و استرداد اموال منهبه می‌نماید و سفارت مقیم باب عالی پروتست خواهد کرد و عن‌قریب تلافی می‌شود!» اما روشن است که این انتظار بیهوده بوده، گرچه به گفته این گزارشگر «آرزو بر جوانان عیب نیست.» (۲) به هر روی، با پادرمیانی علما، نماینده «رسم تذکره را موقوف کرد». بعد هم توسط والی مکه تلاشهایی در جهت بازگرداندن بخشی از اموال غارت شده حجاج صورت گرفت.

وظیفه قونسول آن بود تا در وقت ورود درباریان و شاهزادگان، مراعات حال آنها را کرده کسانی را برای حمایت و نگهداری آنان به همراه کاروان بفرستد.

زمانی که دختر فرهاد میرزا از مدینه به جدّه می‌آمده، «چهار فرسنگ به شهر مانده، قونسول استقبال کرده، اصرار زیادی نموده که به قونسولخانه» برود، اما «چون عیال نداشته است» به خانه او نرفته است. (۳) پس از عبور حجاج از جدّه، قونسول دفتر خود را به مکه انتقال می‌داده و در ایام عرفات و مناجادری در آنجا برپا می‌کرده است. در گزارشی که از سال ۱۳۱۷ مانده، آمده است که در منا،

۱- میرزا داود، ص ۱۴۰

۲- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۲۱

۳- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۹۳

ص: ۵۳

چادری مخصوص قونسول ایران بوده است که یکی از اشراف ایرانی با نام ناصرالسلطنه، که آن سال به حج آمده بوده، در آنجا اقامت داشته است. (۱) طبیعی است که هر سال، کسانی از درباریان به حج می‌آمده‌اند و با حضور آنها در اعمال حج، و نیز آمدن قونسول ایران در جده، مشکلات حجاج ایرانی رتق و فتق می‌شده است. به طور معمول در ایام منا، شب‌ها جشن و سرور و آتش بازی بوده و در برابر چادر قونسول ایران نیز «تشریفاتی از بابت چراغ و آتش بازی و فواکه و شربینی و شربت» وجود داشته است. (۲) در گزارشی از سال ۱۳۳۱ آمده است که قونسول ایران در جده، در منا، چادر مخصوصی داشته و به نوعی حضور خود را نشان می‌داده است:

«امشب بساط جشن و آتش بازی گسترده برای تهنیت عید سعید، ادارات رسمی از مرکز شریف و والی و محملین تا جنرال قونسولگری دولت علیه ایران صدای شلیک توپ و ... بلند است. (۳) در سال ۱۲۹۷ که حسام‌السلطنه به حج آمده بود، در عرفات و سپس در منا قونسول ایران در جده «خیمه زده، بیرق شیر و خورشید دولتی را برافراخته بود». در منا نیز قونسول ایران اسباب آتش بازی را فراهم کرده بود. (۴) فراهانی نوشته است که شنیدیم چند سال قبل که میرزا حسن خان قونسول جده و مکه بود، در شب یازدهم آتش بازی خیلی مفصلی نمود. (۵) گفتنی است که حمله‌دارهای ایرانی در وقت استقرار، برای تشخیص خود از دیگران، از بیرق شیر و خورشید استفاده می‌کرده‌اند. (۶) قونسول ایرانی مقیم در دمشق نیز کارهای حجاج آن مسیر را انجام می‌داده است. در سال ۱۲۹۲ که فرهاد میرزا به حج آمده، «شکایت زیادی، حجاج قمی و مازندرانی بلکه همه از دست عباس قلی خان قونسول شام کردند که ما را تمام کرده است و به انواع مختلف چیز گرفته و عذرش این است که من موجب از دولت ندارم و باید مخارج خود را از عجم در آورم.» (۷) محاکمه جالبی را هم مخبر السلطنه از سال ۱۳۲۱ آورده که دو ایرانی نزد قونسول آمدند و گفتند که «از جده به مکه، از ملل دیگر ۱۲ مجیدی به شتری داده‌اند از ما ۱۵ مجیدی می‌خواهند». پس از مذاکره بسیار، روشن شد که باید ۱۷ مجیدی بدهند و محاکمه به این شکل

۱- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۳

۲- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۴؛ میرزا داود، ص ۱۱۶-۱۱۵

۳- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۲۱

۴- سفرنامه حسام السلطنه، ص ۱۲۳، ۱۲۰

۵- فراهانی، ص ۲۰۹

۶- امین الدوله، ص ۲۲۱

۷- فرهاد میرزا، ص ۱۹۰

ص: ۵۴

فیصله یافت. مبلغ یاد شده بین «صاحب شتر و شریف و قونسول اشرف بخش می‌شود». (۱) در برابر این قبیل نقل‌ها که همه حکایت از ظلم و ستم قونسول‌های ایرانی در جده دارد، نجم‌الملک در سال ۱۳۰۶ از یکی از خدمات حاجی میرزا حسن خان کارپرداز ایران در جده در آن سال یاد کرده است: «روزی یک نفر دهقان ایرانی، خواست به طواف بیت‌الله مشرف شود، گیوه خود را با شال دستمال بر پشت پیچید و داخل مسجد شد. یکی از خواجه‌های حرم ملتفت شده، در حین طواف چند چماق سخت بر کتف او بنواخت، احدی از بستگان کارپرداز خانه ایران، واقعه را از دور دیده، به کارپرداز اطلاع داد. مشارالیه در صدد قصاص برآمد، به اذن جناب شریف و پاشای مکه، آن خواجه را در همان محل که چماق زده بود، به سیاست رسانیدند». (۲) در مدینه منوره، قونسولی در کار نبوده و مزور عجم‌ها که سید حسن فرزند سید مصطفی بوده، کارهای آنان را حل و فصل می‌کرده است. فراهانی در سال ۱۳۰۲ با اشاره به این نکته می‌نویسد که البته در برخی از سال‌ها «از جانب قونسول جده، آدمی موقتا در مدینه می‌آید و هست تا حجاج از آنجا بروند. و در این سال، میرزا علی خان نامی، ترک آذربایجانی، از جانب قونسول جده به مدینه آمده بود». (۳) بی‌نوشتها:

۱- مخبرالسلطنه، ص ۲۵۸

۲- نجم‌الملک، ص ۱۸۲

۳- فراهانی، ص ۲۳۷

ص: ۶۱

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

حرم حضرت حمزه علیه السلام در بستر تاریخ

محمد صادق نجمی

قبر شریف و حرم مطهر حضرت حمزه، آن بزرگ مجاهد اسلام و عموی دلسوز رسول الله صلی الله علیه و آله از سال سوم هجرت، که آن حضرت به شهادت رسید، تا سال ۱۳۴۴ که گنبد و بارگاهش به وسیله وهابیان تخریب گردید، مراحل طی کرده و حوادثی را به خود دیده است که از نظر فقهی و مذهبی دارای نکاتی آموزنده و از نظر تاریخی حاوی مطالب ارزنده و قابل توجه است و ما در این بخش، مطالبی را به تناسب تاریخ وقوع آنها، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر حمزه علیه السلام محدثان و مورخان نقل کرده‌اند که:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر سال به زیارت قبور شهدا می‌رفت و خطاب به آنان می‌گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (۱)

در این بخش از نقل‌ها این مطلب نیز اضافه شده است که: پس از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر، عمر و عثمان نیز قبر حمزه علیه السلام و شهدای احد را زیارت می‌کردند و معاویه نیز در سفر حج خود شهدای احد را زیارت نمود.

و این جمله نیز آمده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از فاصله دور، قبور را مشاهده می‌کرد، با صدای بلند چنین می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ...».

۱- ابن شبهه، تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۵

ص: ۶۳

سفرارش امام صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام در ضمن توصیه به زیارت مساجد و مشاهد مدینه منوره، به معاویه بن عمار می‌فرماید: «لَا تَدْعُ آتِیَانِ الْمَشَاهِدِ ... وَقُبُورِ الشَّهَدَاءِ وَبَلِّغْنَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا أَتَى قُبُورَ الشَّهَدَاءِ قَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (۱)

زیات مشاهد و قبور شهدا (ی احد) را ترک نکن (زیرا) به ما نقل شده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به (زیارت) قبور شهدا می‌رفت می‌گفت: «السلام علیکم...»

فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت حضرت حمزه علیه السلام

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدت بشاش و متبسم دیده نشد و هر هفته دو بار؛ روزهای دوشنبه و پنجشنبه به زیارت قبور شهدا می‌رفت و گاهی محلّ استقرار مشرکان در احد و همچنین جایگاه رسول خدا را به همراهانش معرفی می‌کرد؛ «لَمْ تَرَ كَاشِرَةً وَلَا ضَاحِكَةً تَأْتِي قُبُورَ الشَّهَدَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ؛ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ، فَتَقُولُ: هَهْنَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَهَهْنَا كَانَ الْمَشْرُكُونَ».

درباره زیارت و حضور حضرت زهرا در کنار قبر حمزه علیه السلام، در منابع شیعه و اهل سنت مطالب فراوانی نقل است؛ از جمله اینکه: «إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَانَتْ تَزُورُ قُبُورَ الشَّهَدَاءِ بَيْنَ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَتَدْعُو وَتَبْكِي حَتَّى مَاتَتْ». (۲)

زیارت حضرت حمزه علیه السلام از مستحبات مؤکده است

بر اساس سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام، یکی از اعمال مستحب و بلکه یکی از مستحبات مؤکده برای مسلمانان، زیارت قبر حضرت حمزه و دیگر شهدای احداست و در این موضوع، فقهای شیعه و علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند و بهترین روز زیارتی آن حضرت را روز دو شنبه و پنجشنبه دانسته‌اند. (۳) زیارت رجبیه در کنار حرم حضرت حمزه

ابراهیم رفعت می‌گوید: از قرن‌های گذشته در میان مردم مدینه عادات و برنامه‌های مختلفی رواج داشته که یکی از آن مراسم و برنامه‌ها، اجتماع مردم این

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۱

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۱؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۹؛ واقدی به نقل از ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰؛ سمهودی و فاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ و ج ۴۳، ص ۹۰ و ج ۷۹، ص ۱۶۹ و ج ۹۹، ص ۳۰؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۴

۳- علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۰

ص: ۶۴

افزون بر مردم مدینه گروهی از اهالی مکه و طائف و جدّه و رابع و بادیه نشینان که همه ساله برای زیارت رجبیه در مدینه حاضر می‌شوند- شرکت می‌کنند و در این اجتماع قربانی‌های زیادی ذبح و به حاضرین اطعام و احسان می‌شود. (۱) ابوسفیان و قبر حمزه علیه السلام

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: در دوران خلافت عثمان، ابوسفیان از کنار قبر حضرت حمزه گذر می‌کرد، وقتی چشمش به قبر افتاد با پایش به قبر کوبید و خطاب به حضرت حمزه چنین گفت:

«يا أبا عماره، إنَّ الأمر الذي اجتلدنا عليه بالسيف أمسى في يد غلماننا اليوم يتلعبون به» (۲)

«ای ابا عماره، (سر از قبر بیرون آر و ببین) حکومتی که ما بر سر آن با هم می‌جنگیدیم چگونه ملعبه و بازیچه جوانان ما گردیده است!»

و بدینگونه بار دیگر ابوسفیان کفر و نفاق خویش را نسبت به اسلام و کینه و عداوتش را نسبت به سید شهیدان آشکار می‌ساخت! کرامت شهدای احد و شکست سیاست معاویه

در سال چهل و نه هجری و پس از گذشت چهل و شش سال از جنگ احد و در دوران ریاست بلا منازع معاویه بن ابوسفیان، از طرف او دستور صادر شد که در احد قناتی حفر و مجرای آن را در کنار و یا داخل قبور شهدا قرار دهند و با آماده شدن قنات، منادی در مدینه اعلان کرد:

افرادی که در احد شهید دارند برای در امان ماندن اجساد و قبور آنان از نفوذ و جریان آب، این قبور را نبش و اجساد شهدا را به محلّ دیگر انتقال دهند و بر اساس این دستور به نبش قبور شهدا اقدام گردید.

از جمله قبر حمزه علیه السلام و عمرو بن جموح و عبدالله پدر جابر شکافته شد، عمّال معاویه با تعجب مشاهده کردند که این اجساد تر و تازه مانده‌اند؛ به گونه‌ای که گویی دیروز دفن گردیده‌اند. حتی لباسها و قطیفه‌ها و علفهایی که آنان را پوشش می‌داد با همان وضع باقی است و

۱- مرآت الحرمین، ج ۱،؟؟؟

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۶

ص: ۶۵

کوچکترین تغییری در آنها رخ نداده است؛ به طوری که وقتی بیل کارگر به پای حضرت حمزه خورد، خون جاری گردید و یا آنگاه که دست یکی از شهدا، که در روی زخم پیشانیش قرار داشت، برداشته شد خون جاری گردید و این کرامت شهدا موجب شد که عمال معاویه از تصمیم خود منصرف شده، قبور شهدا را به حال خود بگذارند.

این خلاصه‌ای است از آنچه در منابع تاریخی و مدینه‌شناسی گاهی به‌طور مشروح و گاهی به‌طور اختصار آمده است. (۱) یکی از راویان این حادثه تاریخی، جابر انصاری، صحابی معروف و فرزند عبدالله از شهدای احد است که می‌گوید:

«استُصْرِخْنَا عَلَى قَتْلَانَا يَوْمَ احْدِ يَوْمَ حَفَرٍ مَعَاوِيَةَ الْعَيْنِ فوجدناهم رطاباً يثتّون فأصاب المسحاة رجل حمزة فطار منها الدّم».

و در بعضی از این روایات آمده است: «كأنهم نُوم»؛ «شهدا را دیدیم تر و تازه گویا به خواب عمیقی فرو رفته‌اند».

درباره عبدالله یا عمرو بن جموح که در یک قبر دفن شده بودند آمده است:

«فأميظت يده عن جرحه فانبعث الدم فردت الی مکانها فسكن الدّم»؛ «به هنگام شهادت، پیشانی او مجروح و دستش روی جراحت گذاشته شده و با همان وضع دفن گردیده بود، هنگام نبش قبر دستش را از روی جراحت برداشتند، خون سیلان کرد تا مجدداً دست را به روی پیشانی مجروح گذاشتند و خون قطع شد».

هدف معاویه چه بود؟!

هدف معاویه از حفر این قنات و جاری ساختن آن از کنار یا از داخل قبور شهدا، که به دستور مستقیم وی انجام می‌گرفت این بود که با انتقال اجساد شهدا به نقاط مختلف و محو آثار و قبور آنان، یک مشکل سیاسی-اجتماعی را که فکر او را دائماً به خود مشغول ساخته بود حل نماید؛ زیرا علی‌رغم تبلیغات فراوانی که به نفع او و بر ضدّ اهل بیت، به ویژه بر ضدّ امیر مؤمنان، علی علیه السلام در سراسر کشور اسلامی انجام می‌گرفت، سالانه هزاران زائر که از نقاط مختلف وارد مدینه می‌شدند، با حضور در کنار قبر حمزه و شهدای احد، صحنه این جنگ و جنایت‌های ابوسفیان و هند و شخص معاویه در به شهادت رسانیدن این شهدا و مثله کردن آنان و شکافتن سینه حمزه علیه السلام و جویدن جگر او و به‌طور کلی

۱- ابن شهبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۱۹؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۳؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۳؛ ابن نجار، اخبار مدینه الرسول، ص ۵۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، صص ۱۴، ۲۶۴؛ سبکی، شفاء السقام، ص ۱۶۲؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۵۵؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۳۸؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۳

ص: ۶۶

برافراشتن پرچم جنگ بر ضد اسلام و قرآن به وسله خاندان معاویه در اذهان زنده می‌شد و همه جنایات آنان را تداعی می‌کرد و این وضع برای معاویه قابل تحمیل نبود و لذا تصمیم گرفت اجساد این شهدا را که به عقیده او پس از گذشت بیش از چهل سال بجزیک مشت استخوان پوسیده از آنان باقی نیست، به دست بازماندگان خود این شهدا به نقاط مختلف منتقل و پراکنده کند و اثر قبرها را محو سازد تا احد و جنگ آن در اثر عدم حضور مسلمانان در این نقطه، به فراموشی سپرده شود. آری برای اجرای این سیاست بود که معاویه دستور حفر قنات و عبور دادن آن، از محل دفن شهدا را صادر کرد و تا نبش قبر آنان، این سیاست به خوبی پیش رفت ولی با کرامت شهیدان و سالم بودن اجسادشان مواجه گردید و برای جلوگیری از تبلیغات منفی بر ضد او و به‌طور اجبار اجساد شهدا در همان محل به خاک سپرده شدند.

فاطمه علیها السلام نخستین کسی که قبر حمزه را ترمیم کرد

به طوری که ملاحظه خواهید کرد، قبر شریف حمزه از قرن دوم هجری در زیر سقف و دارای ساختمان بود ولی طبق نقل محدثان و مورخان، از امام باقر علیه السلام، اولین کسی که این قبر را پس از گذشت چند سال و ظهور آثار فرسودگی در آن، به تعمیر و ترمیم و سنگچینی و علامت‌گذاری پرداخت و از سایر قبور مشخص ساخت، حضرت زهرا علیها السلام بود و جالب این است که این روایت در منابع اهل سنت بیش از منابع شیعه منعکس گردیده است!

متن روایت چنین است:

«... عن سعد بن طریف، عن أبي جعفر علیهما السلام إن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله كانت تزور قبر حمزة علیه السلام تزوره وتصلحه وقد تعلمته بحجر»؛ (۱) «سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که دختر رسول خدا، فاطمه زهرا قبر عمویس حمزه را زیارت و آن را ترمیم و اصلاح می‌کرد و این قبر را با سنگ چینی، علامت‌گذاری و مشخص ساخته بود.»

حرم حضرت حمزه در قرن دوم

سمهودی از عبدالعزیز (قدیمی‌ترین مدینه‌شناس) نقل می‌کند: «إنه كان علی

۱- ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۱۱؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲

ص: ۶۷

قبر حمزه قدیماً مسجد؛ (۱)

«از قدیم الأیام قبر حمزه در زیر مسجد (۲) قرار داشت.»

سمهودی سپس می گوید: «وذلك فی المائة الثانية». گفتار عبدالعزیز به قرن دوم مربوط است.

پس بنا به گفتار این دو مدینه شناس، قبر حضرت حمزه در قرن دوم دارای حرم بوده و در زیر سقف قرار داشته است، گرچه تاریخ دقیق این بنا و همچنین بانی آن برای ما روشن نیست.

در ادامه همین بحث، ملاحظه خواهیم کرد که کتیبه موجود در کنار مدفن شهدای احد بیانگر این بوده که قبور آنان هم در سال ۲۷۵ دارای بنا بوده است.

حرم حضرت حمزه در قرن ششم

ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴) که در سال پانصد و هفتاد و نه به زیارت حرمین شریفین مشرف شده، می گوید:

«وعلى قبره رضى الله عنه مسجد مبنى والقبر برحبه جوفى المسجد». (۳)

«مسجدی بر روی قبر حمزه رضی الله عنه ساخته شده است و قبر در فضای داخلی مسجد قرار گرفته است.»

ایجاد بنای باشکوه در قرن هفتم

ابن نجار، مدینه شناس قرن هفتم (متوفای ۶۴۳) که تقریباً شصت و چهار سال پس از دیدار ابن جبیر از حرم حضرت حمزه، کتاب خود را نگاشته است، می نویسد: در سال پانصد و نود و نه مادر خلیفه عباسی، ناصر لدین الله (۴) برای حمزه حرم بزرگی بنا نهاد و ضریحی منقش از چوب ساج بر قبر او نصب کرد و اطراف حرم را دیوار کشید و براین حرم دری از آهن گذاشت که این در، روزهای پنج شنبه به روی زائران باز است. (۵) حرم حضرت حمزه در قرن دهم

سمهودی (متوفای ۹۱۱) حرم حضرت حمزه را به همان شکلی که ابن نجار در سه قرن قبل از وی توصیف کرده است مشاهده نموده، می گوید: «وعليه قبة عالية حسنة متقنة وبابه مصفح كله بالحديد بنته أم الخليفة الناصر لدین الله كما قاله ابن النجار وذلك فی سنة تسعين وخمسائة، قال: وجعلت على القبر ملبناً من ساج وحوله حصاء وباب المشهد من حديد يُفتح كل يوم خميس...» (۶) به طوری که ملاحظه می شود، اصل بنای ساختمان حرم حضرت حمزه در

۱- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۲

۲- در قرنهای اول به بناهایی که در روی قبور ساخته می شد، مسجد اطلاق می گردید و این اصطلاح از آیه شریفه «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا» اتخاذ شده بود و اصطلاح حرم، مزار، و مشهد در قرنهای بعد پدید آمده است.

۳- ابن جبیر، رحله، ص ۴۴

۴- الناصر لدین الله عباسی، چهارمین خلیفه عباسی است، تولد وی در سال ۵۵۳ و وفاتش در سال ۶۲۲ و دوران خلافتش چهل و هفت سال بوده، گویند او به تشیع تمایل داشت. حرم حضرات ائمه بقیع و عباس عموی پیامبر را تعمیر کرد. مادرش زمرد نام داشته است. سیوطی، تاریخ الخلفاء، قمی تنمه المنتهی.

۵- ابن نجار، اخبار مدینه الرسول، ص ۵۸

۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۱

ص: ۶۸

قرن دهم، همان بوده که ابن نجار در اواسط قرن هفتم از کیفیت و اتقان و از در آهنی و از دیوارکشی اطراف آن سخن گفته است. (۱) سمهودی بقیه کلام ابن نجار را در مورد ضریح حضرت حمزه نقل می‌کند که: دارای ضریحی از چوب ساج همانند ضریح جناب ابراهیم و جناب عباس و حضرت حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد. سپس می‌گوید: ولی امروز بر خلاف سه قبر یاد شده اخیر در قبر حمزه، ضریح چوبی که ابن نجار از آن یاد نموده است وجود ندارد، بلکه ضریح و قبر او از گچ و آجر است و شاید این ضریح با مرور زمان و با از بین رفتن آن ضریح چوبی ساخته شده است.

سمهودی در آخر گفتارش، انتساب این بنا را به مادر خلیفه عباسی مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌گوید: تاریخ این بنا که سال ۵۹۰ می‌باشد، در دیوار آن، در یک لوح با خط کوفی گچ کاری تا امروز باقی است. (۲) حرم حضرت حمزه در قرن سیزدهم و هشتم و نه سال قبل از تخریب

مرحوم سید اسماعیل مرندی که در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج و سه قرن و نیم پس از سمهودی به مدینه و به زیارت قبر حضرت حمزه مشرف شده است، می‌گوید: «قبر حضرت حمزه، عم رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا (احد) است. قبه و صحن دارد. یک صندوق چوبی دارد.

بالای قبر مطهر پرده انداخته‌اند...» (۳) از این مطالب روشن می‌شود که در فاصله سه قرن و نیم، تغییرات نه چندان اساسی در حرم حضرت حمزه به وجود آمده که از جمله آنها نصب مجدد ضریح چوبی به جای ضریح آجری می‌باشد.

حرم حضرت حمزه در سال ۱۳۲۵

از توصیف ابراهیم رفعت مصری، (۴) که در تاریخ پیشگفته و نوزده سال پیش از تخریب حرم حضرت حمزه را زیارت کرده است، معلوم می‌شود که اصل بنا و ساختمان حرم آن بزرگوار همان بوده است که پیشینیان در قرن‌های گذشته آن را تعریف و توصیف نموده‌اند و همان ساختمان که در قرن ششم بنا گردیده بود.

ولی در عین حال از سخن او به دست می‌آید که در زمان وی بعضی توسعه‌ها در اطراف حرم و بعضی تزیینات در داخل آن وجود داشته است

۱- در متن تاریخ ابن نجار آمده: «وجعل حوله حصاراً» و در نسخه وفاء الوفا اینگونه می‌خوانیم: «وجعل حوله حصباء»؛ یعنی «اطراف حرم را شن‌ریزی نمود» که ظاهراً متن اول «دور حرم را دیوارکشی نمود» صحیح است و این تغییر و خطا از چاپ است.

۲- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، صص ۹۲۳-۹۲۱

۳- توصیف مدینه، به نقل از فصلنامه «میقات حج»، ش ۵، ص ۱۱۹

۴- ابراهیم رفعت پاشا چهار سال و آخرین بار در سال ۱۳۲۵ به عنوان امیر الحاج از سوی پادشاه مصر در مراسم حج شرکت نموده و از این سفرها خاطرات و مشاهدات خود را جمع آوری و در دو جلد به نام «مرآت الحرمین» منتشر ساخته است.

ص: ۶۹

که این توسعه‌ها در گذشته وجود نداشته و یا مورخان گذشته از آنها یاد نکرده‌اند. به هر حال، چون گفتار او دارای نکات قابل توجه است، آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. او درباره حرم و ضریح حضرت حمزه می‌گوید:

این مسجد (حرم) دارای بنایی محکم و در عین حال ساده و خالی از تزیینات و دارای گنبدی است که در بالای ضریح حمزه قرار گرفته است و بر این ضریح پرده‌ای ملیله‌دوزی کشیده شده است، پارچه این پرده از جنس پرده در کعبه است که در مصر بافته می‌شود و در یک طرف آن نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا.

و در طرف دیگرش نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.

آنگاه عکسی را از داخل حرم ارائه می‌دهد که گویای وجود شبکه فلزی نسبتاً بزرگ در روی قبر شریف است و چند نفر، از جمله خود او در کنار ضریح نشسته‌اند و در ضمن معرفی آنان می‌گوید از دست راست اولین شخص متولی حرم می‌باشد.

توسعه اطراف حرم

ابراهیم رفعت پاشا می‌نویسد:

گرچه حرم حضرت حمزه را مادر خلیفه عباسی در سال ۵۹۰ بنا کرده است لیکن این حرم در سال ۸۹۳ توسعه یافت و به دستور ملک اشرف قایتبای (۱) و با سرپرستی شاهین الجمالی متولی حرم شریف نبوی صلی الله علیه و آله در سمت غربی آن چاهی حفر شد و چاه دیگری نیز با چند دستگاه دستشویی به فاصله دور از حرم، برای استفاده زائران احداث گردید.

مصرع حضرت حمزه علیه السلام

ابراهیم رفعت با بیان اینکه در بیشتر منابع تاریخی آمده است: «مصرع» و محلّ شهادت حضرت حمزه در دامنه «جبل الرمات» بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیکر او را به این محلّ مسطح و هموار منتقل کرده و در آنجا دفن نموده است، به

۱- ملک اشرف قایتبای از پادشاهان سلسله چراکسه است که در سال ۸۷۲ به تخت نشست. در سال ۹۰۱ وفات یافت. او را با جلالت و بزرگی منشی ستوده‌اند. در کارهای خیر و ساختن مدارس و قلعه شهرها خصوصاً در شهر مکه و مدینه پیش قدم بود و چند کتاب به او نسبت داده شده است و گنبد سبز رسول خدا نیز از آثار اوست. نک: حشمت سامی، قاموس الاعلام؛ دهخدا، لغت‌نامه.

ص: ۷۰

معرفی مصرع پرداخته، می گوید:

در داخل ساختمان «مصرع»، ضریحی دیده می شود که در اطراف آن پنج بیت شعر نوشته شده، با مطلع:

أعظم بمشهد لیث الله حمزة من یوم اُحد لخير الخلق قد نصرأ

«چه با عظمت و با شکوه است محلّ شهادت شیر خدا حمزه؛ کسی که در جنگ احد به بهترین خلق یاری کرد.»

ابراهیم رفعت سپس قطعه شعر دیگری را نقل می کند که در لوحی نوشته‌اند و در داخل ساختمان مصرع نصب کرده‌اند است که از جمله

ایاتش این است (۱):

مسجد حاز کلّ فخر و سؤدد بدا نوره إلى العرش یصعدُ

مسجد منه روح خیر شهید رجعت بالرضا یفوز مؤبّد

«این مسجدی است که تمام افتخار و بزرگی را حایز گردیده و اینک نور او بر عرش صعود می کند.»

«این مسجدی است که روح بهترین شهید، از آن برای نیل به سعادت ابدی به سوی خدا رجعت نمود.»

ابراهیم رفعت می گوید لوح دیگری در بالای ضریح «مصرع» دیده می شود که در آن، این دو بیت نگاشته شده است:

قفّ علی أبوابنا فی کلّ ضیقٍ واطلب الحاجات واثبر بالمنی

فحمانا ملجأ للطالبین و بنا تجلّی الکروب والعنا

«در هر پیش آمد ناگوار به آستانه ما ملتجی باش و حاجات خود را بخواه و مژده باد بر تو بر آورده شدن خواسته‌هایت.»

«آستانه ما پناهگاه نیازمندان است و به وساطت ما است که غمها و رنجها برطرف می شود.»

او سپس ضمن ارائه عکسی از اطراف حرم حضرت حمزه، به خانه‌ای که در پشت باغ خرما دیده می شود، اشاره نموده، می گوید:

اینجا منزل مسکونی خادم «مصرع» حمزه علیه السلام است.

دو باب آب انبار در محوطه صحن

ابراهیم رفعت در همان عکس به مسجدی در پشت حرم حضرت حمزه اشاره می کند و می گوید: در کنار این مسجد دو باب آب

انبار وجود دارد که دارای بنای محکم و درهای آهنین هستند، و از آب باران و سیلاب رودخانه‌ای پر می شوند که با مدینه چهار

۱- این قطعه شعر دارای سیزده بیت و بیانگر تاریخ بنای موجود ۲۶۵ به نام بانی آن «سلیم بک» می باشد.

ص: ۷۱

ساعت فاصله دارد و به وسیله تنبوشه و لوله سفالین هدایت می‌شود.

سپس می‌گوید: بانی این آب انبارها علی‌بک، بزرگ حاجب سلطان عبدالحمید می‌باشد. (۱) گنبد مصرع حمزه علیه السلام در نوشته بورتون

ریچارد بورتون، جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۸۵۳ میلادی تقریباً یکصد و پنجاه سال پیش، از احد دیدار کرده است، می‌نویسد: اینک در جایگاهی که حمزه به شهادت رسیده، قبه و گنبد محکمی بنا گردیده است. (۲) تبرک جستن با خاک قبر حضرت حمزه علیه السلام

گفتار سمهودی، مدینه شناس معروف نشانگر آن است که مسلمانان از گذشته‌های دور به عنوان تبرک و استشفای خاک اطراف قبر حضرت حمزه را به اوطان خویش حمل و به صورت هدیه مدینه منوره، در میان اقوام و دوستان خود توزیع می‌کردند و با اینکه در میان فقهای اهل سنت انتقال خاک حرم مدنی مورد اختلاف بوده و عده‌ای از آنان حمل خاک مدینه را هم مانند خاک حرم مکی جایز نمی‌دانستند، ولی همین علما نیز حمل تربت حمزه علیه السلام را به دلیل سیره عملی مسلمانان جایز می‌دانستند. سمهودی در این مورد می‌گوید:

زرکشی (۳) حمل تربت حمزه را از خاک سایر نقاط مدینه مستثنی دانسته و به دلیل اینکه مسلمانان در طول قرن‌های متمادی این تربت را برای استشفای مداوای سردرد به شهر و دیار خود حمل می‌کردند تجویز نموده است. (۴) و همچنین او از احمد بن یکوت نقل می‌کند درباره حمل خاک قبور شهدا از وی سؤال نمودند، و او چنین پاسخ داد: اشکال ندارد؛ زیرا از گذشته‌های دور حمل خاک قبر حمزه در میان مسلمانان مرسوم بوده است. (۵) و باز او از ابن فرحون نقل می‌کند که در دوران ما هم مانند گذشته رسم بر این است که مسلمانان از خاک موجود در نزدیکی قبر حمزه به صورت تسیح و گردن‌بند ساخته، به شهر و دیار خویش حمل می‌کنند. (۶) سمهودی می‌افزاید: چون حمل این تربت برای استشفای مداوا است، آن را از سیل‌گاهی که در نزدیکی حرم حمزه علیه السلام

۱- ابراهیم رفعت پاشا، مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۰

۲- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۸

۳- بدرالدین ابو عبدالله زرکشی مصری منہاجی متوفای ۷۹۴ صاحب کتاب سلاسل الذهب در علم اصول و زهر العریش فی احکام الحشیش و کتاب‌های دیگر.

۴- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۶-۱۱۷

۵- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۶-۱۱۷

۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۶-۱۱۷

ص: ۷۲

واقع است اخذ می‌کنند و نه از خود قبر. (۱) به طوری که ملاحظه کردید، حمل تربت حمزه و استشفای به آن، از قرنهای اول در میان مسلمانان معمول بوده است؛ به طوری که علمای قرن‌های ششم و هفتم عمل آنها را به عنوان سیره مسلمانان صدر اسلام ملاک و دلیل فتوای خویش قرار داده‌اند.

در قرن‌های اخیر

و این بینش مسلمانان نسبت به خاک حمزه علیه السلام و تبرک جستن به آن، تا تسلط سعودی‌ها و روی کار آمدن وهابی‌ها ادامه داشته است؛ زیرا دونالدسون جهانگرد غربی که چند سال قبل از تخریب آثار مدینه از این شهر دیدار کرده، مشاهدات خود را در کتاب خود به نام «عقیده شیعه» آورده و ضمن گزارش از احد و حرم حضرت حمزه، می‌نویسد: «در پیرامون قبور شهدا، خاک سرخ رنگی وجود دارد که به حمزه علیه السلام نسبت داده می‌شود و مردم با آن تبرک می‌جویند.» (۲) سخن بورخات

بورخات که در سال ۱۹۱۵ میلادی و در آستانه تسلط سعودی‌ها بر حجاز در زی یک مسلمان در موسم حج شرکت نموده و مطالب فراوانی از مشاهدات خود و گاهی تحلیل‌های نادرستی را در سفرنامه‌اش منعکس ساخته است، به این مراسم اشته می‌کند و می‌نویسد: «رسم اهالی مدینه این است که هر سال یک بار از شهر خارج و سه روز متوالی در دامنه کوه احد اجتماع می‌کنند و در این مدت به سیاحت و شادمانی می‌پردازند.» (۳) همانگونه که پیشتر ملاحظه کردید، هدف از این اجتماع در ماه رجب، عبادت و زیارت بوده نه جشن و سیاحت که بورخات این جهانگرد غربی با برداشت و بینش خود مطرح نموده است.

چادرهایی که در این مراسم برافراشته می‌شد

لیب بتونوی مصری نیز که پیش از تخریب آثار مدینه به حج مشرف شده، در سفرنامه‌اش عکسی از حرم حضرت حمزه ارائه می‌کند که در اطراف آن چادرهای زیادی برافراشته شده و در زیر آن عکس، این جمله را می‌نویسد:

۱- سمهودی وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷-۱۱۶

۲- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۱۹

۳- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۵۵

ص: ۷۳

«مسجد سيدنا حمزه و حوله زوار المدينه»؛ (۱)

«اين حرم حضرت حمزه است كه در اطراف آن چادرهاي زائران مدينه ديده مي‌شوند.»

عقيده و عملكرد وهاييان

اين بود آنچه كه درباره ساختمان حرم حضرت حمزه عليه السلام از قرن اول تا قرن چهاردهم هجري رخ داده است و اين بود گوشه‌اي از زيارت رسول خدا صلي الله عليه و آله و مراسم زيارت و اظهار ارادت مسلمانان نسبت به ساحت مقدس حمزه سيد الشهداء كه بر اساس پيروي آنان از رسول گراميشان انجام مي‌گرفته است.

ولي با تسلط وهاييان و با روي كار آمدن سعودي‌ها در حجاز، نه تنها حرم شريف حضرت حمزه و حرم‌ها و بقاع متعلق به شخصيت‌هاي اسلامي منهدم گرديد، بلكه آنان از راه فرهنگي و ممنوع ساختن زيارت، به تضعيف عقيده و بينش مسلمان و تقويت عقيده نو ظهور خويش پرداختند كه تعطيل نمودن زيارت رجبيه در كنار حرم حضرت حمزه از نمونه‌هاي آن مي‌باشد.

و جاي تأسف است كه امروزه نويسندگان و مؤلفان در حجاز، اقدامات اين گروه تندرو را بزرگ‌ترين افتخار تلقّي مي‌كنند و دور شدن از راه و رسم رسول خدا را نسبت به نسل‌هاي آينده مسلمانان، بزرگ‌ترين امتياز مذهبي براي خود مي‌دانند و ساير مسلمانان را به شرك و بت پرستي متهم مي‌سازند.

مثلاً نويسنده و مورخ معاصر «احمد سباعي» مكي با اشاره به اين نوع مراسم و اجتماعات و ادعيه و زيارت، مي‌گويد: «اين بدعتها! از دوران فاطمي‌ها و در اثر تمايل و تشييع آنان نسبت به اهل بيت به وجود آمده بود و در طول تاريخ ادامه داشت تا اينكه سعودي‌ها در سال ۱۳۴۳ به مكه وارد شدند و اين اعمال را ابطال و اين مراسم را الغاء نمودند. (۲) آري، آنان در عقيده خود آنچه پافشاري و اصرار ورزيدند كه حتي مسافرت به شهر مدينه را، اگر توأم با قصد زيارت قبر پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله باشد، عملي حرام و گناهي بس بزرگ و غير قابل بخشودني دانستند.

۱- رحله بتنوني، ص ۳۴۵

۲- احمد سباعي، تاريخ مكه، چاپ ششم، ج ۱، ص ۲۱۶

ص: ۷۴

پی نوشتها:

منابع طبیعی زمزم و آب‌های مکه (۵)

محمد تقی رهبر

در شماره‌های پیشین، از اهمیت زمزم و ریشه‌های تاریخی و تحولات آن و نیز آثار معنوی و شفابخش بودن این چشمه فیض الهی در جوار خانه خدا سخن گفتیم. اینک توجه خوانندگان گرامی را، به آخرین بخش از این سلسله مقالات، که مربوط به منابع طبیعی زمزم و آب‌های مکه مکرمه می‌باشد جلب می‌نمایم:

هر چند منبع اصلی زمزم، چشمه فیض ربّانی است که در دل صحرای سوزان جوشیده است و تا قیامت نخواهد خشکید (۱) و از این بابت جای سخن نیست، اما از لحاظ طبیعی و جغرافیایی قابل ذکر است که در سرزمین مکه چاه‌های متعددی نیز وجود داشته که مردم این سرزمین برای خود و مزارع واحشامشان از آن استفاده می‌کردند و زائران بیت‌الله بدان وسیله نیازشان را رفع می‌نمودند. ازرقی نام بیست و چهار عدد چاه را که در مکه، پیش از حفر زمزم وجود داشته، آورده است و نیز نام پنج چاه را که بعد از زمزم و قبل از ظهور اسلام حفر شده و نام سیزده چاه را که پس از اسلام حفر گردیده (۲) همچنین تعداد چشمه‌ها و قنواتی را که در مکه و اطراف آن وجود داشته تا دوازده عدد برشمرده است. (۳) اینها نشان می‌دهد که علی‌رغم خشکی

۱- ازرقی از مقاتل از ضحاک بن مزاحم، اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۹

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۱۴

۳- همان ص ۲۲۷ تا ۲۳۲

ص: ۷۷

این سرزمین منابع حیاتی مردم مکه و زائران از آبهای زیرزمینی که از دل صحرا سر می‌زده و بر اثر باران‌های فراوان موسمی ذخیره می‌شده، تأمین می‌گشته است.

با وجود این، تنگناهای بی‌آبی با تاریخ مکه و حرم پیوند خورده است و به همین دلیل بوده که زبیده همسر هارون الرشید به حفر قنات تاریخی مکه اقدام کرد که قرن‌ها آب مورد نیاز مردم را تأمین نموده است و دیگران نیز چاه‌هایی حفر می‌کرده‌اند. اما بالأخره بیشتر این چاه‌ها و چشمه‌ها به مرور زمان از بین رفته و دستخوش تحولاتی شده ولی هیچکدام جای زمزم را نگرفته است و زمزم مانده و آب گوارای آن، که می‌توان سلسبیل زمینش نامید.

اینجاست که آیه کریمه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۱)

مصدق پیدا می‌کند؛ یعنی «بگو اگر آب‌های شما خشکد کیست که آب خوش گوار برای شما پدید آورد؟»

الف: باران‌ها و سیل‌ها

در شبه جزیره عربی، باران‌های شدید می‌بارد، هر چند این باران‌ها زیاد نیست. ریزش باران‌ها بر اثر ابرهایی است که از شرق دریای سفید (متوسط) به سوی دجله و فرات در حرکتند و پاره‌ای از این ابرها به سمت جنوب و محاذی بحر احمر حرکت می‌کنند، شبه جزیره را پوشش می‌دهند و در فصل زمستان در شهر مکه بر اثر آن ابرها باران می‌بارد و با حرکت در جهت جنوب، کشور یمن را نیز در برمی‌گیرد. بر اثر این باران‌ها که معمولاً یک یا دو ساعت ادامه دارد، سیل‌هایی به راه می‌افتد و با توجه به موقعیت شهر مکه و خانه کعبه که در منطقه‌ای هموار و گود و میان کوه‌ها قرار گرفته است، به سمت مسجدالحرام می‌آید و لذا تاریخ مکه سیل‌های عظیمی (۲) را به ثبت رسانده که گاهی مسجد و کعبه را احاطه کرده و گاه آب تا در خانه کعبه و بالاتر از آن رسیده است و خسارت‌ها و ویرانی‌هایی به بار آورده است. در سال‌های اخیر کانال‌هایی برای خروج آب از اطراف مسجدالحرام احداث کرده‌اند که سیلاب و فاضلاب‌های اطراف حرم را به خارج شهر هدایت می‌کند.

بدیهی است که این باران‌ها و سیل‌های ناشی از آن، در تأمین منابع

۱- ملک: ۳۰

۲- سیل‌های ثبت شده به ۸۶ می‌رسد. نک: زمزم، ص ۷۰

ص: ۷۸

زیرزمینی آب زمزم تأثیر فراوان دارد.

ازرقی در تاریخ خود می‌نویسد:

«در سال‌های دو بیست و بیست و سه و بیست و چهار آب زمزم به حدی کم شد که چیزی نمانده بود به کلی خشک شود، در این حال نه ذراع (۴/۵ متر) در عمق زمین حفاری کردند و اطراف آن را توسعه دادند و همزمان با این حفاری در سال ۲۲۵ هجری خداوند باران‌ها و سیل‌هایی فرستاد که بر اثر آن آب زمزم فزونی گرفت...» (۱) ازرقی در جای دیگر از کتاب خود، از مقاتل، از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که گفت:

«... زمانی می‌آید که آب زمزم از نیل و فرات گواراتر می‌شود.» ابومحمد خزاعی گوید: ما این را در سال ۲۸۱ ه.

دیدیم و این هنگامی بود که در مکه باران زیادی آمد و سیل‌ها از حوالی مکه به راه افتاد و در سال ۲۷۹ و ۲۸۰ آب زمزم آنقدر زیاد شد و بالا آمد که نزدیکی دهانه چاه رسید تا آنجا که از سرچاه تا روی آب هفت ذراع (۳/۵ متر) بیشتر فاصله نماند و مانند این را هرگز ندیده و از قول کسی نشنیده بودیم و آنقدر آب زمزم شیرین و گوارا شد که بر همه آبهای مکه برتری داشت و من و بسیاری از اهل مکه از آن می‌نوشیدیم و احدی از پیر مردان مکه را نشنیدیم که نظیر آن را در گذشته نقل کنند و در سال ۸۳ به بعد بار دیگر غلظت آب به حال گذشته برگشت امّا آب به همان فراوانی بود.» (۲) یکی از کاوشگران معاصر درباره زمزم می‌نویسد:

«در سال ۱۳۸۸ هجری قمری باران‌های شدید در مکه مکرمه بارید و سیل به اطراف حرم مکی (مسجدالحرام) سرازیر شد و بالاتر آمد تا به در خانه کعبه رسید، آن زمان برای خروج آب کانال وجود نداشت، کمیته‌ای تشکیل شد که من نیز عضو آن بودم. کار این کمیته آن بود که به بررسی آب زمزم بپردازد، آن روز چاه زمزم داخل اتاقی بود، در اتاق را گشودیم، دیدم آب از دهانه زمزم فوران می‌کند، افراد ساده‌لوح می‌گفتند:

چاه خود را شستشو می‌دهد! در دست من دستمال کاغذی بود، آن را بر سطح آب افکندم که آب آن را به بیرون پرت کرد. یک قطعه شلنگ به اندازه دو متر از زمین برداشتم و یک سر آن را در

۱- ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۱

۲- ازرقی، تاریخ مکه، ج ۲، ص ۵۴

ص: ۷۹

آب چاه نهادم که از سر دیگر آن آب به بیرون می‌باشید. از اینجا معلوم می‌شود که عامل فشاری در عمق چاه است که هنگام بارش باران که مانند یک چاه آرتیزین عمل می‌کند و در همین حال از آب چاه مضمضه کردم و آن را شیرین یافتم و در بررسی‌ها معلوم شد از آب چاه‌های دیگر مکه شیرین‌تر است. فوران آب برای مدتی از زمزم ادامه داشت تا اینکه کم‌کم رو به کاهش نهاد و به حال طبیعی برگشت؛ یعنی تا فاصله سه متر از دهانه چاه پایین رفت و این دلیل بر این است که منابع چاه زمزم با سایر آب‌های زیر زمینی تفاوت دارد؛ زیرا چنین چیزی به عنوان مثال برای چاه «داودیه» اتفاق نیفتاده است و اگر قرار بود آب چاه‌های منطقه بالا بیاید باید در چاه داودیه و چاه‌های دیگر حرم نیز چنین اتفاقی می‌افتاد، از اینجا می‌توان نتیجه گرفت چاه زمزم دارای منبعی مستقل است. نکته دیگر آنکه با آزمایش آب زمزم در محرم سال ۱۴۰۰ هجری (قمری) پس از تحولاتی که در حرم رخ داد، با تجزیه و تحلیل منابع اصلی این چاه، چنین به دست آمد که هیچگونه آلودگی در آب وجود ندارد و نوع آن با سایر آب‌ها فرق دارد. (۱) همین نویسندگان در جای دیگر در مقدار آب دهی زمزم یاد آور می‌شود:

«بررسی‌هایی که با وسایل موتوری برای کشیدن آب زمزم انجام شده، نشان می‌دهد که آب زمزم در هر ثانیه ۱۱ تا ۱۸/۵ لیتر آب می‌رساند.» (۲) ب: چشمه‌ها و چاه‌های دیگر مکه

علاوه بر زمزم، با فضیلت و سابقه تاریخی‌اش، در حال حاضر چهار چاه دیگر در مکه وجود دارد که عبارتند از: «داودیه، زبیده، طوی و مسفله و از همه مشهورتر «عین زبیده» است که در تأمین آب مکه در زمان بی‌آبی‌ها تأثیر فراوان داشته و هم اکنون نیز مورد استفاده است.

مسعودی در این باره می‌نویسد:

«یکی از آثار ارزشمند که در اسلام ماندنی نداشته، چشمه معروف به «عین مشاش» است که در سرزمین حجاز قرار دارد. این چشمه را «ام‌جعفر» زبیده همسر هارون احداث کرد و مسیر جریان آن را در میان پستی و بلندی‌ها و کوه و دشت و طریق صععب‌العبور هموار ساخت و از

۱- مهندس یحیی حمزه کوشک، زمزم، طعام طعم و شفاء سقم، ص ۷۲

۲- همان، ص ۱۰۱

ص: ۸۰

مسافت دوازده میل (۲۴ کیلومتر) به مکه آورد و برای احداث آن یک میلیون و هفتصد هزار دینار هزینه کرد.» (۱) دیگران نیز درباره عین زبیده چنین نوشته‌اند:

در مکه چشمه آبی است به نام «زبیده» که آب را زبیده از دورترین نقطه وادی نعمان، واقع در شرق مکه بدان چشمه آورده و برای این منظور چند قنات در راه مکه ایجاد کرده است و لذا این چشمه را به نام او «عین زبیده» خوانند.» (۲) یکی از جهانگردان معروف سوئسی به نام «بورخارت» که در قرن نوزدهم میلادی از مکه و حجاز دیدن کرده، درباره عین زبیده می‌نویسد:

مورخان عرب درباره این کانال بسیار سخن گفته‌اند و خلاصه گفتار آنان این است که زبیده همسر هارون الرشید خلیفه عباسی دستور داد که آب را توسط آبراهی از چشمه عین النعمان که در کوهستان «کرا» قرار دارد به سوی مکه روانه کنند و سپس برای افزایش آب این کانال دستور داد آب های «چشمه عرف»- که در بالای کوهستان کرا واقع بود و دشت حنین را سیراب می‌کرد- را نیز به آب «عین النعمان» اتصال دهند و در نهایت آب های چهار چشمه دیگر به نام های: البرود، الزعفران، میمون و عین مشاش را نیز به آن آبراه اولیه متصل نمود.

لیکن این کانال بعدها مورد بی‌توجهی قرار گرفت و به تدریج بسته شد، تا اینکه در سال ۶۴۳ ه. بار دیگر به دستور سلطان محمد خدابنده مرمت گردید و سپس بار سوم توسط شریف مکه به نام حسن بن عجلان در سال ۸۱۱ ه. ترمیم شد. پس از او نیز سلطان مصر قایتبای اموال فراوانی را در سال ۸۷۹ صرف ترمیم و پاک‌سازی آن کرد و بعد از او سلطان قانصوه غوری آخرین پادشاه مصر از سلسله چرکس‌ها در سال ۹۱۶ ه. به اصلاح آن پرداخت. در سال ۹۳۱ نیز سلطان قانونی به تجدید بنای این کانال اقدام کرد و لیکن نتوانست با نقشه مناسبی این کار را به انجام رساند. ولی عاقبت فرزندش سلطان سلیم دوم توانست با صرف مبالغ هنگفتی، کانال جدیدی را حفر نماید و این کانال همان است که بورخارت آن را دیده و توصیف آتش را نموده و می‌نویسد: «آب فراوانی را به مکه

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۱

۲- فرهنگ دهخدا، زبیده.

ص: ۸۱

می‌آورد. این کانال از میان صخره‌هایی که در پشت کوه عرفات قرار دارند احداث شده و بدینوسیله در سال ۹۷۹ ه. آب فراوانی به مکه هدایت کرد. طول این کانال مسیری معادل ۷ یا ۸ ساعت راه است. (۱) ج: مواد معدنی زمزم

چاه زمزم مانند آب‌های دیگر مکه، دارای مواد معدنی است که کارشناسان به بحث و تحقیق درباره آن پرداخته‌اند و تفصیل آن از حوصله این مقال بیرون است. (۲) امّا به نحو اجمال از وجود موادی چون: گوگرد، سدیم، کلسیم، پتاسیم، منگنز، آهن، کربن و کلوریدات سخن گفته‌اند که نسبت درصد این املاح با تغییر فصول سال و سنوات مختلف متفاوت است. با این حال کارشناسان تأکید کرده‌اند که مقدار املاح و مواد آب زمزم به حدّ زیانبار نمی‌رسد. (۳) همچنین مطالعات نشان می‌دهد که چاه زمزم نسبت به دیگر چاه‌های مکه، از بیشترین املاح مایع (۲۵۰ در میلیون) برخوردار است و به رغم اینکه چاه داودیه به زمزم نزدیک است به این نسبت از املاح برخوردار نیست.

د: پاکسازی

از آنجا که آب‌های زیرزمینی عموماً از نفوذ عوامل زیانبار و رخنه آب‌های مجاور مصون نیستند، آب زمزم نیز- قطع نظر از آثار معنوی زمزم که گفتیم- از این امر مستثنی نیست. لازم است یادآور شویم که برای رفع هرگونه شک و تردید از وجود میکروب‌ها و باکتری‌های ناشی از نفوذ آب‌های اطراف و عوامل مجاور در آب زمزم، به لحاظ موقعیت جغرافیایی آن در سالهای اخیر و با پیشرفت تکنولوژی، مسؤولان حرم تمهیدات لازم را اندیشیده‌اند تا برای استفاده کنندگان جای شبهه‌ای نماند و با اطمینان خاطر به بهداشتی بودنش، از آن بنوشند.

یکی از کارشناسان با مطالعاتی که انجام داده پیشنهاد استفاده از اشعه فوق بنفش را برای این منظور ارائه داده، بدینگونه که تجهیزاتی آماده شود که آب زمزم از آن عبور کند و با اشعه فوق بنفش کنترل و ضد عفونی گردد و عناصر احتمالاً زیانبار آب خنثی شود. مؤلف کتاب «زمزم» در فصلی از کتاب خود، به تفصیل این مطلب که موضوع تحقیق دانشگاهی وی بوده است پرداخته و با بحث‌های علمی و فنی این مبحث را

۱- مکه و مدینه از دیدگاه جهانگردان اروپایی، صص ۳۳ و ۳۴، دکتر جعفر الخلیلی، ترجمه محمدرضا فرهنگ. از انتشارات حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

۲- نک: زمزم، طعام طعم و شفاء سقم، ص ۱۱۲ و قبل و بعد آن.

۳- همان، ص ۱۱۳

ص: ۸۲

دنبال کرده است که در اینجا به نتیجه و خلاصه گفتار او اشاره می‌کنیم. (۱) وی نخست به اهمیت این موضوع و اهمیتی که در مطالعات و تحصیلات دانشگاهی خود داشته، اشاره کرده و سپس به شیوه تصفیه و پاکسازی آب‌ها از طریق برق و اشعه فوق بنفش، طرحی ارائه داده که از نظر علمی شایان توجه است. او خاطر نشان می‌سازد که از مزایای این طرح این است که هیچگونه ماده شیمیایی با آب مخلوط نمی‌شود و به گرم یا سرد کردن آب نیاز نیست و تا ۹۷-۹۹٪ نسبت به باکتری‌ها و ویروس‌ها مؤثر است و یک کیلووات برق برای پاکسازی ۱۲،۰۰۰ گالن آب کافی است و دستگاه مربوط به طور خودکار (واتوماتیک) کار خود را انجام می‌دهد و هیچگونه تأثیری بر آب از نظر طعم و رنگ ندارد.

وی درباره تکنیک این فرایند می‌نویسد: اشعه فوق بنفش از پوشش خارجی، که آب از آن می‌گذرد، عبور می‌کند و میکروب‌های داخل آب را از پای درمی‌آورد. او می‌افزاید: طرح پاکسازی با اشعه فوق بنفش را با دیگر کارشناسان و نیز مسئولان مکه و حرم در میان گذاشته و مورد تأیید قرار گرفته و بالأخره تجهیزات لازم فراهم گردیده و با آزمایشی که از طریق آزمایش‌های طبی به عمل آمده، پاسخ مثبت داده و آن را مطمئن‌تر از هر طریق دیگر دانسته‌اند. در این تکنیک کلر و مواد شیمیایی دیگر به کار برده نمی‌شود.

و در خاتمه یادآور می‌شود: اما آب زمزم به لحاظ مصرف بالایی که در سال‌های اخیر دارد، تجهیزات اشعه فوق بنفش پاسخگوی تمام آب مصرفی نیست که از وسائل دیگر بهداشتی برای آن استفاده می‌شود. (۲) در هر حال، برای رفع احتمالات در خصوص آلودگی آب زمزم با عوامل خارجی یا نفوذ آب‌ها از اطراف حرم، متولیان حرم مکی اقدامات لازم را جهت پاکسازی و بهداشتی کردن و سرد کردن و قابل شرب ساختن آن نموده‌اند که برای زائران دغدغه‌خاطری از این بابت نباشد.

ه: استعمال و استفاده از زمزم

نظر به قداستی که آب زمزم داشته، همواره نوع استعمال و استفاده از آن مورد گفتگو بوده است و برای آن محدودیتی قائل شده‌اند. به نوشته ازرقی،

۱- نک: زمزم، طعام طعم و ...، ص ۱۳۰-۱۲۶ یحیی حمزه کوشک.

۲- گزارش فوق در کتاب «زمزم» به طور مشروح آمده و در سال ۱۴۰۳ ه. ۱۹۸۳ م. چاپ و منتشر شده است.

ص: ۸۳

در عهد عباس بن عبدالمطلب در کنار چاه زمزم دو حوض آماده کرده بودند که از یکی می‌نوشیدند و از دیگری وضو می‌گرفتند. این حوض‌ها را با دلو پر می‌کردند تا زائران استفاده نمایند.

وی از قول عطا آورده که: «در عهد نخستین، دو حوض در کنار زمزم بود:

یکی به طرف رکن (حجرالأسود) که از آن آب می‌نوشیدند و دیگری پشت آن به طرف صفا که از آن وضو می‌ساختند و شخصی که لب چاه می‌ایستاد و با دلو آب می‌کشید، یک دلو در حوض نوشیدنی می‌ریخت و دلو دیگر در حوض وضو و شستشو.»
او همچنین می‌نویسد: عباس بن عبدالمطلب در مسجدالحرام اطراف زمزم گشت می‌زده و این سخن را تکرار می‌کرده:
«لَا أُحِلُّهُ لِمُعْتَسِلٍ وَهِيَ لِمَتَوَضِّيٍّ وَشَارِبٍ حَلٍّ وَبَلٍّ».

«غسل کردن در آن را جایز نمی‌دانم اما برای وضو گرفتن و نوشیدن حلال حلال است!»

سفیان که راوی حدیث است می‌گوید: مقصود عباس از غسل کردن داخل حوض رفتن و شست و شو کردن بوده و این بدان جهت است که مردی از بنی مخزوم را دید جامه از تن برآورده و برهنه ایستاده و از آن حوض غسل می‌کند. در این حال عباس به شدت عصبانی شد و گفت: حلال نمی‌دانم برای کسی که بخواهد با آن غسل کند- یعنی در مسجد- اما برای کسی که بنوشد و یا وضو بگیرد حلال حلال است. (۱) از فقه ابن عباس نیز نقل شده که تطهیر و غسل در درون مسجد را جایز نمی‌دانسته اما وضو و شست و شو را اجازه می‌داده و همان سخن پدرش عباس را تکرار می‌کرده است. (۲) با توجه به این ملاحظات است که برخی از مورخان و محدثان و فقیهان عامه، مسأله طهارت نمودن به آب زمزم را از منظر فقهی مورد گفتگو قرار داده و نظریاتی ابراز داشته‌اند که اساس فقهی جز نوعی «استحسان» ندارد.

به نقل فاسی در شفاء الغرام، برخی دعوی اجماع کرده‌اند که تطهیر با آن مانعی ندارد اما از ازاله نجاست و استنجاء- با وجود آب دیگر- را مورد اشکال دانسته و به خودداری از آن تأکید ورزیده‌اند. و برخی آن را حرام دانسته‌اند.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۹-۵۸، «حل و بل»، یعنی: حلال محلل.

۲- موسوعه فقه ابن عباس، ج ۲، ص ۲۷۳ از ابن شبه.

ص: ۸۴

برخی دیگر به استحباب وضو با زمزم فتوی داده‌اند و به عمل پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند. (۱) و برخی دیگر آن را مکروه شمرده‌اند، بعضی استحباب غسل اموات با آن را برگزیده و برخی کراهت را. (۲) که بسیاری از این اقوال مستند فقهی ندارد و در فقه شیعه نیز اساساً از این موارد سخنی به میان نیامده است. تنها مواردی که از آن سخن گفته شده، نوشیدن و بر بدن پاشیدن و تبرک و استشفای است که اخبار آن را قبلاً از نظر گذرانیم.

و: آداب آشامیدن زمزم

در عین حال برای آشامیدن آب زمزم در روایات فریقین آدابی ذکر نشده است. کلینی به اسناد خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: آنگاه که شخص از طواف و نماز فارغ شد به زمزم بیاید و یک یا دو دلو از آب آن بکشد و از آن بنوشد و بر سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

«خدایا! آنرا علم سودمند و رزق فراوان و شفای بیماری و درد قرار ده».

آنگاه نزد حجر الأسود بیاید. (۳) در برخی روایات دیگر آمده است:

پیش از آنکه به صفا رود از زمزم بنوشد... (۴) همچنین از فقه ابن عباس است که برای آشامیدن آب زمزم، باید به شش چیز توجه داشت: رو به قبله ایستادن، بسم الله گفتن، سه بار نوشیدن، سیراب شدن، حمد خدا پس از آشامیدن، آنگاه این دعا را خواندن:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ». (۵)

پی‌نوشتها:

- ۱- فاکهی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۳
- ۲- نک: ماء زمزم، طعام طعم و شفاء سقم، ص ۳۵ و نیز فاکهی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۴۷
- ۳- کافی، ج ۴، ص ۴۳۰ متن دعا پیشتر گذشت.
- ۴- کافی، ج ۴، ص ۴۳۰ متن دعا پیشتر گذشت.
- ۵- موسوعه فقه ابن عباس، ج ۲، ص ۲۳

مصر و ویژگی‌های تاریخی- هنری آن در جامه کعبه

دکتر محمد الدقن / هادی انصاری

در بخش‌های پیشین توضیح داده شد که مصر از دوران پیش از اسلام در بافت و تهیه پرده کعبه نقشی تعیین کننده داشته است، در این مقاله توجه خوانندگان گرامی را به ویژگی‌های هنری بکار گرفته شده توسط مصریان در پرده کعبه جلب می‌نماییم:

مصر از دوران جاهلیت و پیش از آنکه به اسلام بگردد، همواره افتخار بافت جامه کعبه معظمه را به خود اختصاص داده بود. این ویژگی به علت شهرت این کشور در ساخت پارچه‌های مرغوب بود که در آن هنگام، بدان «قباطی» می‌گفتند.

پادشاهان تُبَّع، کعبه را همواره به وسیله جامه‌هایی از قطعات چرم و نیز گاهی به وسیله قباطی پوشش می‌دادند. هنگامی که اسلام ظهور نمود و زمین به نور آن منور شد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله کعبه را به وسیله قباطی و بردهای یمانی پوشانید. پس از او ابوبکر و عمر بن خطاب نیز آن را به وسیله قباطی پوشاندند. مصر وقتی در دوران عمر فتح شد، جامه کعبه به صورت رسمی و به فرمان خلیفه از سوی نماینده وی در مصر ساخته می‌شد و به کعبه ارسال می‌گردید و این وضع همچنان تا دوران عثمان برقرار بود که در این میان بردهای یمانی نیز بدانها افزوده شد. سپس در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، به فرمان آنان

ص: ۸۷

همه ساله جامه شریفه را در مصر می‌بافتند و به کعبه می‌فرستادند. البته برخی از سال‌ها از خارج از مصر نیز ارسال می‌گردید. هنگامی که تعداد جامه کعبه در یکسال به بیش از یک جامه می‌رسید، معمولاً یکی از آنها از قبایطی بود. وقتی حکومت عباسیان به ضعف گرایید، جامه کعبه گاه از یمن و گاهی از مصر و موارد اندکی از جاهای دیگر؛ مثل سرزمین ایران، هند و فارس ارسال می‌شد.

این وضعیت همچنان ادامه داشت تا اینکه در دوران ممالیک، مصر ویژگی خود را در مورد ساخت جامه و ارسال سالانه آن به کعبه معظمه به دست آورد. بدین صورت که ملک «صالح اسماعیل» فرزند ملک «ناصر محمد بن قلاوون» (نامبرده از سال ۷۴۳-۷۴۶ ه. بر مصر حکومت می‌کرد) سه دهکده مصری به نامهای «بیسوس» (باسوس) و «سندییس» و «ابوالغیط» را از پول بیت المال خریداری کرد و آنها را وقف تهیه و ساخت جامه کعبه معظمه در هر سال نمود. همچنین از درآمد روستاهای یاد شده ساخت جامه حجره نبوی شریف و منبر نبوی در هر پنج سال را مقرر گردانید. ارسال جامه کعبه بدین کیفیت تا آغاز دوران حکومت عثمانیان همچنان ادامه یافت.

در این دوران و به هنگام سلطنت سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۷۴ ه. از سوی نامبرده هفت دهکده دیگر در مصر خریداری شد و به سه روستای پیشین اضافه گردید.

پس از آن، دهکده‌های وقف شده برای تهیه و ساخت جامه کعبه مشرفه، به ده روستا رسید که از درآمد آنها جامه بیرونی کعبه در هر یک سال یکبار و نیز جامه درونی کعبه و جامه حجره نبوی شریف و منبر نبوی و دیگر جامه‌ها هر پانزده سال یکبار ساخته و مهیا می‌شد.

و نیز همچنانکه پیش از این گفتیم، دولت عثمانی به هنگام سلطنت هر یک از پادشاهان آن، جامه درونی کعبه و جامه حجره نبوی شریف را خود ارسال می‌نمود که در این میان مصر همچنان ویژگی ارسال جامه بیرونی کعبه در هر سال را به خود اختصاص داده بود. ضمن آنکه خود ساخت و تهیه پارچه دو جامه درونی و بیرونی کعبه و نیز جامه حجره نبوی شریف را به عهده داشت. این وضعیت تا سال ۱۱۱۸ ه. همچنان دوام داشت. در این سال، سلطان احمد سوم فرمان داد جامه درونی که به هنگام سلطنت هر یک از پادشاهان عثمانی به کعبه ارسال می‌گردید، در استامبول بافته شود. این جامه

ص: ۸۸

همواره پس از آماده شدن به مصر فرستاده می‌شد تا به همراه جامه بیرونی کعبه، به مکه ارسال شود.

این برنامه همچنان ادامه یافت تا این که در سال ۱۳۸۱ ه. - همانگونه که پیشتر گفتیم- پس از حادثه بازگشت جامه از حجاز، ارسال آن برای مدتی متوقف گردید. سپس بار دیگر در برخی از سالها به علت شرایط ویژه سیاسی؛ مانند حمله فرانسویان به مصر و نیز سال هایی که در آن اختلافات سیاسی میان مصر و قدرتمندان حاکم بر حجاز پیش آمد- همچنانکه پیشتر آوردیم- ارسال جامه کعبه از مصر به مکه متوقف شد.

ترقی و پیشرفت آذین و زردوزی بر گلدوزیهای جامه در مصر

از ویژگی‌های تاریخی مصر آن است که این کشور توفیق یافت جامه کعبه را خود مهیا سازد و سپس به کعبه معظمه ارسال نماید و این موجب شد که از دیدگاه هنری و فنی در جایگاه برجسته‌ای قرار گیرد؛ به طوری که روز به روز هنر خویش را در آذین و زردوزی بر گلدوزیهای جامه کعبه رشد داد تا آنجا که ضمن پیشرفت در بافت جامه و افزایش مرغوبیت آن، در آذین و زردوزی بر گلدوزیهای آن نیز دارای نوآوریهای ویژه‌ای شد و زیبایی‌های منحصر به فردی را در این زمینه به دست آورد.

ترقی و پیشرفت این هنر موجب شد که از این پس، جامه از نظر استحکام و زیبایی در جایگاه والایی قرار گیرد. این وضعیت در نتیجه قدرت و مهارت صنعتگران آن بوده که این هنر را همواره با ارث بردن از پدران خویش ادامه داده و نسلی پس از نسل دیگر در این زمینه فعالیت نمودند؛ زیرا این گروه در آغاز سنین جوانی، آن هنگام که سنّ هر یک از آنان از سیزده سالگی تجاوز نکرده بود، قدم در آموزش این هنر گذارده و در طول دوران زندگی خویش، که گاه به هشتاد و حتی به نود سال می‌رسید، همچنان در این هنر فعالیت و کوشش می‌کنند که در این میان همواره با افزایش سن و تجربه آنان، هنر آذینی و خلّاقیت آنان نیز افزایش می‌یافت. دستان این صنعت‌گران همانند دستگاه میکانیکی منظمی حرکت می‌کرد تا آنجا که چشم بینندگان را در هنگام کار به حیرت وا می‌داشت.

متأسفانه هم‌اکنون آن صنعت‌گران ماهر و آن دستان هنرآفرین از میان رفته‌اند؛ زیرا گروهی از آنان ندای حق را لیک گفته‌اند و گروهی دیگر به علت کهنولت سن از کار

ص: ۸۹

افتاده‌اند. هم‌اکنون از آن نسل، حاج محمد سلیمان خلف ۹۰ ساله و حاج یوسف اسماعیل اصیل ۷۵ ساله را می‌توان نام برد. (؟؟؟) به دو عکس شماره ۲ و ۳ نظر افکنید).

ویژگی مصر در ساخت و تهیه جامه کعبه معظمه، تأثیر بسزایی در پیشرفت هنر زردوزی و آذین به وسیله تارهای نقره و طلا در آن گذاشت؛ به طوری که این هنر تنها در آذین‌بندی جامه گلدوزی‌های آن منحصر نگردیده بلکه کارگاه جامه‌بافی در مصر اقدام به کارهای هنری و زردوزیهای گوناگون دیگری نمود.

در این میان می‌توان به زردوزی‌های لباسهای تشریفاتی در مناسبات و جشن‌های رسمی برای افرادی که رتبه پاشایی و دیگر مناصب ارتشی و نیز مردان سیاسی و رجال دینی (۱) را دارا بودند، اشاره کرد؛ همچنانکه این گروه به زردوزی بر روی پرچم‌ها و نشان‌ها و رتبه‌های لباس مردان ارتش و پلیس نیز اقدام می‌کردند و در کنار آن همچنین آثار هنری و زیبایی بر روی چهارچوب‌ها و ضریح‌های اولیاءالله و صالحین به وجود آوردند و نیز شاهد تابلوهای اسلامی و تابلوهای هنری فراوان دیگری از آنان هستیم.

گفتنی است که در این زمینه، در برخی از کشورهای اسلامی، به ویژه در هند و پاکستان نوآوری‌های خاصی عرضه شده، لیکن می‌توان اذعان کرد که زردوزی و آذین مصر از اصالت و ویژگی خاصی برخوردار بود؛ زیرا آذین جامه کعبه معظمه به علت قرار گرفتن آن در طول سال در معرض تابش اشعه سوزان خورشید و نیز هوا و باران‌های آن، نیاز به عنایت و کوشش ویژه‌ای داشته و همواره صنعت گران و هنرآفرینان جامه، در این زمینه از هیچ کوششی درباره استحکام و مقاومت آن در برابر عوامل طبیعی یادشده به همراه دقت در زیبایی آن، دریغ نمی‌کردند.

بنابراین، جامه یادشده جدا از زیبایی و جمال آن، علی‌رغم آنکه در برابر عوامل آب و هوایی گوناگونی که در طول سال بر آن تأثیر گزارده، همچنان پایدار و مستحکم باقی می‌ماند. این وضع را می‌توان در زردوزیها و آذین جامه اخیر، که در سال ۱۳۸۱ ه. از جده بازگردانیده شده و هم‌اکنون در کارگاه جامه‌بافی در «خَرْنُقُش» در معرض دید همگان قرار دارد، ملاحظه کرد.

در اینجا آنچه که لازم به یادآوری است این است که در ضمن بررسی تاریخی از جامه کعبه مشرفه، برای ما روشن شد که در دوران‌های گذشته و قدیم، کعبه گاه دو یا سه

۱- تمامی رتبه‌ها و درجه‌های یادشده پس از انقلاب ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲ م. برجیده شد.

ص: ۹۰

بار در سال به وسیله جامه پوشانیده می‌شد، سپس بعد از قرن ششم هجری این کار تنها یک بار در سال، آن هم در پگاه روز نحر (عید قربان) صورت می‌پذیرفته است. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد پارچه‌هایی که از آن برای کعبه جامه تهیه می‌نموده‌اند ضخامت و در نتیجه استحکام کافی نداشته است؛ به طوری که جامه‌های یادشده کمتر از یکسال بر روی کعبه باقی مانده است. لیکن پس از پیشرفت صنعت پارچه‌بافی، جامه‌های کعبه از ضخامت و قدرت و استحکام ویژه‌ای برخوردار گردید تا آنجا که این جامه‌ها در طول سال همچنان بدون هیچگونه آسیبی بر روی کعبه باقی می‌ماند. این نکته به ویژه پس از بوجود آمدن موقوفه یادشده در مصر، تأثیر بسزایی در مرغوبیت و ضخامت پارچه جامه گذارد. محمد طاهر کردی می‌گوید:

«هنگامی که مصر ویژگی تهیه جامه بر روی کعبه را به خود اختصاص داد و از آن پس، جامه را در هر سال به این دیار گسیل می‌نمود، جامه از زیبایی و قدرت کافی برخوردار گردید تا آنجا که ترقی و پیشرفت علوم و دانش فنی در مصر و نیز به وجود آمدن هنر آفرینی‌های نوین در خط عربی و هنر آذین و نقاشی در این کشور، همگی تأثیر فراوانی بر زیباسازی و آذین‌بندی جامه و پرده در کعبه گذاشته تا آنکه هم‌اکنون در بهترین آراستگی و زیبایی قرار گرفته است.» (۱) در اینجا پس از آن که فشرده‌ای درباره ویژگی مصر از نظر تاریخی و هنری نسبت به جامه کعبه در طول تاریخ را برای شما آوردیم، سخنی از پیشرفت صنعت جامه کعبه در مصر را به همراه کارگاه‌های جامه‌بافی آن، که شامل کارگاه جامه‌بافی کعبه در «خرنفش» و چگونگی کار در آن و نیز از کیفیت مواد اولیه آن، برای شما سخن گفته، سپس با توضیح هزینه‌های بافت جامه کعبه، این بخش را به پایان می‌بریم، از آن پس بخش بعدی سخن را به بررسی درباره قطعه‌ها و اندازه‌های جامه‌ای که از مصر به کعبه مکرمه ارسال می‌گردید، اختصاص خواهیم داد.

کارگاه‌های جامه‌بافی کعبه مکرمه در طول تاریخ

از دوران جاهلیت، همواره مصر به صنعت پارچه‌بافی نیکو، که در آن هنگام معروف به قباطی بود، شهرت داشته است؛ به طوری که در عصر جاهلیت و نیز در دوران

ص: ۹۱

اسلام، کعبه مشرفه همواره به وسیله قباطی پوشانیده می‌شده است. در آن هنگام بهترین پارچه قباطی همانا بافته‌های قباطی تیسسی بود که در شهر «تیس» بافته می‌شد. بدین سبب بود که خلفای عباسی همواره فرمان می‌دادند جامه کعبه را از قباطی دست ساخته شهر تیس آماده سازند. بنابراین، در نوشته‌های تاریخ‌نگاران همواره شهر تیس را بعنوان جایگاهی برای ساختن جامه کعبه مکرمه می‌شناسیم. (۱) همچنانکه به همین منظور همواره خلفا، لباس های تشریفاتی و گرانبه‌قیمت خویش را از این نوع پارچه‌ها انتخاب می‌کردند.

شهر تیس در آن هنگام در نزدیکی شهر دمیاط کنونی بوده است.

مقریزی در کتاب «خطط» خویش در این باره چنین می‌نویسد:

«... شهری از سرزمین مصر بوده که در میانه آب قرار داشته است ... مردمان آن را افرادی خوش‌برخورد و ثروتمند تشکیل می‌داد که بیشتر آنان شغل بافندگی را برای خود برگزیده بودند. در این شهر لباس های معروف به «شروب» را که در دنیا بی‌نظیر بوده نیز می‌بافته‌اند. همچنین لباس های خلفا که موسوم به «بُیْدنه» بوده و بیشتر تار و پود آن از طلا بود، در این شهر بافته می‌شد؛ به طوری که لباس های یادشده هر کدام تا حدود یک هزار دینار ارزش داشت. و نیز در دنیای آن روز لباس کتانی عاری از تارهای زیور شده به طلا- تنها از نوع کتان های تیس و دمیاط بود که دارای ارزشی به مقدار یکصد دینار بود ... همچنین این شهر ویژگی خاصی نسبت به تهیه لباس های توانگران و بازرگانان سرشناس داشت که در این میان نیز جامه کعبه در آن بافته می‌شد ...» (۲)

شهر تیس همچنان رو به پیشرفت و ترقی بود تا اینکه به فرمان «ملک محمد بن عادل ایوبی» در سال ۶۲۴ هجری ویران شد. این دستور بدانجهت بود که فرنگیان بارها بدان هجوم آورده و آن را به ویرانی کشانده بودند. در پس آن اموال فراوانی برای تجدید ساختمان شهر یادشده بکار می‌رفت. (۳) از دیگر مکان هایی که جامه کعبه مصری، در آنجا بافته می‌شد، می‌توان دو شهر «شطا» و «تونه» را نام برد. دو شهر یادشده از سرزمینهای تابع شهر تیس به شمار می‌آمدند. در این دو منطقه، صنعت قباطی همانند تیس بافته می‌شد. پیش از این به هنگام سخن از بافت جامه در دوران عباسی از آن یاد کردیم. (۴)

۱- به بخش جامه در دوران عباسی مراجعه نمایید.

۲- مقریزی، الخطط، ج ۱، صص ۳۲۹ و ۳۳۱ و ۳۳۸. همچنین نک: علی پاشا مبارک؛ الخطط التوفیقیه، چاپ اول، بلاق ۱۳۰۴ ه. ج ۱، صص ۴۴ و ۴۶

۳- مقریزی، الخطط، ج ۱، صص ۳۳۷، ۳۳۸ و ۳۳۹ و نیز نک: علی پاشا مبارک الخطط التوفیقیه، ج ۱، صص ۴۹-۴۴

۴- مقریزی: الخطط، ج ۱، صص ۳۳۹، ۴۲۲

ص: ۹۲

صنعت جامه کعبه در پاره‌ای از اوقات به حرم حسینی (۱) انتقال می‌یافت. این مطلب در اوایل دوران ممالیک صورت پذیرفت. قلقشندی (متوفای سال ۸۲۱ ه.ق) می‌گوید:

«اما ساختن جامه کعبه در دوران های نخستین، تنها ویژه خلفا بود ... سپس ساختن آن در اختیار پادشاهان سرزمین مصر قرار گرفت که آنان همه ساله جامه را تهیه و آماده می‌ساختند، که تاکنون به همین منوال باقی مانده است.

لازم به تذکر است که در این میان، گاه بر اثر استبداد و قدرت پادشاهان یمن، این امر در اختیار آنان قرار می‌گرفت. این جامه در قاهره و در حرم حسینی بافته می‌شد.

جامه یادشده از ابریشم سیاهی بود که با گلدوزیها و نوشته‌های سفید در متن آن آیه: *انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيَّكَهُ ...* به چشم می‌خورد.

در پایان دولت ظاهریه برقوق، نوشته‌ها به رنگ زرد آذین شده به طلا تغییر یافت. این جامه، دارای ناظر مستقل و جداگانه‌ای بود که دهکده بیسوس از توابع قاهره وقف آن شده بود و عایدات آن صرف تهیه جامه یادشده می‌گردید. (۲) از گفته‌های قلقشندی می‌توان چنین نتیجه گرفت که جامه در ربیع اول از قرن نهم هجری در حرم حسینی بافته می‌شد. همچنانکه واضح می‌گردد مصر پس از خلفای بنی عباس و بزرگی بافتن جامه را به خود اختصاص داد و از آن پس پیشرفت‌های هنری فراوانی در این زمینه به دست آورد تا آنجا که گلدوزی های طلایی بر روی آن به وجود می‌آورد.

از جایگاه های دیگری که می‌توان به عنوان کارگاه جامه کعبه مکرمه نام برد، قصر ابلق در قلعه (۳) می‌باشد. البته نمی‌توان دقیقاً زمان انتقال صنعت جامه بدین قصر را مشخص کرد اما از سخن مقریزی چنین فهمیده می‌شود که این قصر در سال ۷۱۳ ه. به وسیله ملک «ناصر محمدبن قلاوون» بنا گردیده و نامبرده از آن به عنوان مرکز حکومتی در بیشتر روزهای هفته استفاده می‌کرده است. بنا به گفته مقریزی این انتقال ظاهراً در دوران او صورت گرفته است (متوفای سال ۸۴۶ ه.ق).

همچنین از گفته‌های ابن ایاس (۴) به هنگام برگزاری مراسم جشن جامه کعبه در سال ۹۲۳ ه. که نخستین جامه ارسالی به مکه در دوران عثمانی بود و از بردن جامه به قلعه نزد

۱- منظور بارگاه رأس الحسین در قاهره می‌باشد، «مترجم».

۲- صبح الأعشی، ج ۴، ص ۵۷

۳- قصر ابلق، کاخ ساخته ناصر محمدبن قلاوون در سال ۷۱۳ ه. بوده است. وی این کاخ را به وسیله سنگ‌های سیاه و زرد بنا کرد که به همین مناسبت ابلق خوانده شد. این کاخ همانند قصر ابلق دمشق ساخته «ظاهر بیبرس» بنا گردید. نامبرده نخستین فردی است که ساختمان رنگین از دو نوع سنگ، سفید و زرد و یا سیاه و زرد را به مصر آوردند و سپس ناصر از او تقلید کرد. مقریزی در خطط خود در این باره چنین می‌گوید: «این قصر مشرف بر اصطبل بوده که به وسیله ملک ناصر محمدبن قلاوون در شعبان سال هفتصد و سیزده آغاز گردید و در سال هفتصد و چهارده به پایان رسید ... عادت این چنین بود که سلطان تمامی روزهای هفته، به استثنای دوشنبه و پنجشنبه را در این کاخ جلوس می‌کرد و به خدمت مشغول می‌گردید و دو روز یاد شده را در «دارالعدل» به سر می‌برد. سلطان از کاخ های جانبی بدین کاخ وارد می‌شد و گاه در صدر ایوان این کاخ که مسلط بر اصطبل بود جلوس می‌کرد و گاه خود بر زمین نشسته و امرا و فرمانروایان همگی در حال ایستاده در اطراف او فرمان‌ها را دریافت می‌داشتند. این کاخ در آمدهایی داشت که بیشتر آنها از میان رفته و هم‌اکنون تنها آثاری از این کاخ باقی مانده است ...» نک: مقریزی، الخطط، ج ۳،

صص ۴۱ و ۴۲

۴- ابن ایاس، بدائع الزهور، ج ۵، صص ۲۱۲ و ۲۱۳

ص: ۹۳

نایب السلطنه «خایربک» چنین فهمیده می‌شود که صنعت جامه‌بافی برای کعبه، در آغاز دوران عثمانی به قلعه منتقل نگردیده بود. نخستین بار جبرتی به هنگام سخن درباره جامه کعبه، در سال ۱۲۱۳ ه. که در خانه «مصطفی کتخدا» (که برخلاف معمول بوده؛ زیرا همیشه در قلعه بافته می‌شده است (۱)) بافته شده، یاد کرده است چون در آن هنگام مصر از سوی نیروهای فرانسوی به اشغال درآمده بود و در نتیجه در آن سال نتوانست جامه کعبه معظمه را به مکه ارسال نماید؛ زیرا مصطفی بک کتخدا که امیرالحاج مصر در آن موسم بود، به تهمت قیام بر ضد فرانسویان، همچنانکه پیش از این یاد کردیم، دستگیر و زندانی شد. در این هنگام سیداسماعیل خشاب یکی از سرشناسان مصر، ناگزیر عهده‌دار جامه کعبه گردید و بدین منظور آن را به خانه «ایوب جاویش» در همسایگی مقام حضرت زینب علیها السلام منتقل کرد و آن را در این مکان به اتمام رسانیدند.

در سال ۱۲۱۹ ه. کارگاه جامه‌بافی به «بیت‌الملا» در خیابان «المقاصیص» انتقال یافت که در این هنگام «سید احمد محروقی» عهده‌دار ساختن جامه کعبه آن سال گردید.

جبرتی در این باره می‌گوید: «در این ماه (رجب سال ۱۲۱۹ ه. ساختن جامه کعبه به وسیله سید احمد محروقی آغاز گردید که بدین مناسبت نامبرده عهده‌دار آن شد و این کار را در «بیت‌الملا» در خیابان مقصیص آغاز کردند.» (۲) آن‌گاه که محمد علی پاشا حکومت مصر را در سال ۱۲۲۰ ه. به دست گرفت مجدداً کارگاه جامه‌بافی کعبه مکرمه به «قلعه» بازگردانده شد. این وضع همچنان ادامه داشت تا اینکه این صنعت به کارگاه دیگری واقع در «خَرْنَفَش» قاهره بنام کارگاه خَرْنَفَش (۳) انتقال یافت. تا اینکه پس از مدتی به اداره جامه کعبه سپس به «دار الکسوة الشریفه» معروف گردید. جامه کعبه از آن پس، تا سال ۱۳۸۲ ه.

یعنی تا آن هنگام که مصر از ارسال آن خودداری کرد، در این کارگاه ساخته می‌شد.

کارگاه جامه کعبه در خَرْنَفَش

این خانه در واقع از اداره بزرگی که معروف به «اداره خرنفش» بود، تشکیل می‌شد.

والی مصر محمدعلی در سال ۱۲۳۲ ه. خانه یادشده را در خیابان مسیحیان که معروف به «خمیس العدس» بود، بنا کرد. نامبرده این خانه را به اشاره برخی از مسیحیان فرنگی مقیم مصر در این دوره به وجود آورد تا اینکه خود به صورت محوری برای کارها و

۱- جبرتی، عجائب الآثار، ج ۵، ص ۲۸

۲- جبرتی، عجائب الآثار، ج ۶، ص ۱۸۷؛ بیت الملامان دارالملائی معروف است که این خانه به وسیله امیر «بیرس حاجب» یکی از امیران ملک ناصر محمدبن قلاوون، بنا نهاده شد. امیر یاد شده در سال ۷۴۲ ه. وفات یافت. علی مبارک پاشا این خانه را این گونه توصیف می‌کند: «... دارای ورودی وسیعی بوده که سقف آن بسیار بلند می‌باشد. این خانه همچنین دارای ورودی‌ها و اتاق‌های متعدد دیگری نیز می‌باشد ... هنگامیکه این خانه در وقف ملا- در آمد به «دارالملا» معروف گردید و تاکنون نیز به همین اسم

نامبردار است.» الخَطُّ التَّوْفِیْقِیَّة، ج ۲، صص ۲۱ و ۲۲

۳- جبرتی، عجائب الآثار، ج ۷، صص ۲۸۹، ۴۱۳ و ۴۳۴

ص: ۹۴

صنعت‌های گوناگون در آمد و خارجیان متخصص در فنون مختلف به هنگام ورود به این سرزمین رو به سوی آن آوردند؛ به عبارت دیگر، محمدعلی در نظر داشت این کارگاه را همانند دیگر کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی که در این دیار برای خدمت به ارتش مصری بنا کرده بود، مهیا سازد.

جبرتی به هنگام سخن درباره حوادث ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۳۳ ه. از این کارگاه و تجهیزات گوناگونی که در آن وجود داشته می‌نویسد:

«... ساختمان گسترده‌ای است که بنای آن را از سال گذشته آغاز کرده‌اند، آنان مدتی را به ساختن دستگاه‌های میکانیکی و مادر در آن گذرانیده‌اند که پس از آن با دستگاه‌های یادشده وسایلی از قبیل سندان‌ها و دستگاه‌های برش آهن و دندان‌های فلزی واژه‌ها و چسب‌ها و جز اینها را در آن ساختند. در این ساختمان برای هر حرفه و صنعتی، جایگاه ویژه‌ای به وجود آورده‌اند که در بخش‌های یادشده هر کدام با توجه به فعالیت خود، صنعتی را ارائه می‌نمود. این بخش‌ها شامل نوارهای لغزنده و قرقره‌ها و دستگاه‌های میکانیکی خاصی بوده که در آن صنعت پنبه و انواع گوناگون ابریشم و پارچه و نیز پارچه‌های زربفت و نازک ساخته می‌شد». (۱) طبیعی است که بافت جامه کعبه- به بخشی که در آن صنعت پنبه و ابریشم و پارچه‌های زربفت فعالیت داشت- انتقال یافت. هنگامیکه صنعت‌های گوناگونی که در آن بخش فعالیت داشتند، متوقف گردید، تمامی این بخش تنها به فعالیت در مورد جامه‌بافی کعبه مکرمه اختصاص یافت که این مدت به بیش از یکصدوسی سال ادامه یافت. علی مبارک پاشا- پس از آنکه گفته جبرتی درباره این اداره را نقل کرده- می‌گوید:

«این سازمان تاکنون همچنان فعالیت داشته (در زمان خود) و مسئولیت آن را شخصی بنام «میری» به عهده دارد لیکن تمامی بخش‌های صنعتی گوناگون آن همانند صنعت‌های دیگر، از میان رفته و هم‌اکنون تنها کارگاه جامه کعبه مکرمه- که خداوند آن را معظم بدارد- در آن به فعالیت ادامه می‌دهد.» (۲) از این پس نام «مصلحة الكسوة الشریفه» (۳) بر آن نهاده شد که این اداره تابعی از

۱- جبرتی: عجائب الآثار ... ج ۷، ص ۴۳۴

۲- علی مبارک، الخطط التوفیقیه، ج ۳، ص ۲۷

۳- اداره جامه شریفه.

ص: ۹۵

وزارت دارایی (/ مالیه) مصر به شمار می‌آمد. این وضع تا سال ۱۳۳۷ ه. / ۱۹۱۹ م.

همچنان باقی بود که پس از آن به وزارت کشور (/ داخلیه) منضم گردید و تا سال ۱۳۷۲ ه. / ۱۹۵۳ م. باقی بود که در این سال نام آن به «دارالکسوة الشریفه» تغییر یافت. از این پس کارگاه یاد شده بخشی از وزارت اوقاف مصر گردید و تاکنون نیز علی‌رغم متوقف ساختن جامه کعبه از سال ۱۳۸۲ ه. همچنان بخشی از توابع وزارت اوقاف مصر به شمار می‌آید. (۱) گفتنی است که در این کارگاه، کلیه بخش‌هایی که صنعت جامه کعبه بدان نیازمند بود- از قبیل رسیدن و رنگرزی و پارچه‌بافی دستی سپس آرایش و زینت آن به وسیله تارهای زربفت به دست صنعتگران و هنرمندان مصری ویژه این کار- وجود داشت که این هنرمندان همواره به طور وراثتی هنر خویش را از خود به فرزندانشان انتقال می‌دادند.

همچنین در این کارگاه، تارهای نقره‌ای مطلقاً نیز تهیه می‌شد که بدین منظور در بخشی نقره را بصورت تارهای نازکی در آورده و سپس به وسیله آب طلا آنها را می‌پوشانیدند.

که از این پس هنرمندان در بخش آرایش با این تارها، جامه کعبه مکرمه را با اینگونه تارها زینت و آرایش می‌دادند. این هنر در طی چندین مرحله به انجام می‌رسید که در پس آن خط‌نگاران و خوشنویسان زبردست به نوشتن آیاتی از قرآن کریم بر آن پرداخته و نیز شکل‌های هندسی زیبایی را با نگین‌دوزیها بر قطعه‌های جامه به وجود می‌آوردند. از آن پس نوشته‌ها و شکل‌ها را به وسیله موادی بر جامه، تثبیت کرده سپس خطوط و شکل‌های یادشده به وسیله نخ‌های ویژه‌ای که بر روی آنها دوخته می‌شد، به طرز زیبایی برجسته شده و در پایان، هنرمندان بوسیله تارهای نقره‌ای مطلقاً روی تمامی آن خطوط و شکل‌ها را تزئین و آرایش می‌نمودند که در خاتمه کار این بخش دارای زیبایی و جلای خاصی می‌گردید و چشم هر بیننده را به خود جلب می‌کرد.

این کارگاه مدت‌ها همچنان در بخش‌های گوناگون خود، نسبت به تهیه و بافت و آرایش جامه کعبه مکرمه، فعالیت داشت تا اینکه برای نخستین بار به علت بروز اختلافات سیاسی میان مصر و دولت عربستان سعودی، در سال ۱۳۴۴ ه. ق. ادامه یافت و در این سال بود که پس از رفع مشکلات میان دو کشور، کارگاه یادشده باردیگر کار خود را از سرگرفت لیکن این بار تنها به بخش زینت و آرایش جامه پرداخت؛ زیرا در این

۱- طبق اسناد و دفاتر «دارالکسوة الشریفه» در قاهره که در آن به طور خلاصه از چگونگی کار و پیشرفت هنری و عملی ساختن جامه کعبه از روزی که در آن آغاز به کار گردید، سخن رفته است. مؤلف، خود از این کارگاه واقع در خرنفش قاهره چندین بار دیدن کرده و بر دفاتر و اسناد موجود در آن اطلاع یافته همچنانکه از این اسناد و برگه‌ها، عکس‌هایی بعنوان سند تهیه کرده است و نیز مؤلف قطعه‌های جامه کعبه را که در سال ۱۳۸۱ ه. به مصر باز گردانیده شده، مشاهده کرده و از برخی قطعه‌های آنان عکس نیز گرفته است. نامبرده از بخش بافت جامه‌های زربفت و ابریشمی در آن به هنگام کار دیدن کرده و عکس‌های متعددی از چگونگی کار در این بخش و نیز از ساختمان آن گرفته است.

ص: ۹۶

تصاویر

ص: ۹۷

تصاویر

ص: ۹۸

هنگام شرکت ریسندگی و بافندگی «المحلۃ الکبری» و پس از آن شرکت «مصر حلوان» عملیات آماده سازی پشم و رنگرزی و ریسیدن پارچه‌های مرغوب جامه را به وسیله دستگاه های میکانیکی پیشرفته و نوین، آنهم با دقت و سرعت انجام می‌دادند و پارچه مورد نیاز جامه کعبه را مهیا می‌ساختند. آنچه که در این میان گفتنی است اینکه در فاصله توقف ارسال جامه کعبه به مدت ده سال (۱۳۴۴ - ۱۳۵۵ ه.ق) دولت مصر بخشی را جهت آموزش و تعلیم هنر آرایش و زربفت بوجود آورد که در نتیجه آن، هنرمندان زبردست و ماهر فراوانی تعلیم دیدند.

در سال ۱۳۴۷ ه.ق / ۱۹۲۸ م. کارگران شاغل در این کارگاه به ۵۹ نفر می‌رسید که اضافه بر آن سه ناظر و نیز شخصی بعنوان بسته‌بند و ریسی بر تمامی افراد یادشده که بدان «استاد باشی» می‌گفتند، وجود داشت. این شخص در سال ۱۳۹۰ ه.ق / ۱۹۶۸ م. پس از گذراندن عمری بیش از نود سال درگذشت. نامبرده در سال ۱۳۸۸ ه.ق / ۱۳۶۸ م. همانند یک جوان مشغول به کار بود و این وضعیت را تا اواخر زندگی خود ادامه داد. این کارگاه آنگاه که فعالیت خود را تنها در بخش آرایش و زربفت جامه ادامه داد، کم‌کم از تعداد کارگزارانش کاسته شد؛ به طوری که در سال ۱۳۸۱ ه.ق / ۱۹۶۲ م. (۱) جامه‌بافی کعبه متوقف گردید. از این پس بود که تعداد هنرمندان یادشده به شکل محسوسی رو به کاهش گذارد و این هنر زیبا (آرایش و زینت به وسیله تارهای نقره‌ای مطلقاً) رو به سستی گذاشت تا آنجا که هم‌اکنون در این کارگاه تنها شش نفر باقی مانده نسل هنرمندان زبردست گذشته مشغول به کار هستند و متأسفانه هم‌اکنون این هنر رو به انقراض و فراموشی گام برمی‌دارد.

هم‌اکنون افراد یادشده تنها به ساختن و تهیه پرده‌های گوناگونی ویژه مرقد اولیا و بزرگان و نیز ساختن برخی تابلوهای اسلامی فعالیت می‌نمایند.

نظام کار در کارگاه جامه‌بافی

کارگران فنی شاغل در کارگاه جامه‌بافی، هیچگاه به صورت ثابت و دائمی در این کارگاه به کار خویش ادامه نمی‌دادند بلکه این گروه همواره تابع وزارتخانه‌ای بودند که کارگاه زیر نظر آن به انجام وظیفه مشغول بود. بنابراین، کارگران تابع قراردادی بودند که

۱- برگرفته از اسناد و دفاتر «دار الکسوه الشریفه» در قاهره.

ص: ۹۹

در آغاز هر سال از سوی وزارت خانه‌مورد نظر، با کارگاه قرارداد می‌بست. در این صورت دوزنده جامه از سوی وزارت، متعهد می‌گردید که پارچه‌های جامه کعبه را با توجه به اندازه‌های تعیین شده، جدا کرده و سپس به همراه قرار دادن آستر، همگی را بدوزد. در این تعهد، دوختن و آماده کردن پرده در کعبه و پرده «باب التوبه» نیز همراه بود. همچنین در آن نوع پارچه و رنگ آن و نیز کیفیت دوخت و نوع آستر و رنگهای آن مشخص می‌گردید.

در این میان دوزنده جامه، بکاربردن تمامی مواد اولیه و ضروری تهیه جامه کعبه را، بنابر مصلحت و اقتضای جامه، به عهده می‌گرفت. همچنانکه نامبرده موظف بود کمربندهای هشتگانه آذین شده به تارهای نقره‌ای و طلایی را بر جامه بدوزد. علاوه بر این، نامبرده متعهد می‌شد در زمانی که از پیش تعیین می‌گردید، مجموع کارهای جامه‌دوزی را به پایان رساند و جامه را پیش از موعد مقرر برای حرکت، تحویل دهد و اگر وزارتخانه مشاهده نماید که کار جامه‌دوزی در زمان تعیین شده به پایان نمی‌رسد، خود حق تعیین افرادی را برای تسریع در اتمام کار، دارد. و سرانجام هزینه این افراد از دستمزد تعیین شده در آغاز، از متعهد کسر می‌گردید.

در تعهد نامه یادشده، میزان حقوق این کار نیز تعیین می‌شد که نیمی از آن را به هنگام پایان نیمه کار و نیمه بعد را در پایان کلیه کارها پرداخت می‌نمود. (۱) اما نسبت به کارهای آرایش و تزئین جامه بوسیله تارهای نقره‌ای مطلقاً، همواره وزارتخانه پس از بررسی دستمزد هر مثقال از تارها (مثقال یک درهم و نیم و به عبارتی ۴/۶۸ گرم به شمار می‌آید) با کارگران فنی جامه ارتباط برقرار کرده و قرارداد سالیانه‌ای را منعقد می‌نمود.

لازم به تذکر است که میانگین کار هر کارگر حدود دو مثقال در روز بود.

این قرارداد میان نماینده وزارتتی که کارگاه جامه زیر نظر آن فعالیت نموده از سویی و کارگران بخش یادشده از سوی دیگر منعقد می‌گردید که در این میان کارگران وظایف محوله را به عهده می‌گرفتند. این عقده‌نامه معمولاً دارای سیزده بند بود که مضمون تمامی بندهای آن تعهداتی است که کارگران برای به انجام رسانیدن کار خویش به صورت مطلوب و نیکو، آورده شده است. همچنانکه در بندهای ویژه آن نسبت به زمان پایان بردن کار و یا تأخیر آن نسبت به زمان تعیین گردیده، خصوصیات و مواردی را متذکر گردیده است. (۲)

۱- اسناد و مدارک «دار الکسوه» در قاهره:

صورت تعهدنامه دوزنده جامه که شامل بریدن و دوختن و آستر کردن جامه کعبه در سال ۱۳۶۲ ه. / ۱۹۴۲ م. می‌شد؟؟؟؟

۲- نظر به اینکه اینجانب خصوصیت ویژه‌ای را در بندهای این قرارداد ملاحظه کردم، بنابراین از ترجمه آن خودداری نمودم، «مترجم».

ص: ۱۰۰

جامه کعبه و مواد اولیه آن

مواد اولیه‌ای که همه ساله برای بافتن جامه کعبه خریداری می‌شد، از این قرار بود:

- ۷۸۵ متر پارچه ابریشم سیاه رنگ که سرتاسر زمینه آن، نوشته‌هایی به صورت بافته داشت.

- ۱۰۰ متر پارچه ابریشم طبیعی سیاه ساده که ویژه کمربندها و پرده‌ها می‌باشد.

- ۱۳۴۱۴ مثقال از تارهای نقره‌ای سفید و تارهای نقره‌ای مطلقاً، (۶۲ / ۷۷۱ کیلوگرم) که در این میان (۱۰۴۴۲) مثقال از تارهای مطلقاً،

و (۲۹۷۲) مثقال نقره می‌باشد.

- ۴ کیلو ابریشم سیاه به صورت مفتول (برای دوختن جامه کعبه مکرمه).

- ۴ کیلو چرم (ویژه دستگیره‌های جامه کعبه).

- ۳۰ متر پارچه ابریشم مصنوعی طلایی (ویژه آستر).

- تعداد شش عدد دکمه نقره‌ای مطلقاً به مقدار یکصد گرم (ویژه پرده در کعبه).

- ۳ باکو دوباره.

- ۹۶۰ متر چلوار سفید (سی و دو قطعه سی متری) ویژه آستر جامه.

- ۹۰ متر پارچه کتان ویژه آستر کمربندها و پرده‌های گلدوزی شده.

- ۵ کلاف ریسمان پنبه‌ای صیادی (۳ کلاف ۶ / ۵۰ و ۲ کلاف ۹ / ۵۰) برای استوار کردن گلدوزی‌ها.

- ۳ کلاف نخ کتان خام شماره ۲۰ شکری ویژه درج نوشته‌ها و نقش و نگارها.

- ۵ صندوق چوبی ویژه حمل جامه.

- ۵ کیلو شمع اسکندری برای موم اندود کردن نخ و کتان.

- ۴ دوجین قرقره نخ کتانی برای استوار کردن بخش‌های درج شده.

- یک کیلو زنجبیل ویژه جوهر نوشته‌ها بر پارچه.

- یک کیلو صمغ عربی برای تثبیت جوهر.

- ۵ متر پارچه ابریشم طبیعی سبز ویژه پرده‌ها و کمربندها.

- ۲ عدد دیگ که درون آنها به اندازه ۵۸ کیلوگرم گلاب جهت شست و شوی کعبه مکرمه قرار داده می‌شد.

ص: ۱۰۱

لازم به یادآوری است که مصر در دوران اخیر و پیش از توقف ارسال جامه در سال ۱۳۸۱ ه. / ۱۹۶۲ م. همواره از مواد اولیه یاد شده برای ساختن و مهیامودن جامه کعبه استفاده می‌نمود.

هزینه‌های جامه شریفه کعبه

در اینجا نمی‌توان برآورد معینی از هزینه‌های جامه کعبه نمود؛ زیرا جامه کعبه در طول تاریخ هیچگاه به یک صورت نبود و با گذشت زمان- همچنانکه تغییراتی در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم به وجود می‌آمد- جامه نیز این تحولات وجود داشت و نسبت به هر دوران، صنعت و آذین‌بندی آن رو به تغییر و ترقی بوده است.

در این میان با پیشرفت صنعت بافت و بهینه شدن آن و نیز ابداع روش جدید زردوزی بر پارچه‌ها و سپس تغییر مواد اولیه این کار؛ یعنی جایگزینی تارهای نقره‌ای مطلقاً به جای نخ‌های ابریشم در زردوزیها، همگی موجب آن می‌گردید که هزینه‌های تهیه و ساخت جامه روز به روز افزایش یابد. از سوی دیگر، کلیه منابعی که درباره جامه کعبه سخن به میان آورده، هیچگاه از هزینه‌های آنها یاد نکرده است و این بدان جهت است که معمولاً نیک‌مردان از پادشاهان و امرا و سلاطین، آن را در راه رضای پروردگار مهیا ساخته و به سوی کعبه مکرمه ارسال می‌داشتند. بنابراین، نیازی به ذکر هزینه‌های آن و یا تعیین مقدار آن نبوده‌اند.

کهن‌ترین سندی که هزینه‌های ساختن و پرداختن جامه کعبه را آورده و می‌تواند راهنمای ما باشد، همان وقف نامه‌ای است که از سوی سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۴۷ ه. نسبت به وقف ده دهکده مصری بر جامه کعبه معظمه قرار داده شده است.

طبق وقف نامه یادشده، هزینه‌ای معادل ۲۷۶۲۱۶ درهم نقره «آنچنانکه در سال‌های گذشته طبق عادت استفاده شده» در هر سال بوده است. پس از آن هیچیک از صنایع تاریخی در این باره سخنی به میان نیاورده است، لیکن در دوران جدید، آنگاه که برای ساختن جامه، جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته شد، از سوی وزارت دارایی (/مالیه) مبلغی بعنوان سقف هزینه، تعیین گردید. بنابراین، در سال ۱۳۱۸ ه. / ۱۹۰۱ م. هزینه جامه کعبه- طبق گزارشی که از سوی مدیر کارگاه جامه‌بافی «عبدالله بک فائق»- آمده است، مبلغ

ص: ۱۰۲

۴۱۴۳ جنیه (۱) مصری بوده است.

صورت هزینه‌های یادشده بدین شرح می‌باشد:

مبلغ (به جنیه) مورد هزینه شده

۵۰۴ حقوق رییس کارگاه جامه‌بافی ۳۰۰ جنیه و حقوق منشی و انباردار ۲۰۴ جنیه.

۱۲۹ حقوق سایر کارمندان

۳۵۱۰ هزینه‌های نقره‌ای مطلا و نیز هزینه دستمزد کارگران به همراه هزینه مراسم جشن ...

بدین ترتیب مجموع هزینه‌های یادشده برابر با ۴۱۴۳ جنیه می‌باشد. (۲) علاوه بر این، خزانه کاروان در آن سال (۱۳۱۸ هـ / ۱۹۰۱ م.)

جملگی بالغ بر ۲۶۲۱۴ ملیم ۱۸۸۹۳ جنیه گردیده بود. این مبلغ به خزانه‌دار کاروان که همه ساله به همراه کاروان محمل و جامه حرکت می‌کرد، تحویل داده می‌شد.

نامبرده طی مراسمی با تنظیم شهادت نامه‌ای شرعی و رسمی و در حضور وزیر دارایی (/ مالیه) و امیرالحاج و خود او و گروهی از صرافان و نیز صرافانی به نمایندگی از سوی وزارت مالیه و نماینده‌ای از سوی قاضی‌القضات مصر تشکیل می‌گردید، خزانه را در اختیار خویش قرار می‌داد.

خزانه کاروان در واقع شامل هزینه سه ماهه سفر همراهان کاروان و حقوق امیر مکه و سایر اشراف و دیگر عرب‌های ساکن مکه و دو تکیه مصری در مکه و مدینه و دیگر هزینه‌های ضروری همانند اجرت شتران و علوفه آنها بود. (۳) اما هزینه‌های کارگاه جامه‌بافی در سال ۱۳۲۵ هـ / ۱۹۰۸ م. برابر با مبلغ ۴۰۸۴ جنیه بود (۴) این مبلغ با در نظر گرفتن هزینه سال ۱۳۱۸ هـ. حدود ۵۹ جنیه کمتر شده بود. که به نظر می‌رسد در نتیجه تغییر قیمت‌های مواد اولیه کارگاه باشد. این هزینه‌ها در سال ۱۳۲۸ هـ. در سالی که خدیو عباس حلمی پاشا سفر حج گزارد- افزایش یافته بود و به ۴۵۵۰ جنیه مصری رسید.

ریز صورت این هزینه‌ها در جدول صفحه مقابل آمده است:

۱- جنیه مصری معادل یک لیره استرلینگ انگلیسی در آن دوران به شمار می‌آمده است، «مترجم».

۲- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۷

۳- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۶

۴- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۷

ص: ۱۰۳

مبلغ (به جنیه) مورد هزینه شده

۵۱۵ قیمت تارهای نقره‌ای و نیز تارهای نقره‌ای مطلقاً.

۱۶۶۴ حقوق کارگران زربفت کار، که تعداد آنان ۴۷ نفر بود.

۱۱۱۱ قیمت ابریشم و حقوق کارگران آن، که تعداد آنان به ۷۰ نفر می‌رسید.

۲۰۰ قیمت مواد اولیه از قبیل چلوار و آستری آن.

۱۵۰ هزینه برپایی مراسم جشن که همه ساله به هنگام حرکت کاروان جامه برپا می‌گردید.

۶۰ مؤذگانی که کارگران در روز پایان کار جامه دریافت می‌داشتند.

۸۵۰ حقوق خدمتگزاران و خدمه کارگاه جامه‌بافی مجموع هزینه‌های انجام شده در سال یادشده

خدایو عباس حلمی دوم پس از مراجعت از سرزمین‌های مقدس، فرمان به عنایت و توجه بیشتر نسبت به جامه کعبه مکرمه صادر نمود که میزان هزینه یادشده در سال‌های پسین، افزایش یافت. (۱) در آغاز جنگ جهانی اول و پس از آن به علت افزایش مواد اولیه و نیز بالا رفتن میزان دستمزد کارگران، این هزینه‌ها آنچنان بالا رفت که در سال ۱۳۴۰ هـ / ۱۹۹۲ م هزینه ساختن جامه کعبه بالغ بر ۱۰۳۲۲ جنیه مصری گردید. (۲) هنگامی که مصر در سال ۱۳۵۵ هـ / ۱۹۳۶ م. پس از توقف ده ساله، از ارسال جامه کعبه به علت حادثه محمل، تصمیم به تهیه و ارسال مجدد آن گرفت، هزینه‌ها آنچنان افزایش یافته بود که ناچار سازمان حج و گمرک که بخشی از وزارت کشور (/ داخلیه) به شمار می‌آمد، بخش نامه‌های نوینی مبنی بر افزایش هزینه سفر جامه کعبه و کاروان محمل به سرزمینهای حجاز را در سال ۱۹۳۶-۱۹۳۷ م / ۱۳۵۵-۱۳۵۶ هجری به مرحله اجرا درآورد که میزان هزینه تعیین شده، طبق آنچه که در دست ما است، مبلغی برابر با ۴۱۳۳۸ جنیه مصری بود. این مبلغ بعنوان هزینه سفر کاروان محمل و خزانه آن و نیز هزینه‌های اداری دیگر آن، به شمار می‌آمد. طبق اسناد یادشده اشاره‌ای به هزینه ساخت جامه کعبه در میان مبالغ پیشنهادی نوین، نشده است و این نشان دهنده آن است که گویا خانه کعبه در دوران توقف یادشده، در کارگاه جامه‌بافی آماده و مهیا می‌شده است.

۱- بتنونی، الرحلة الحجازیه، صص ۱۳۷ و ۱۳۸

۲- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۷

ص: ۱۰۴

پی نوشتها:

ص: ۱۰۷

گفتگو

طرح جایگزین شود.

گفتگوی صمیمانه

قسمت اول: نظری به آنچه بود

در کلن، آلمان، بتاريخ جمعه اول مهر ۱۳۷۹

محققان و فرهیختگان کشور با آثار، کتب و مقالات ارزشمند دانشمند محترم آقای سید محمّد باقر نجفی آشنایی دارند، در میان آثار متنوع و پرجاذبه ایشان، «مدینه‌شناسی» درخشش خاص دارد؛ زیرا پژوهش در این زمینه با عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او همراه بوده و مؤلف محترم نزدیک به بیست سال در بیابان‌ها و کوه‌ها و درّه‌های حجاز گشته و با تحویل رنجها و سختی‌های فراوان به دنبال دستیابی به حقایق تاریخ اسلام و آثار مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، هم اینک نیز هر گاه در ذهن خود آن خاطره‌های تلخ و شیرین را مرور می‌کند اشک از دیدگانش جاری می‌گردد.

وی از معدود فرهیختگانی است که تنها به گزارش تاریخ نویسان بسنده نکرده، بلکه با طی مسیر هجرت و حضور در مناطق مختلف شهر مدینه، توانسته است حقایق تاریخی را بر جغرافیای فعلی این مناطق منطبق سازد و از اماکن مهم و تاریخی و دینی تصویر برداری نموده، اثری به یادماندنی از خود بجای گذارد.

فصلنامه «میقات حج» ضمن تشکر از ایشان، توجه خوانندگان محترم را به این گفتگوی صمیمانه جلب می‌نماید:

: خواهشمند است قدری در زمینه شرح حال شخصی خود توضیح دهید تا خوانندگان محترم بیشتر با شخصیت جناب‌عالی آشنا شوند.

آقای نجفی: من یک ایرانی هستم، جز مشتی قیل و قال، شرح حالی ندارم. از هر جا که

ص: ۱۰۹

امکان یافتن فهمی را تحصیل کردم تا قلب خود را راست کنم.

در خرمشهر به دنیا آمدم. مدرسه و نوجوانی را در خرمشهر و آبادان و تهران گذراندم.

در دانشگاه، اقتصاد و حسابداری، فلسفه و ادب خواندم. مدتها در دروس حکمت و عرفان و تاریخ و ادب، سرگردان کلاسها و نیمکت ها بودم.

در تاریخ مدت ها شاگردی مکتب جامع مرحوم محیط طباطبایی و شیوه منتقدی مرحوم مینوی کردم. ۹ سال فلسفه را با مکتب اتمیسم منطقی مرحوم جعفری و عرفان را با دمام مستی و قلندری مرحوم همایی و نورد علامه طباطبایی در فضای وحی و صنایع ادبی فرزانه و جهان‌نگری‌های نصر و حسابی و ... اندوختم.

مدتها در الأزهر و دارالکتب مصر جوانی را با بازی پریدن از آتش لفظ ها و خاک نسخه‌ها تباه کردم و در آخر بی‌حاصلی خود را با علم قراءات شیخ کبیر محمود امین طنطاوی از یکنواختی نیل و غرور عربیت نیل نجات دادم و گام در وادی کارون نهادم.

چون به ایران باز گشتم، از سرِ غرور و خدمت به فرهنگ و معنویات به تشویق استادان مطهری، جعفری و مرتضی شبستری در مرکز تحقیقات و مدرسی و محقق پیرو هشداده علوم ارتباطی و توسعه ملی، خیره و حیران ماندم و چشم به دود شعله شومینه سیاست فرهنگی نابینا کردم تا یافتن باید پنجره این بناهای عاریتی را به سوی باغ فرهنگ ایران بگشایم، چشم خود را از عارضه‌ها پاک شویم و تفریح پر غرور مناقشه و جدال را از طبع کودکی خود بزدایم و از اینجا به این جای خود بنگرم تا عشق و فکر خود را در عشق و فکر تحصیل کنم.

از آن روز گرچه سال‌هایی می‌گذرد ولی به هر روی می‌پندارم چند ساعتی نیست که مشغول تحصیل شده‌ام تا درس صلح خاموش را بیاموزم. سه سال بر اشغال خرمشهر صبر کردم تا به ویرانه خانه و کاشانه‌ام خرمشهر نگاهی اندازم، چون در سال ۱۳۶۳ هیچ نیافتم و هزاران کتاب و تحقیق بر دارفنا دیدم، درس باقی را از دارفنا حلاج آموختم و بر این نعمت فقر شاکر ماندم. ۵ سال تلاش

ص: ۱۱۰

کردم تا روزها با کار خاموش خرما، عزت صلح خاموش را در استغنا زنده نگهدارم، تا سال ۱۳۶۹ که چون دیگر نتوانستم پرده ترانه صلح خاموش را بنوازم و در صلح با خود و عالمیان صادق مانم، بی‌هیچ احساس فشاری، حبی یا بغضی به صرف دستیابی فرزندانم به امکان تحصیل دانش نو، دست آنها را گرفته، متوکل بر کشتی شکسته، بی‌ادعا، به دنیای نو علم و فرهنگ، هجرت شیرین کردیم و پابسته و لال زبان در گوشه‌ای از زمینهای آلمان پیاده شدیم، بی‌کفش دویدن بر این ارض اجاره را بر مالکیت آن تنگ کفش ترجیح دادم تا در کنار دانش آموزشی فرزندانم، خود و همسر صلح خاموش را در کوچه‌های جهان بیاموزیم. اینجا یافتیم که هم آنجا و هم اینجا و همه‌جا جز غریستان، جهان را نه شهری است که دعوی ملکی بود و نه شهری جهانی است که به پریشانی خاطری ارزد. بی‌آنکه خود را شیفته روم و چین بیابم، هر دم خود را مخاطب مولانا یافتیم که:

جانا بغریستان چندین به چه می‌مانی؟ باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی ...

تا چند چند؟ پریشانی؟ ... به ملک بی‌سنان سنایی افتادم؟؟؟؟

: آیا از دست آوردهای چنین هجرتی خشنودید؟

در نهاد هر هجرت شیرینی، دست آوردها و خشنودی‌ها است، تلخی هم‌ره شکست است و افسردگی و غم نتیجه هجرت تلخ. سه پسر به دوره دکتری فیزیک، بیوشیمی، انفورماتیک رسیده‌اند، و دخترم به ارشکتوری دانشگاه. خود من روزها صنعت خرما را می‌ساختم و می‌آموختم، و شبها با فرهنگ شناسی، خستگی‌های تلاش مستقل بودن را از آز و کین التیام می‌بخشیدم.

: منظور شما از فرهنگ شناسی شبانه چیست؟

آقای نجفی: ببینید! کلام در خاموشی می‌زُوید، خاموشی در تاریکی نشستن نیست، در خود نشستن است، فرصتی که ممکن است هر لحظه پدیدار شود، هر جا که به

ص: ۱۱۱

چنین لحظه‌ای رسیدم توانستم فکر کنم، بنویسم و بر نوشته دیگران بیندیشم، فقط بیندیشم تا فهم خود را درست کنم نه اینکه بخواهم با نفی و اثبات دیگر فکرها خود را کنار آنها بنشانم یا در برابر کسی خود را مدعی فکری بخوانم؛ روشی که هر کس می‌تواند در آستانه دالان صلح خاموش، به آن ره یابد و خستگی‌های تلاش را از خود بزدايد تا باز مهبای قبول خستگی‌های دیگر شود، شیرینی رضا در پذیرایی مدام از رفت و آمد خستگی‌ها است.

: در این راه، محور فرهنگ شناسی شما حول چه موضوعاتی دور می‌زد؟

آقای نجفی: دو موضوع اساسی پیش روی من بود: «ایران شناسی» تا هویت این جهانی خود را در میراث فرهنگی ایران بجویم و «مدینه شناسی»، تا هویت آن جهانی‌ام را در میراث اسلامی فرهنگ‌های جهان بخوانم.

برای من نهایت هر یک، بدایت دیگری بود. هر دو راه به یک میقات رسیدند، نمی‌دانم کجا؟ نمی‌دانم چرا؟ چون هر گاه به چنین میقاتی رسیدم، هم خود را گم کردم و هم میقات را.

: از مدینه شناسی شروع کنیم، از اینکه از چه زمانی انگیزه چنین پژوهشی در شما پدیدار شد؟ به کجا رسیده‌ای و تا کجا خواهی رفت؟

آقای نجفی: در آبان ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی، برای اولین بار طرحی دادم تا پیش از آغاز سفر ایرانیان به مکه، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های تلویزیونی درباره «حج اسلام» برگزار شود که موافقت شد، در این خصوص دیدارهایی در عالم فرهنگ با مرحومان سید مرتضی شبستری و سید محمد بهشتی و مرتضی مطهری و محمد تقی جعفری و سید غلامرضا سعیدی و دکتر نصر و دکتر زریاب خوبی و احمد آرام داشتم، همه از طرح مسأله استقبال کردند، چند موضوع انتخاب شد؛ فلسفه حج، احکام حج، تاریخ و جغرافیای حجاز و راهنمایی پزشکی و مسائل زیستی و اخلاقی.

هر چه پرس و جو کردم که فردی را بیابم تا درباره «تاریخ آثار حجاز» با او

ص: ۱۱۲

مصاحبه‌ای داشته باشم، نیافتم.

مجموعه کاملی از تمامی کتابها و یا رساله‌هایی که در ایران از سال ۱۳۲۰ درباره حج چاپ شده بود، جمع آوری کردم، در این ۹۰ جزوه و کتاب، هر چه دیده بودم به استثنای سفرنامه آل احمد، تابنده گنابادی، خلیلی عراقی، دهقان سالور، مجابی، هدایتی و هدایت، ما بقی درباره فلسفه و اسرار، آداب و بیشتر احکام یا مناسک حج بود و این امر نشان می‌دهد که از آغاز صنعت چاپ در ایران هیچ رساله یا کتابی مستقل درباره آثار حجاز وجود نداشت تا اینکه مرحوم مطهری از دکتر محمدی پرسیده بود و او نام آقای ابوالقاسم پاینده را برده بود. باشادروان پاینده ملاقات کردم به من گفت: پژوهشی نداشته‌ام ولی از روی نوشته‌های محمد حسین هیکل در «زندگانی محمد» و فیلیپ جتی در «تاریخ عرب» و کلوپ پاشا در ... مطالبی را جمع آوری کرده، اینجا و آنجا گفته‌ام. ولی برای مصاحبه سوادی ندارم. می‌گویند: محقق بنام صدر الدین محلاتی در شیراز کتابی بنام «مناسک حج» در مذاهب پنجگانه نوشته که به حمایت مالی وزارت امور خارجه چاپ شده است. از او پرس.

با ایشان ملاقات کردم، بسیار خوش مشرب بود ولی قدرت شنوایی را از دست داده بود. به من گفت: پاینده اشتباه کرده، من فقط دو کتاب یکی درباره اسرار حج و دومی مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام نوشته‌ام و از آثار حجاز خبری ندارم. با آقای ابوالقاسم سحاب که شنیده‌ام در این خصوص کاری در دست دارند، ملاقات کن. وقت گرفته خدمت رسیدم، گفت من در سال ۱۳۱۸ یک جزوه از عامر بیک و خلیل صبری درباره اسرار و مناسک حج ترجمه کردم و یک رساله هم از مرحوم هبه‌الدین شهرستانی، ولی مدتی است می‌خواهم در یک مجموعه مصور این دو کار را تجدید چاپ کنم، بهتر است خدمت آقا میرزا خلیل کمره‌ای بررسی و از ایشان که رساله‌ای هم درباره اسرار حج نوشته‌اند سؤال کنی.

وقتی از خدمتش مرخص شدم بر غریبی پیامبر صلی الله علیه و آله در ایران گریستم ...! چگونه است که این همه کتاب درباره آثار مصریان، ایرانیان، اروپاییان، یونانیان، بابلیان، ایلامیان و ... نوشته شده، اما با آنکه سالانه ده‌ها هزار ایرانی به حج می‌روند،

ص: ۱۱۳

شوری در جستجوی سیره او نیست تا محققان، ما را به قلب وادی‌ها کشانند؟!!

اظهار تأسف خود را به استحضار میرزا خلیل رساندم، گفتند: من در مؤتمرهای سوریه و مکه، احساس کردم که در این خصوص کاری نکرده‌ایم، لذا به بررسی چنین موضوعی علاقه‌مند شدم ولی مجال از جماعت نیافته‌ام تا منابع را جمع آورم، با آقای راشد در دانشکده دیداری کن؛ زیرا شنیده‌ام که ایشان چند دانشجو را به انجام چنین پژوهشی موظف کرده‌اند. بدون وقت قبلی خدمت رسیدم و نیاز را به عرض رساندم، فرمود: ترغیب کردم ولی رغبتی نشان ندادند. حقیقت آن است که مردم ما قرن‌هاست که از مدینه حجاز بریده‌اند و به عراق عرب روی آورده‌اند! قرن‌هاست که آمال ما رسیدن به بغداد خلیفه و سلطان اصفهان و ری شد، نه رسیدن به مدینه او ... مدینه را هم در سایه حاجی شدن دیده‌اند و نه به قصد مدنی شدن! گریست و گریستم، گریستم و گریستم ... اینجا بود که چون دهان غربت خود را بستم، غربت مدینه دهان گشود، جانم را همچون جامه‌ای پوسیده در صحرایی نهاد و بر آن آتش انداخت، نمی‌دانم این من بودم که می‌سوختم یا جامه‌های زمانه من؟ این من بودم که دود می‌شدم یا جامه من؟ نمی‌دانم ... چند ماهی نگذشته بود که در بیابان‌های حجاز ایستادم، نه خود بودم، و نه جامه، به بادی می‌ماندم که بی‌آنکه جایی را بشناسم، می‌تاختم. بی‌آنکه بدانم به کجا باید بروم. به خاکی می‌ماندم که پراکنده می‌شدم.

: کار را از کجا و چگونه آغاز کردی؟

آقای نجفی: پس از ۹ ماه تحقیق در منابع سیره، کار آکادمیک را در مدینه و از خانه ابو ایوب انصاری آغاز کردم. در یکی از روزهای پر ازدحام، بیش از شش ساعت خیابان باریک شرقی مسجد را گشتم و نتوانستم اثر چنین خانه‌ای را بیابم. هیچ کس به پرسش‌هایم پاسخی نمی‌داد، تا اینکه خسته و آزرده از این همه غفلت مدنی‌ها به دیوار مسجد تکیه دادم و گریان گفتم: من می‌دانم، همین جا باید باشد، میان همین دکان‌ها، با همین مردمی که می‌بینم. حیران میان ازدحام مردم،

ص: ۱۱۴

این سوی و آن سوی می‌دویدم و می‌گفتم: همین جا بودی، همین جا بودی که خانه‌ات را ساختی، همین جا میهمان ابویوب بودی، همین جا...!

بی‌اختیار به سوی دکان پارچه فروشی رفتم و یقه صاحب دکان را گرفتم و گریان فریاد زدم: کجاست؟ بگو کجاست؟! به آرامی گفت: چی کجاست. خانه او، ابویوب، همین جا بود، نترس بگو. از ترس صدایش در نمی‌آمد، گفت: یقه‌ام را رها کن.

بی‌توجه به مردمی که دور ما را گرفته بودند و مرا دیوانه می‌خواندند، دست خود را بالا برد و گفت: همین بالا بود. او را بوسیدم و شتابان از پله ویرانه‌ای بالا رفتم. بقایای محراب بنای عثمانی را دیدم که در محلّ طبقه دوم بنا نهاده بودند. دقیقاً همان جایی که مهمان بود، سر بر چوب‌های بنای مخروبه نهادم و های های گریستم، برگشتم و تمام دکانش را نگریستم. زیر سمت بالای درِ کرکره‌ای دکانش گوشه‌ای از کتیبه‌ای را دیدم، با عصبانیت فریاد زدم در دکانت را بکن، چرا تاریخ را محو کرده‌ای؟! گفت: فریاد زن، صد دلار بده. بیشتر دادم، شتابان پله نهادیم و آن را کندم و عکسی از آن گرفتم. نه هیچ کسی را جز او می‌دیدم و نه هیچ کس جرأت داشت پیش آید و مانع این عاشقِ جاننازِ تحقیق شود، هیچ کس ... این آخرین عکسی است که از موقعیت خانه ابویوب باقی ماند و در توسعه نوین مسجد، هیچ اثری از این خانه روشنِ تاریخ باقی نماند و در توسعه تاریکِ تاریخ محو شد.

: پژوهش میدانی شما چگونه و بر اساس چه اصولی استوار بوده است؟

آقای نجفی: با دید جغرافیایی، منابع سیره را بررسی می‌کردم، موقعیت‌ها را می‌سنجیدم تا به تقدم و تأخر جغرافیایی وقایع پی ببرم، سپس مدارک تاریخی هر واقعه‌ای را ذیل همان موقعیت‌ها گرد آورده، به وقایع کوچک‌تر تجزیه می‌کردم و آنگاه به یک تصویر کوچکی در ساختار مدینه و مناطق آن می‌رسیدم، آن تصویر محققانه را با خود به محل امروزی مدینه می‌کشاندم، تا درستی یا نادرستی چنین تصویری را نقد کنم. هم‌با موقعیت‌شناسی، اسناد تاریخی را نقد می‌کردم و هم با اسناد تاریخی، موقعیتی را که مورخان قدیم آن را شرح داده‌اند، آنگاه نتیجه این نقدها را با آنچه

ص: ۱۱۵

که خود دیده‌بودم می‌سنجیدم تا به صحیح‌ترین تصویر ممکن از مدینه او نایل آیم.

بر این اساس توانستم بدون آنکه طرح پژوهشی خود را شرح کنم، برای اولین بار نشان دهم که جغرافیای وقایع، مهم‌ترین اصل در نقد اسناد تاریخی بجای مانده از سیره پیامبر است؛ زیرا متأسفانه محققان و مورخان قدیم در طبقه‌بندی اسناد هیچ رعایت زمان و مکان را نداشته، ما را زیر برف انباری از مدارک انداختند و رفتند، معلوم نیست اصل واقعه چرا رخ داد و کی و با چه جریان‌هایی ادامه یافت؟ و به چه نتیجه‌ای رسید؟ در طول این ربع قرن، جز بارور کردن این نوع از روش پژوهش، کار دیگری نکرده‌ام.

: با این روش به چه نتایج مهمی رسیدید و آیا اجازه می‌دهید که بخواهم چند مورد را شرح دهید؟

آقای نجفی: حقیقت آن است که همه مورخان بزرگ ایران و عرب گرفتار نوعی کپی کردن از روی دست یکدیگر بودند، چه مسعودی و یعقوبی و چه ابن اثیر و ابن خلدون ... در میان سیره نگاران هم همین نقیصه بزرگ دیده می‌شود، به خصوص که وقتی می‌بینیم رابطه تاریخ‌نگاری و سیره نویسی با قرآن کاملاً گسسته است.

قرآن از پیامبر تصویری ارائه داده که نمی‌توان آن را در متون تاریخی یافت. به هر حال باید در تعریف‌ها و اوصاف، همه منابع شناخت مدینه او به یک وحدتی برسند تا مرز میان وصف تاریخی و اوصاف قرآنی بر داشته شود. متأسفانه شیوه یونانی رایج در تاریخ‌نگاری مسلمانان، ما را از شناخت مدینه او دور ساخت.

برای مثال:

واقعه هجرت و واقعه بدر که مورخان آن را مطابق اخبار و شایعات طرف مقابل؛ یعنی قریش تدوین کردند، اساس را به روش یونانی بر تصمیم‌گیری سران نشسته بر هرم جامعه اشرافی نهادند و دیگر وقایع را در سایه آن به خورد ما دادند. آنها با این روش از محمد یک مدعی قدرت گروهی خاص نشان دادند که در آستانه رواج تاریخ‌نگاری نه با میراث رومی امویان و مذاق ساسانی امپراتوری عباسی سازگار بود و نه با مدینه ساده پیامبری که لطف حق بود.

ص: ۱۱۶

: چطور شد که نام «مدینه شناسی» را برگزیدید؟

آقای نجفی: مستشرقان و محققان قرن ما، تحت تأثیر طبقه بندی علوم ... و فهرست دیوبی کتب، تاریخ زندگانی پیامبر را جزئی از تاریخ اسلام و تاریخ اسلام را بخشی از مطالعات اسلام‌شناسی در نظر آوردند. از این مسیر گر چه می‌توان به یک زبان مشترک جهان دانشگاهی رسید ولی احساس می‌کردم که کانون واقعی مطالعات خود را نمی‌توانم در چنین طبقات فرهنگی فرنگ جای دهم؛ زیرا مبنای این پژوهش، نه معرفت دینی بود که خود را در اسلام‌شناسی بیابم و نه تاریخ قومی که از قوم شناسی عربی، یا ایرانی سر در آورم.

مدینه را فرهنگستانی یافته بودم به پهنای همه ادیان، فرهنگ‌ها و تلاش‌های بی‌پایان معنوی بشر، مرکز آن را مسجدی دیده بودم که نقطه وحدت انسان و خدا و طبیعت است. شهری گرچه با ۲۳ سال قدمت ولی نهایی برای امتداد راهی که او در ۱۳ سال با مهاجران و ۱۰ سال با انصار طی کرد، نمی‌یافتم. کانونی که در نهایت همه اجزا و وقایع ۲۳ سال نبوت را در خود وحدت بخشد تا خود را در رحمت الهی به جهانیان آشکار سازد، مدینه سراجاً منیراً، شهرستان جانهاست. به ظاهر در پی کوچه‌های آن بودم، کوه‌ها و بیابان‌ها و وادی‌های آن را جستجو می‌کردم، در باطن او را می‌جستم تا لحظه‌ای به سایه‌اش، با جای پایش، نگاهش، خود را از این غوغای حیات بشویم، آه، آه، اگر گمان کنید خواستم مدینه‌اش را بشناسانم، مدینه‌اش شناساننده تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری است. در پی خرابه‌ها و نخلستان‌ها نبودم، سرانگشت اشاره او را دیده بودم که مسیر وحدت و آزادگی و آبادانی جهان را نشان می‌داد. مدینه‌اش خاکی نبود که راه خاک او را طی کنم.

مدینه جانان بود تا در کنار دروازه‌اش، بار تن را زمین نهم.

: چه موانع و مشکلاتی سر راه شما وجود داشت؟ و چگونه بر آنها فایق آمدی؟

آقای نجفی: به هر حال، حضور من در سرزمین حجاز، این بار را بر دوش من نهاده بود که یک ایرانی در یک کشور خارجی از این سوی و آن سوی می‌رود تا از ساختمان‌هایی، خیابان‌هایی و زمین‌هایی عکس بگیرد. نام و نشانی‌ها را می‌پرسد،

ص: ۱۱۷

یادداشت می‌کند و با نقشه‌هایی که در دست دارد تطبیق می‌کند. شمال و جنوب را می‌پرسد. تمام صحنه، برای من خارجی در آن کشور سؤال برانگیز بود. کافی بود، فردی عامی با ما درگیر شود یا مأموری دولتی مرا با آن شکل و شمایل ببیند! ... در انجام این پژوهش، جز انگیزه شخصی و امکانات شخصی هیچ کس و هیچ دولتی یا دولتمندی، مؤسسه‌ای فرهنگی و سیاسی یا دینی حامی و معرف من نبود، تنها و در این تنهایی امروز، شمع اصحاب آن روزگاران را می‌جستم. هرگز در بیابان‌های خشک، در قراء دور دست، یا میان انبوه جمعیت، از هیچ کس و هیچ چیزی نهراسیدم. نیندیشیدم که اگر این ایرانی گرفتار آید به چه کس خبر دهم، و از کی مدد بگیرم، احساس می‌کردم که در ورای این تلاش‌ها هدفی را یافته‌ام، چون با آن انس داشتم. خطرهایی که ممکن بود پیش آید، به جان پذیرا بودم. مکرر مانع شدند، گره‌ها باز شد، دستگیر شدم و به محاکمه بردند، از هر اتهامی مبرا شدم.

مردم عوام گرفتارم کردند ولی پویاتر به کار ادامه دادم. پول‌ها از من مطالبه کردند، بیشتر دادم. مأموران وزارت اعلام، یا مراقبان امر به معروف مرا از ادامه این معروف، نهی کردند، به منکرات آنان اعتنایی نکردم. تنها جایی که می‌لرزیدم، هنگام انتقال فیلم‌های ظاهر نشده! به خارج و یا هنگام ورود به ایران بود، ولی هر بار چشم‌ها بسته می‌شد تا راه مدینه شناسی ادامه یابد. چون از هر حوزه قدرتی به دور بودم، به راحتی از شر قدرت‌های کور محلی و مرزی کالا زده عبور می‌کردم.

بیش از ۲۵ سال تا امروز در این حالت بسر بردن؛ هرگز مرا وادار نکرد به دیپلماسی ایرانی یا عرب روی آورم تا از من حمایت کنند یا موجبات تحقیق را فراهم سازند، آن هم با این همه مشکلات ناشی از فهم مردمی، که با دهان پر از فرهنگ، سدّ فرهنگند! با هزاران مشکل از غیر، هیچ مشکلی صعب‌تر از نفس خود نیافتم ... بگذارید نمونه‌ای از این مشکل خانگی! را بازگو کنم:

سال‌های ۱۳۵۷ و ۵۸ در خرمشهر بسر می‌بردم. مشغول تحقیق در تدوین نهایی مجلد اول مدینه شناسی بودم که عراقی‌ها با گلوله‌های توپ، خرمشهر را مورد حمله قرار دادند. پس از هجوم راهی جز ترک خانه و دیار نداشتیم. به همراه همسر و سه پسر کوچکم و دختر بیست روزه‌ام، خانه و هر چیز با ارزشی که در

ص: ۱۱۸

آن بود را رها کردیم و شبانه از شهری در آتش خارج شدیم. مدتی در بروجرد بسر بردیم تا اینکه قسمت‌های از شهر خرمشهر را عراقی‌ها گرفتند. همسر مرا تشویق کرد تا به خرمشهر باز گردم و مقداری پول و اثاث و لباس برداشته، باز گردم. با زحمت فراوان به خرمشهر باز گشتم. شهر را دود و آتش فرا گرفته و خالی از سکنه بود. نبرد توپخانه‌ها و خمپاره‌ها در غرب شهر ادامه داشت. خانه شخصی ما در منتهاالیه شرق شهر قرار داشت و با افتادن و خزیدن و دویدن، خود را به خانه‌ام رساندم. همه چیز موجود بود. به اتاق کودکانم رفتم اما نتوانستم چیزی را انتخاب کنم. به کمدها نگریستم، پر از لباس بود. به اتاق کتابخانه‌ام رفتم، شش هزار جلد کتاب و صدها میکروفیلم و پرونده تحقیق داشتم. نگاهی به همه انداختم. قدرت تصمیم‌گیری نداشتم. به اتاق پذیرایی رفتم. به فرشها، ظرف‌ها و مجسمه‌های با ارزش نگاه کردم ... چه می‌توانستم بردارم و در ماشین کوچک خود جای دهم و بار کنم؟! کمی لباس بچه‌هایم را برداشتم و به کتابخانه باز گشتم و چمدانی را که در آن عکس‌ها و اسلایدها و تحقیقات «مدینه شناسی» و «آثار ایران در مصر» و «دین نامه‌های ایران» بود برداشتم و با هر چه ثروت بود خداحافظی همیشگی کردم. این سخت‌ترین انتخابی بود که بر سر ادامه تحقیق وجود داشت و در نهایت بر نفس خود فایق آمدم و نقوش مدینه را آوردم و ثروت خانه را رها کردم. پس از پنج روز نزد همسر و کودکانم با دست خالی و شرمندگی باز گشتم! در حالی که هیچ چیز برای زندگی نداشتم، جز مثنی اسلاید و یادداشتهای مدینه که حتی معادل ده کوپن ۲۰ لتری بنزین خریدار نداشتم.

در اثر آزار مردم نسبت به مهاجران از جنگ، مجبور شدیم بروجرد را ترک کنیم و نزد خویشان به شیراز رویم. در سومین روز اقامت بود که وقتی خبر تصرف کامل خرمشهر توسط عراقی‌ها را شنیدم، از شدت نگرانی به کنار مرقد حافظ رفتم و گفتم: خدایا! شهر و خانه‌ای نیست. جز این چمدان مدینه هیچ نماند. به کجا روم با این بچه‌های خردسال؟! به کجا؟! تو را در کنار این مرد خدا می‌خوانم، تو دریاب. وقتی دیوان را گشودم چنین خواندم:

هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خداهش در همه حال از بلا ننگه دارد

دو سال در شیراز پنی و کالباس و ادویه می‌فروختم تا توانستم آرام آرام نوشته‌های مدینه را تنظیم کنم. صبح‌ها کاسبی می‌کردم تا محتاج ادعای خود نباشم و شب‌هایی در کنار مرقد روزبهان یا ابو عبدالله خفیف، مدینه نبی را می‌گشتم تا آلام روزانه را تسکین بخشم. قبول این انتخاب سخت‌ترین تصمیمی بود که در آن لحظه حساس زندگی گرفتم و بر مشکل آن فایق آمدم.

: از شیراز به مدینه باز گردیم، خواستم بیرسم در طول دوران پژوهش چه آثار مهمی را از مدینه عصر پیامبر می‌شناختید که در تغییر و تحولات یک قرن اخیر از بین رفته‌اند؟!!

آقای نجفی: سال‌ها تحقیق کردم تا یافتم چه چیزهایی وجود داشته و در صدهای بعد آثاری از آن حفظ شده است، ولی وقتی خواستم آنها را بیابم بیش از بیست سال طول کشید تا نشانی‌های قدیمی آنها را در مناطق و روستاها و شهرهای مهم حجاز جستجو کنم. بسیار متأسفم که می‌گویم: اهم آثار سیره پیامبر صلی الله علیه و آله محو و در اذهان محققان بزرگ به فراموشی سپرده شده است و کسی نیست که بخواهد تاریخ حیات پیامبر اسلام را با لمس موقعیت جغرافیایی وقایع حیاتش، به رشته تحریر در آورد. کاری که محمد حسین هیکل وزیر وقت مصر و احمد امین در «فجر اسلام» و رشید رضا در «الوحی المحمدی»، محمد احمد جادالمولی ... انجام دادند، بالنسبه به آنچه که می‌بایست انجام پذیرد چند ورق پراکنده بیش نیست و هیچ مزیتی بر آنچه که حلبی و ابن کثیر و بیهقی و طبری و سهیلی و مجلسی و ابن قیم جوزی نوشتند ندارد ...

اینها همه به خود زحمت ندادند تا وقتی تاریخ را می‌نگارند، تصویری از شرق و جنوب و شمال مناطق حجاز را داشته باشند که بدانند چه می‌گویند و صرفاً از روی نوشته ابن اسحاق و واقدی کپی برداری نکنند.

حقیقت تلخ را باید قبول کرد که تا کنون زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته نشده است؛ تاریخی بر اساس قرآن و حدیث

صحیح، نه به گمان عراقیان و شامیان و زعم قریشیانی که پس از مسلمانی گمان‌ها و برداشت‌های سر تا پا غلط خود را به

ص: ۱۲۰

مورخان و محدثان تزریق کردند و یا محققانی که تحت تأثیر سیاست‌های امپراتوری اموی و عباسی، خواستند به جای پیامبر خدا، یک امپراتور را تعریف کنند تا زیر سایه آن زمامداران وقت خود را توجیه کنند و خوشایند سبک رایج تاریخ نگاری روز، لباس تن پیامبر را تعریف کردند، بی آنکه با وجودش و خدایش و قرآنش رابطه‌ای داشته باشند و یا اصلاً قادر به فهم آن باشند. گذر از این همه دالانهای غیر مدنی بر سر راه رسیدن به مدینه او، مهم‌ترین مشکل پژوهشی من بود. نمی‌خواستم مانند این خلدون در «مقدمه تاریخ» روشهایی را در تاریخ نگاری بنگارم که هرگز موفق نشد آن را در نگارش «تاریخ العبر» خود بکار بندد.

: با این توضیحات به بخش دوم سؤال من پاسخ گوئید: چه آثاری را می‌شناختید که تا آخرین سفرهای پژوهشی، دیگر آنها را نیافتید؟

آقای نجفی: در دوازده سفر پژوهشی و هزاران مکاتبه و مباحثه و مطالعه منابع روز در عرض ربع قرن و آنچه که حالا حافظه من اجازه می‌دهد تا سال ۱۹۹۹ در مدینه اثری از این آثار نیافتم:

خانه آل عمر بن خطاب، خانه ابی بکر، خانه عثمان بن عفان، خانه ابو ایوب انصاری، خانه جعفر بن محمد، خانه حسن بن زید، خانه سعد بن خیشمه، خانه کلثوم بن هدم، چاه اریس، مسجد بنی قریظه، مشربه امّ ابراهیم، مسجد بنی ظفر، کهف بنی حرام، مسجد فسح، مسجد ابی بن کعب، مسجد بنی خداره، مسجد واقم، مسجد القرصه، مسجد الشیخین، مسجد دار النابغه، مسجد بقیع الزبیر، مسجد بنی خُدره، مسجد السنح، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی خطمه، مسجد بنی امیّه الأوسی، مسجد عتبان بن مالک، مسجد مالک بن سنان، (در مناخه)، مسجد بلال بن رباح، مسجد بنی دینار (المغسله)، مسجد المصرع (در احد)، مسجد الفُسح، قبه الثنایا، مسجد النور، مسجد الخربه (لبنی عبید)، مسجد بنی زریق، مسجد بنی مازن بن النجار، مسجد راتج از بنی عبد الأشهل.

خانه خالد بن ولید، خانه امّ سلیم، خانه امّ حرام بنت ملحان. چاه اعواف، چاه

ص: ۱۲۱

انس بن مالک بن نضر، چاه انا در هنگام محاصره بنی قریظه، چاه اهاب، چاه البصه، چاه بضاعه، چاه جاسوم (چاه ابن الهیثم بن التیهان)، چاه جمل، چاه حاء، چاه سقیا، چاه العهن، بقاع اهل بیت، ازواج و بنات الرسول، عباس و اصحاب رسول، فاطمه بنت اسد، بیت الأحران. بقاع احد را دگر ندیدم و در بین راه مکه و مدینه و مناطق شمالی و شرقی و غربی؛ مسجد معرس، مسجد شرف الروحاء، مسجد عرق الظیبه، مسجد المنصرف، مسجد الرویثه، مسجد ثنیه رکوبه، الاثایه العرج، مسجد لحنی جمل، مسجد السقیا، مسجد مدلجه تعهن، مسجد الرماده، مسجد الأبواء، مسجد البیضه، مسجد عقبه هرشی، مسجد غدیر خم، مسجد امّ معبد، مسجد ذفران، مسجد الصفراء، ثنیه مبرک، مسجد العشیره، چاه‌های ینبع، مسجد الصبهاء، شمران، مسجد اطم الشیخین در راه احد و ... دیگر اثری پیدا نیست.

در مکه هم: بقاع معلاة را نمی بینیم. خانه رسول و همسرش خدیجه و زادگاه فرزندانش را ویران کردند. از بناهای تاریخ خانه ابوبکر و دارالندوه، بئر خارجه، غار مرسلات، بئر میمون، ذی طوی، مسجد بیعت در سوق الغنم، مسجد الإجابه، مسجد النحر و ... هم خبری نیست.

: اگر اینها بودند و شما آنها را می یافتید، تغییری در شناخت شما از تاریخ مدینه به وجود می آورد؟

آقای نجفی: اگر بخواهیم مانند مورّخان و مستشرقان و استادان علوم اسلامی دانشگاه‌ها سخن بگوییم، نه! هیچ تغییری به وجود نمی آورد ولی اگر درک و فهم اسناد بجای مانده، به حضور ما در متن همان وقایع نیازمند است، پاسخ آری است و بگذارید مثالی بزنم: آنانی که در جنگ ظالمانه‌ای گرفتار آمدند و در برابر چشمانشان خانه‌ها را سوزاندند، بهتر با شرّ جنگ و خیر صلح آشنا هستند تا آقای دبیر کل.

پیامبر برای من یک مرده هزار ساله نیست که بخواهم مانند آکادمی‌ها و انستیتوها و دانشگاه‌ها، آن را در لابراتوارهای علمی تاریخ تحلیل کنم. او پیامبری است که با ماست. هر صبح و شام او را می طلبیم و بر او درود می فرستیم و ما او را در برابر خود داریم. نه خدای ما بی‌اوست و نه او بی‌خدای ما که بخواهیم او را از

ص: ۱۲۲

روی نقوش اوراق مرده بغداد و ری و طبرستان و قاهره و شام و خراسان بخوانیم و بشناسانیم.

یک روز در جلسه مستشرقان آلمانی، در آکادمی علوم انسانی کلن گفتم: تا موضوع تحقیق درباره سیره مشخص نشود، صحت تحقیق مشخص نخواهد شد.

اگر محمد یک پیامبر است، این روش تحقیق شرق شناسان درباره پیامبری پیامبر نیست، نوعی روش کار پژوهشی برای پول در آوردن است و نه رسیدن به واقعیت‌ها و اگر یک شخصیت تاریخی بنام محمد مد نظر شماست، پس چرا می‌خواهید کسی را تحقیق کنید که از همان نخست علیه تصوّرات شماست؟

موضوع شما، برای او و یافتگان معرفت او موضوعیت ندارد. مشکل اساسی شرق شناسی نیست، انتخاب شیوه‌هایی است که ما را به حقایق تاریخی نزدیک نمی‌کند. حقایقی نه آنطور که مؤمنان می‌خواهند، آنطور که صادقانه محققان را قانع سازد.

: پس شما روشهای تحقیقی رایج در دانشگاه‌های غرب را برای اسلام شناسی مناسب نمی‌دانید؟

آقای نجفی: شاید برای اسلام شناسی مناسب باشد؛ زیرا این رشته بی‌محتوی را غریبان به وجود آوردند، ولی برای مدینه شناسی هرگز؛ چرا که ما به مدینه او می‌رویم تا آنچه آنجا بوده به معرفت ما درآید و نه اینکه مدینه‌ای را که ما می‌خواهیم بنانهیم تا داستان تاریخی شهروندان را بنگاریم! البته معتقد نیستم که باید روش‌های تحقیقی رایج در دنیای امروز را مانند روش‌های تحقیقی قدمای مسلمان کنار نهدیم. هر دو به یک حد نارسا و ناقص است ولی معتقدم هیچ دستاوردی در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها بد نیستند. آنچه مهم است این است که چگونه خود را در متن این یا آن و یا هر دو، جای دهیم تا به مدینه او برسیم؟ این مشکل‌ترین مرحله‌ای است که هر مدینه شناسی در زندگی با مدینه او، با او و یاران او روبروست. من چون خواسته‌ام با مدینه زندگی کنم، خود تلاش کردم تا هم با آگاهی از روش‌های تحقیقاتی قدیم و جدید، به اصلاح روشها نائل آیم و هم

ص: ۱۲۳

منابع تاریخی را مورد نقد و بررسی قرار دهم تا بتوانیم در شهر او نشانه‌های واقعی را بیابیم. ما برای رسیدن به شناخت‌های واقعی‌تر، جز صدق، هیچ راهی و جز واقعیت هیچ تعهدی به نوگرایان جهانی و یا سنت گزاران عالم اسلامی، نداریم.

: با این تجارب پژوهشی ریح قرنی، تا کنون درباره مدینه شناسی چه نوشتی؟ چه چاپ شده است و چه در دست چاپ دارید؟ اجازه دهید کمی درباره موضوعات و محتوای کتاب صحبت کنیم؟

آقای نجفی: خاضعانه تأکید می‌کنم، مدینه شناسی یک شوق و عشق پژوهشی شخصی است درباره آنچه که می‌خواستم صادقانه درباره آن بدانم، نه یک کار گروهی و یا آنچه که می‌بایست صورت بگیرد، لذا توجه می‌دهم در همین حد با آن تماس بگیریم. هیچ طرح جامعی در ذهن من نبود. تا آنجا که امکاناتم اجازه می‌داد پیش رفتم. هر جا نتوانستم، ایستادم و تضرع کردم ولی از یأس ننالیدم. هیچ عجله‌ای نداشتم تا کاری را نشان دهم؛ زیرا این تحقیق را برای زندگی خودم نمی‌خواستم. خودم را برای این تحقیق می‌دیدم، لذا محتوای هر مجلد دقیقاً مشتمل بر موضوعاتی است که نقد نیست، حال است. دیروز و امروز نیست، حال است.

در این حال بودم که هم صادقانه در خشکی آن سوختم و هم در دریای آن غرق شده بودم. در مجلد اول: سیاحی را می‌بینید که تلاش کرده آنچه را در مدینه ۱۳۵۴ تا مرداد ۱۳۵۷ شمسی دیده و صف کند؛ مسجدها، خانه‌ها، چاه‌ها، قبرها.

ولی در مجلد دوم: موضوع غزوات را مورد بررسی قرار داده و از راه تطبیق منابع با موقعیت‌های جغرافیایی بدر، احد، خندق، خیبر، پی‌بردم که غزا، دفاعی اجتناب ناپذیر برای صلح بوده و پی‌بردم که چگونه قریشیان جنگجو و یهودیان پول پرست حجاز، آن زمان نتوانستند مهر اسلام را به شمشیر اسلام و عدل اسلام را به ثروت اسلام! بدل سازند.

در مجلد سوم: به عنوان اولین ایرانی مسلمانی که بر اساس مستندات تاریخی

ص: ۱۲۴

این مسیر را طی کرد، راهی درک و فهم مسیر هجرت شدم، آنقدر بر وجب به وجب این راه بزرگ تاریخ چرخیدم و منابع و مصادر تاریخی را خواندم تا یافتم هجرت او هرگز نتیجه هراس از قتل و عدم تحمل رنجهایی نبود که قریشیان بر ضد او اعمال می‌کردند و خروج او و راهی که طی کرد هرگز پنهانی نبود، و غار ثور، هرگز مخفی‌گاه او نبود، عبادتگاه او بود. هجرت او برای جهانی کردن دعوت اسلام بود؛ کاری که جز با گذشت از مال و زندگی و ترک تعلقات وطن (مکه) میسر نمی‌شد. در مجلد چهارم: در مسیر بازگشت پیامبر به مکه، رفت و آمدها کردم تا یافتم که هرگز پیامبر در پی فتح شهر و تصرف خاکی نبود، مهر اسلام قلب‌ها را فتح کرد و فتح یک رحمت بود تا قلب‌ها از کوری خود به روشنای خدا افتد و نه یک پیروزی نظامی که قلب‌ها را به اطاعت کور می‌کشانند.

در مجلد پنجم، فرهنگ جغرافیایی سیره پیامبر را جمع آوری کرده‌ام تا محققان را در ادامه پژوهشهای مدینه شناسی یاری دهد. اینها کارهایی است که پژوهش آن به اتمام رسیده ولی امکان چاپ فراهم نیست. اما چیزی که جامع همه این مجلدات است، مجلد ششم است که هنوز دست بکار نشده‌ام؛ زیرا نیازمند کار و اصلاح دل است تا دستم بتواند قلم صدق را نگه دارد، اگر عمری باشد و توفیق قلبی که قلمی را نگه دارد، تلاش خواهم کرد در مجلد ششم زندگانی پیامبر را به زبان بسیار ساده و تنها بر اساس قرآن و کلام خودش بنگارم؛ شیوه‌ای که سال‌های قبل بر خارهای مغیلاّن تشویق و تهدید گام نهادیم تا مسیرش را بکنیم، شاید به قرنی بعد ما آبی رسد.

: در تحقیق چنین تألیفی چه احساسی دارید؟ آیا فکر می‌کنید خدمتی به فرهنگ ایران اسلامی کرده‌اید و یا خدمتی به فرهنگ جهانی اسلام؟

آقای نجفی: در طی راه پژوهش، هرگز احساس نکرده‌ام که می‌خواهم به کشوری خدمت کنم و یا با نشر کتاب مدعی یک خدمت فرهنگی باشم، عاشقی بودم که مست حضور در بوستانی شدم، مست حضور، نظر به میوه‌هایی نمی‌کند که ممکن است

ص: ۱۲۵

از این بوستان نفعی به این یا آن رساند. چون فارغ از احساس خدمت و نفعی بودم، هرگز احساس نکردم که در این راه به کمک کس یا مؤسسه و دولتی نیازمندم. نیاز من در شادی من به اینکه چنین توفیقی برای من حاصل شده، مستحیل بود. نمی‌دانم مرز این بی‌نیازی با شادی ناشی از احساس توفیق کجاست؟ همین قدر می‌دانم که تمام توجه من به شناخت و اصلاح راهی بودم که آن را طی می‌کردم، آیا نتیجه چنین توجهی می‌تواند کاری شایسته تلقی شود؟ ادعای گزافی است که از گمان آن می‌هراسم.

: در خاتمه این گفتگو، چه الگوهایی را برای پژوهش در تاریخ حرمین شریفین به محققان و دانش پژوهان پیشنهاد می‌دهید؟ آقای نجفی: من صالح نیستم که به دیگران راه و روشی را نشان دهم، همین قدر می‌توانم بگویم راهی که من به تجربه انتخاب کردم چه بود. نخست در بیان تاریخ مکه و مدینه، هیچ جهت مذهبی خاصی را ترویج نکردم، نگذاشتم آرمان سیاسی کشوری سایه بر بیان تاریخ سرزمینی بیندازد که محل ظهور اسلام بود. از دل کین به تاریخ را زدودم، با ایمان به رحمت بر آتش تبعیض به اقوام و تعصب به ادیان، آب مهر پاشیدم، نخواستم آرا و اسناد پیشینیان را در قالبی که خود آن را می‌خواستم جای دهم و یا اگر آن را نمی‌پسندیدم، کناری نهم. از امروز به گذشته‌ها افتادم تا بیان امروزی آن را بیابم و در نهایت احساس می‌کردم مدینه شناسی پیش از آنکه کتابی در دست این و آن شود، مدرسه‌ای است که در آن الفبای مدینه شناسی را می‌آموزم.

ص: ۱۲۷

نقد و معرفی کتاب

طرح جایگزین شود.

معرفی کتاب «معالم المدینة المنورة بين العمارة و التاريخ»

نوشته: مهندس عبد العزيز بن عبدالرحمان كعكي

ترجمه و معرفی: عبد الله امینی

کتابهایی که درباره تاریخ مدینه نگاشته شده، از قرن دوم هجری به بعد است گرچه متأسفانه برخی از آنها اکنون در دسترس نیست؛ از جمله علمای پیشین که در این باره نوشته‌اند، «عبدالعزیز بن عمران الزهری المدنی» و «محمد بن الحسن بن زباله المخزومی المدنی»- نگارنده «اخبار المدینه»- است، که «سمودی» از این کتاب- که نزد وی بوده و همراه با دیگر کتب او در آتش سوزی رمضان ۸۸۶ سوخته- بسیار نقل کرده است. (۱) از مورخان مشهور دیگر، «عمر بن شبة النمیری البصری» (۱۷۳-۲۶۲ هـ) است که اثر وی با تحقیق «حبيب محمود احمد» در مدینه به چاپ رسیده است. (۲) کامل‌ترین تاریخ مدینه، «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» نگاشته «نورالدین علی بن عبدالله السمودی» (۸۴۴-۹۱۱ هـ) است، این اثر توسط خود وی مختصر شده و با عنوان «خلاصة الوفا» منتشر شده است.

در حال حاضر، برخی از پژوهشگران نیز در این مورد، آثاری نگاشته‌اند، از جمله:

۱. استاد عبدالقدس الأنصاری (م ۱۴۰۳) با عنوان: آثار المدینة المنورة.
۲. استاد علی حافظ (م ۱۴۰۸) با عنوان: فصول من تاریخ المدینة المنورة. (۳) ۳. استاد ابراهیم بن علی العیاشی

۱- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۶۳۵

۲- مجله «العرب»، ش ۱۹، ص ۵۸۹ و ش ۲۰، ص ۳۷۲ و ش ۲۱، ص ۴۹

۳- مجله «العرب»، ش ۸، ص ۳۲۰

ص: ۱۲۹

(م ۱۴۰۰) با عنوان: المدینة بین الماضي و الحاضر.

۴. استاد عبید مدنی (م ۱۳۹۶) با عنوان: الموسوعة فی تاریخ المدینة (چاپ نشده). (۱) ۵. استاد عاتق البلادی، با عنوان: معجم المعالم الجغرافية.

۶. دکتر عمر فاروق، با عنوان:

المدینة المنورة- اقتصادیات المكان.

کتاب حاضر

اثر ارزشمندی که در صدد معرفی آن هستیم، «معالم المدینة المنورة بین العمارة و التاريخ» نام دارد که توسط مهندس «عبد العزیز بن عبد الرحمن بن ابراهیم کعکی» نگاشته شده است. وی از آن رو که معماری خواننده است، بیشتر به بازگویی «معماری» مدینه می‌پردازد، تا «تاریخ» آن. در مقدمه این کتاب- به قلم شیخ عبیدالله محمدامین کردی- (م ۱۴۲۰) آمده است که: در نه جلد این اثر، بافت معماری مدینه و چگونگی شکل‌گیری و پیشرفت و دگرگونی‌اش و نیز مظاهر طبیعی جغرافیایی و اتوگرافی آن آمده است.

جلد اول این اثر، در دو مجله و در اندازه بزرگ است و طبع آراسته‌ای، همراه با تصاویر و رسوم زیبا است. عناوین نه جلد عبارت است از:

جلد اول: نشان‌های طبیعی (کوه‌ها و زمین‌های سنگ سیاه و مسیله‌ها) (چاپ شده).

جلد دوم: پژوهشی در مورد مراحل دگرگونی عمرانی و پیشرفت (چاپ شده).

جلد سوم: دژهای طبیعی و قلعه‌ها و بُرجها و دیوارها و دروازه‌های مدینه (چاپ نشده).

جلد چهارم: مساجد (چاپ نشده).

جلد پنجم: چاه‌ها و چشمه‌ها (چاپ نشده).

جلد ششم: بخش‌های خدمات عمومی و آموزشی (کتابخانه‌ها و مدارس و معابر و راهها و حمامها و راه آهن) (چاپ نشده).

جلد هفتم: خانه‌های قدیمی سنتی و معماری (چاپ نشده).

جلد هشتم: ویژگی‌های بافت عمرانی و تسلط روشنایی بر حیاط و محله‌ها و کوچه‌ها (چاپ نشده).

جلد نهم: اماکن و بقاع (چاپ نشده).

ص: ۱۳۰

در این کتاب، حوادث تاریخی هریک از موارد فوق، پس از پژوهش گسترده و با گرایش توصیف جغرافی و نشانه‌های طبیعی آورده شده است.

مهندس عبد العزیز- نگارنده- در مدینه منوره، به سال ۱۳۷۶ هجری به دنیا آمده، دانش آموخته «جامعه الملک سعود» با مدرک لیسانس در رشته مهندسی ساختمان است. او به مدت دو سال استاد دانشگاه بود و بعد در شهرداری مدینه، مشغول به کار شد. مناصب مختلفی داشته که آخرین آنها «ریاست پروژه‌های پیشرفت مناطق مشرف بر راههای اصلی» و «ناظر برنامه‌ریزی مناطق بدون نقشه» بوده است. مهندس عبدالعزیز، فوق لیسانس خود را در ۱۴۱۷ در همین رشته، از دانشکده مهندسی «جامعه الأزهر» دریافت کرده و چند کتاب در تاریخ مدینه و معماری آن نوشته است.

جلد اول: نشانه‌های طبیعی

این جلد، با تصویری از مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و با گفتار ملک فهد آغاز شده، سپس سخن امیر مدینه- امیر عبدالمجید- آورده شده است. قصیده‌ای از «علی حافظ» در اشتیاق مدینه. اهدای کتاب، معرفی محتوای جلد اول (کوهها، غارها و مسیلها)، مطالب صفحات: ۲۶-۷۴۷ را تشکیل می‌دهد.

هر مکانی به همراه تعیین محدوده و تصویری رنگی است. اخبار مربوط به آن مکان و مسافتش تا مرکز مدینه، با مراجعه به تألیفات تاریخی- از جمله «تاریخ المدینه» ابن شبه، «طبقات الکبری» ابن سعد، «معجم البلدان» یاقوت و «وفاء الوفا» ی سمهودی- آورده شده است و نیز احادیث مربوط به آن موضع، به نقل از صحیح نجاری و مسلم و مسند امام احمد و دیگر کتب آمده است. ۴۳۲ صفحه از مجلد اول، درباره کوههاست و مجلد دوم، به معرفی زمین‌های سنگ سیاه و آبگیرها می‌پردازد. از مشهورترین این زمین‌ها «حرّه و اقم» در شرق، «حرّه الویره» در غرب و «شوران» در جنوب است. به موارد دیگری مانند: الناعمة، القفیف و الحزم نیز پرداخته است. گفتنی است این اماکن با رسم و تصویر رنگی معرفی شده است. نگارنده در این باره می‌گوید:

ویژگی زمینهای سنگ سیاه مدینه، داشتن بریدگی‌ها و شکافهایی است که آبگیرها

ص: ۱۳۱

و مسیل‌ها در آن روان‌اند. نویسنده روایتهای کتب تاریخی را درباره زمینهای سنگ سیاه مدینه آورده؛ مثلاً درباره «نار الحرّة» به نقل از صحیحین می‌گوید:

«وقتی در آن‌جا آتش شعله کشد، قیامت برپا می‌گردد». آتش‌فشانی این منطقه در جمادی الثانی ۶۵۴ به وقوع پیوست. پس از شناساندن زمینها، به معرفی آبگیرها پرداخته است؛ از جمله آنها «وادی العقیق» است که یکی از زیبایی‌های شکفت‌انگیز طبیعت مدینه به شمار می‌آید. تصاویری از این مکان به همراه جستاری در قصرها و باغها و سرچشمه‌های پیشین - از جمله «النقیع» و «العقیق الأذنی» که جزئی از آن وادی در منطقه «ذی‌الحلیفه» است - آورده و مطالبی درباره «زغابه» و مسیر آبگیرهای سه‌گانه مدینه (العقیق، بطحان و قنّاء) نوشته است. همچنین «اضم» معروف به «وادی الحمض» نیز از جمله این مسیرهاست. نگارنده سپس سروده‌هایی درباره این مناطق نگاشته و سخن خود را با مسیل «ابی‌جیده» در وادی بطحان - که راه به خانه‌های اهالی مدینه داشت و باغبانان و کشاورزان را شاد می‌کرد - پی می‌گیرد. در این مناطق، سه سد اصلی و چند سد فرعی برای نگهداری آب ساخته‌اند. وادی قنّات، معروف به «سیل سیدنا حمزه» از قدیمی‌ترین آبگیرهای این منطقه است که هنوز از سرچشمه آغازین آب می‌گیرد و در مسیر کهن خویش است. این مسیل دارای چندین سد و پل است که در احادیث و نوشته‌ها بدانها اشاره شده است. سپس آبگیرهای: وادی رانونا، وادی مدینیب، وادی مهزور به تفصیل شناسانده شده و فاصله آن تا مدینه و اقدامات عمرانی جدید معین شده است.

فهرست تفصیلی مطالب و تصاویر و معرفی ۹۸ مرجع و ... در پایان آورده شده، کتاب به ۳۱۰ صفحه رسیده است.

معرفی جلد دوم: نشانه‌های دگرگونی‌های عمرانی و پیشرفت مدینه منوره

سخن آغازین این جلد، از دکتر صالح بن علی بن هذلول - سرپرست وزارتخانه امور شهرداری‌ها و دهرداری و برنامه‌ریزی - است، که به ضرورت تاریخ‌نگاری مدینه پرداخته است.

درآمد کتاب را دکتر احمد فرید نگاشته که درباره ارزش کار نگارنده است. در دنباله یادداشت شیخ عبدالله

ص: ۱۳۲

محمدامین کردی آمده که باز درباره کتاب و چگونگی تدوین و محتوای آن است.

آنگاه مقدمه نویسنده درباره ویژگی‌های مدینه و خصوصیات عمرانی و بافت معماری آن است و وی از شیوه پژوهش خویش برای نگارش اثر سخن گفته است. و نه فصل کتاب درباره مطالب زیر است:

پیشرفتهای عمرانی مدینه پیش از اسلام، در عصر نبوت، خلفای راشدین، عصر اموی، عباسی، مملوکی، عثمانی، هاشمی و عصر سعودی. در پایان (فصل نهم) گزیده‌ای از کتاب آورده شده است.

نویسنده برای معرفی وضع مدینه در هر یک از زمانها و مستندسازی مطالب، مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای کرده و در جمع‌آوری آنچه از کتب یا حوادث تاریخی ممکن بوده و نیز مشاهدات برخی افراد را آورده است. و نیز مهم‌ترین پیشرفتهای عمرانی را شناسانده است. نیمی از آنچه درباره پیشرفتهای عمرانی نگاشته شده، مربوط به زمان روی کار آمدن سعودی‌هاست که مدینه شاهد پیشرفت خوبی بوده است.

نویسنده به بیان ویژگی جغرافی و طبیعت مدینه نیز پرداخته و معتقد است با شناخت طبیعت این شهر، می‌توان وضع عمرانی و طبیعی و جغرافیایی منطقه را به دست آورد و تأثیر آن را در حلق و خوی ساکنان آن شناخت.

متوسط دمای مدینه در تابستان و زمستان و تأثیر آن در بافت عمرانی و طبیعی، موقعیت کشور عربستان در شبه جزیره عربستان و دنیا، مرزهای طبیعی و سیاسی و ویژگی‌های آب و هوای حجاز و شکل‌گیری آن از کوه و دشت - که نام «تهامه» را برخورد نهاده است - از دیگر مطالب کتاب است.

موقعیت عرض و طول مدینه، سطح ارتفاعی آن از دریا، زمینهای سنگ سیاه جنوب و شرق و غرب آن، وجود کوه احد در شمال و «عیر» در جنوب، آبگیرها، آب و هوای مدینه، ویژگی‌های اصلی جغرافیایی و شمار نفوس مدینه قدیم از جمله مباحث این اثر است. نگارنده می‌افزاید: به هنگام ورود پیامبر به مدینه، شمار مردمان، قریب شصت هزار نفر - به نقل از «سکان المدینة المنورة» نوشته محمد شوقی - بود.

نویسنده جمعیت مدینه را در هر زمان ذکر کرده و به صورت نمودار و جدول، مقایسه‌ای بررسی کرده است.

ص: ۱۳۳

در فصل آخر کتاب، ملاکهای برنامه‌ریزی و پروژه‌های عمرانی شمرده شده، ضمن معرفی مناطق تاریخی مدینه، از سلامت بناهای عمرانی و طبیعی سخن رفته است. در دنباله کتاب توصیه‌ها و سفارشها و تدابیر عمرانی برای شهرهای اسلامی و راههای اجرای آن، ذکر شده است. از جمله این راهها، آموزشهای دانشگاهی و مراکز پژوهشی و کارورزی «هم‌اندیشی جهانی عمران و معماری در جهان اسلام» است.

در پایان این جلد- با ۵۴۴ صفحه- فهرست موضوعات و تصاویر و رسوم و جدولها و مصادر آمده است. بهتر بود چاپ جلد دوم، در دو جلد انجام می‌شد، زیرا چاپ گلاسه آن- هر برگ ۱۲۰ گرم- برای جابه‌جایی دشوار می‌نماید، گرچه چاپ نیکوی آن- به ویژه تصاویر و رسوم- و وضوح کلمات، ستودنی است.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۳۵

خاطرات

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۳۶

سفرنامه حاج لطفعلی‌خان اعلائی (۲)

به کوشش: سیدعلی قاضی‌عسکر

«حاج لطفعلی خان اعلائی» از تجار و چهره‌های شناخته شده شهرستان «ابهر» بوده است، وی همراه برادر و برخی پسر عموها و دیگر خویشاوندان خود، در شوال ۱۳۳۶ ه. قصد مکه می‌کند و از مسیرهای «همدان»، «کرمانشاه»، «قصر شیرین»، «سرپل ذهاب» و «خانقین» راهی «عراق» می‌شود و پس از زیارت عتبات عالیات به «شام» و سپس به «بیروت» آمده، از آنجا با کشتی به «پرت سعید» و «سوئز» می‌رود و از آنجا راهی بندر «ینبع» عربستان می‌شود تا با رفتن به «مکه» اعمال و مناسک حج را به جا می‌آورد...

نسخه دست‌نویس مؤلف موجود نیست لیکن به درخواست وی مرحوم «آقای محمد تقی نبی» متخلص به احقر در پانزدهم ذی‌قعدة سال ۱۳۴۸ ه. ق. به تحریر آن مشغول و در چهاردهم ذی‌حجه همان سال آن را به پایان برده است. اصل نسخه نیز در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۲۴۳ موجود می‌باشد.

از فصل سی و نهم سفرنامه که مرقوم داشته است: (در سلخ محرم ۱۳۳۶ صبح زود از همدان حرکت نموده به طرف آوج رهسپار شدیم...) اینچنین فهمیده می‌شود که سفر در ششم شوال سال ۱۳۳۵ ه. ق. آغاز و در محرم ۱۳۳۶ ه. ق. پایان یافته است و در نتیجه «آقای محمد تقی نبی» در سال ۱۳۴۸ ه. ق. اصل سفرنامه که به خط مؤلف بوده را بازنویسی کرده است.

در شماره پیشین، بخش اول سفر که گزارش کننده حرکت مؤلف از «ابهر» به «بغداد» بود به چاپ رسید و اینک ادامه آن تقدیم می‌گردد:

ص: ۱۳۷

فصل هفتم: حرکت به کربلای معلا

وقتی خواستیم حرکت کنیم، رفتیم اتومبیل را بگیریم، یک اتومبیل فورد سواری بوده، گرفتیم.

بنده عرض نمودم به رفقا، چون من خیال دارم با ماشین بیایم، بینم (۱) ماشین اینجا با ماشین «حضرت عبدالعظیم» چه طور است؟ رفقا هم قبول نموده، سوار شده، حرکت نمودند.

بنده با یکی از رفقا، یک درشکه گرفته، اسبابها را توی درشکه گذارده، به پای ماشین حرکت کردیم، چون پای ماشین رسیدیم بنده گفتم: خدایا! کاش من بینم اقلأ یک همچو ماشینی از خطوط اصلی «ایران» کشیده شود، فوری این دو کلمه را بنده افزودم، راه آهن بهتر است نه اینکه در دست کمپانی خارجه باشد، و امید دارم که همین طور که دولت علیه اقدام نموده است، خطوط اصلیه را بکشد، اگر هم محتاج به کمک شد یک سهمی را هم تحمیل «تجارت ایران» نموده، که با دولت شرکت نمایند، این اولین قدم را در عمران مملکت بردارند.

معهدا اداره راه آهن «بغداد» چندان تعریف نداشت، از راه آهن «حضرت عبدالعظیم» نمی‌توان ترجیح داد، خصوصاً جایگاه بلیط فروشی، خیلی از آن بدتر است. مسافری که بلیط می‌گیرند، باید در کجا جمع بشوند، یک قیل و قال عجیبی بود تا موقع حرکت ماشین، گذرانیم.

تقریباً سه ساعت از شب گذشته بود که ماشین حرکت کرد، ولی واقعاً وسط «بغداد» و «کربلا» را با مکینه‌های (۲) بخاری چه طور آباد نمودند، تا انسان نبیند باور نخواهد کرد! چندین صدها حوض آب به قوه مکینه آورده، زمین را که چندین هزار سال بایر بوده، آبیاری می‌نماید، که از وجود همان مکینه، هم ملت مشغول زراعت [هستند] و هم دولت استفاده می‌برد.

ولی هزار افسوس که ایران منبع آب است، تا اکنون اقدام عاجلی نشده، از قبیل «سد کارون» به خوزستان، یا انحراف رود کوه‌رنگ (۳) به زاینده رود اصفهان، یا بستن سد رودخانه گرگان به استرآباد، که صدها از این سدها برای عمران و آبادی مملکت ما لازم است. تاکنون نه دولت اقدام عاجلی در این باب فرموده و نه ملت فکر تأسیس یک شرکتی نمودند که هزارها نفوس را به کار وادار نموده، از آب و هوای لطیف «ایران»، که دست

۱- در متن بیایم، بینم

۲- موتور و ماشین‌های بخاری.

۳- نام دره و رودخانه‌ای است در زردکوه بختیاری و در باختر اصفهان واقع شده است، در متن «رود کوه دگن» آمده که غلط است.

ص: ۱۳۸

طبیعت و عطوفت حضرت احدیت به ما ایرانیان مبذول فرموده، استفاده بریم.

فصل هشتم: ظلم چیست و ظالم کیست؟

البته هر کسی می‌داند که به یک قدر حبه، انسان به کس دیگر تجاوز نماید، آن ظلم شناخته می‌شود، ولی یک وقت می‌شود انسان هم مظلوم است [و هم] ظالم شناخته می‌شود، ولی بعضی اوقات محض اعانت به ظلم، ظالم شناخته می‌شود، ولی در دو موقع مظلوم شناخته می‌شود.

یکی اینکه انسان با قوای خود در دفع ظلم اقدام نماید، در آخر مقهور باشد.

قسم دوم که انسان مظلوم شناخته می‌شود، در آن موقع است که: شخص عالم و فاضل در میان قومی زندگانی می‌نماید، علاوه بر اینکه به مواعظ و نصایح آن شخص گوش [نمی] نمایند، جهل خود را [نیز] بر آن عالم تحمیل [می] نمایند و بزرگترین ظلم به عقیده بنده همین است و بس.

ولی ظالم به عقیده بنده چهار کس است:

اولین ظالم آن است که قبول ظلم را نماید، و ظالم را حریص (۱) نموده، مردم را به زحمت می‌اندازد.

دویم کسی است که می‌تواند رفع ظلم را بنماید، ولی با این حال هیچ اقدامی ننموده، مظلوم را چون غزال (۲) گرفتار چنگال سگ بدکار می‌گذارد.

قسم سوم کسی است که اعانت بر ظلم ظالم نماید، این طور اشخاص به منزله تیری است [که] از دست ظالم رها شده، به قلب مظلوم می‌خورد. اگر چه این شخص یک آلت محسوب است، بلکه خود این شخص عامل است، که اگر این طور اشخاص رذل (۳)، به دور اشخاص بدفطرت جمع نباشند و با هم تشریک مساعی نمایند، هیچ وقت نمی‌توانند به کسی تعدی نمایند.

قسم چهارم خود ظالم است که ظلم را ایجاد بنماید؛ یعنی امر می‌نماید فلان کار باید فلان طور باشد، همین امر است که سرمنشأ ظلم و تعدی است.

فصل نهم: ورود به کربلای معلا

وقت اذان صبح به «کربلا» ورود نمودیم، رفته رفقا را پیدا کرده، اسبابها را به منزل حمل نموده، به طرف صحن

۱- آزمند

۲- آهو

۳- به معنی فرومایه است، در متن رزل آمده که اشتباه است.

ص: ۱۳۹

مطهر «حضرت خامس آل عبا ابی عبدالله الحسین» [رهسپار شدیم، چون به حرم مطهر وارد شدیم، مشغول زیارت شدیم، که در حین زیارت بنده در این فکر فرو رفته، که واقعاً حضرت چگونه سلاسل ظلم را پاره نمود و میلیونها نفوس را از دست تعدی ظالم بیرون آورد.

یک دفعه گویا بر بنده گفتند که: این همه اذیت و مصائب را متحمل شده، از عزیزترین علاقه‌جات صرف نظر نموده، که قبول ظلم و تبعیت ظالم را ننماید و مادامی که [خون در] رگ مبارک گردش در حرکت بود، نگذاشت حقوق حقه خودش پایمال هر ناکس دون بشود و بر ما مسلمانان سرمشق داد که به زیر بار ظلم ظالم نرویم و به هر قسمی که باشد از خود و دیگران رفع ظلم نموده و هیچوقت تبعیت ظالم و غیر مسلم را قبول ننماییم، اگر وقتی کار بر ما سخت شد جان عزیز را فدای آزادی نمائیم.

فصل دهم: جوانمردترین اشخاص عالم

گرچه مقصود بنده مزاحمت نیست، که خیال خوانندگان را مشوش نماید، بلکه منظور بنده این است که یک [قدری] به تاریخ مشاهیر عالم اسلامی دقیق باشم و بینم فلسفه این جانبازی‌ها و زد و خوردها چه بوده، انسان باید چطور زندگانی نماید که اقلأ صفحه تاریخ را مفتضح ننماید.

کلمه «عدل» (۱) در دنیا چه قدر زیبا [است] و نتیجه خوب می‌بخشد، و ظلم چه صفت رذل [است] و چه نتیجه وخیمی دارد، که انسان را به روز سیاه گرفتار نموده و پس از مرگ، دست از یقه (۲) ظالم نمی‌کشد، مادامی که دنیا هست، در صفحه تاریخ، انسان را مفتضح می‌نماید.

البته عموم آقایان و برادران دینی و اشخاصی که به تاریخ دنیا آشنا هستند، از واقع کربلا- مستحضر و حر بن یزید ریاحی- علیه‌الرحمه- اول کسی بوده [که] از طرف عبیدالله بن زیاد، با عده قرب هزار نفر مأمور شد که در هر جا به حضرت حسین بن علی برسد از آن حضرت جلوگیری نموده، نگذارد به هیچ طرفی حرکت نماید، تا اینکه برای یزید بن معاویه بیعت بگیرد، رسیدن او به حضرت و مکالمه آن لازم به شرح نیست.

۱- روی این کلمه در متن سیاه شده، لیکن به قرینه ظلم باید عدل باشد.

۲- در متن یخه نوشته شده است.

ص: ۱۴۰

چون در رکاب حضرت به کربلا ورود نمود، وضعیت را دگرگون دید، با اینکه سمت سرداری و فرماندهی داشت، از ریاست خود استعفا داده و در صورتی که معلوم و یقین بود، که حضرت مغلوب خواهد شد، به حضور حضرت مشرف شده، دست از طبیعت ظالم کشیده، در رکاب آن حضرت شهید شد و اسم خود را در صفحه روزگار به نیکی یادگار گذارد.

امروز که هزار و دویست و هشتاد و چهار سال از واقعه کربلا می‌گذرد، مرقد شریفش زیارتگاه ملیونها جمعیت شده، کسانی [هم] برای ریاست پنج روزه، گرفتار عذاب آخرت و مستوجب لعنت ملیونها نفوس شدند.

فصل یازدهم: حرکت به نجف اشرف، عودت به کاظمین

دو شب در کربلا مانده، روز سیم صبح بعد از زیارت، دو دستگاه اتومبیل فورد سواری گرفته، به طرف نجف اشرف رهسپار شدیم، چون به نجف وارد شدیم، بعد از تعیین منزل به زیارت حضرت امیر علیه السلام مشرف شده، پس از زیارت به منزل عودت نموده، شب را در نجف توقف نموده، صبح با واگون به طرف کوفه حرکت کردیم.

پس از ورود به کوفه به زیارت «حضرت مسلم» مشرف شده، به مسجد کوفه رفتیم، پس از تکمیل عبادت، به طرف «دجله» کوفه روان شدیم، که از وسط کوفه عبور می‌کند، در کنار دجله یک مهمانخانه بود. در آن جا صرف نهار و چایی نموده، قدری هم استراحت کرده، پس از استراحت یک ساعت به غروب مانده، به طرف «نجف» مراجعت نمودیم.

وقتی به نجف رسیدیم، شب را هم در نجف توقف کرده، صبح زود همان روز به طرف کربلائی معلا روان شدیم، آن شب را هم در کربلا توقف نموده صبح زود به طرف کاظمین حرکت کردیم.

فصل دوازدهم: شرافت نتیجه دیانت است

اولاً مشهور است که انسان اشرف مخلوقات است، صحیح، ولی اول باید انسان شدن، آن وقت شریف است، نه اینکه هر که دارای گوش و بینی شد، انسان است. الاغ هم گوش دارد و گاو هم

ص: ۱۴۱

بینی دارد. انسان که اشرف مخلوقات است، متصف به اوصاف چندی است، که نوشتن آنها از اوراق خارج است، بلکه آدم موزی (۱) صد مرتبه از خر و سگ بدتر است.

در نزد خرد سگان بازار بهتر ز کسان مردم آزار

در «ایران» امروزی ما، عموم اهالی از شرافت حرف می‌زنند، ولی اغلب از مردم، پی به معنی شرافت نبرده هیچ، بلکه هم در همه مجالس نشسته و حرف از شرافت می‌زنند، بلی آدم باشرافت کسی است که حافظ شرافت خود و هم نوع خود باشد. پرواضح است و مبرهن که هر کس می‌خواهد در انظار مردم محترم باشد، همین طور هم نوع خود را باید محترم شمرده، و هر حرف تلخی را که راضی نیست خودش بشنود، آن حرف را هم به دیگران نگوید.

از دست و قلم و سایر جوارح انسان باشرافت، نوع بشر یقیناً باید ایمن باشند، همان طوری که انسان عاقل برای حفظ مال و نوامیس خود مواظب است، باید مواظب مال و نوامیس دیگران هم باشد.

اینها هم بسته به وجود دیانت است، که مثل پلیس در همه حال و همه اوقات، مواظب حرکات انسان می‌باشد. هر جا بخواید دست

درازی بکند، ولو اینکه در خفا هم باشد، ممانعت می‌نماید، به موجب نص صریح آیه کریمه *إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ*. (۲)

دیگر اینکه انسان نباید در حق دیگران، خیال بد نماید، در صورتی که از قلب آن خبر ندارد، همین طوری که بنده خودم در صحن مقدس «حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام» مشغول زیارت بودم، یک شخص که از یک چشم هم معیوب بود، به نظر من جور دیگر آمد، در قلب خود گفتم که می‌گویند در مشاهد متبرکه که جیب‌بری می‌نمایند، ممکن است از همین اشخاص باشد. چون آن شخص واقعاً آدم محترم و شخص باشراف متدین بوده و بنده هم بی‌جهت این خیال واهی را در حق آن شخص نموده بودم، «خداوند عالم» از عطوفت و مهربانی که نسبت به بندگان خود دارد، نخواست آن شخص محترم، متهم در نظر بنده باشد، دو روز پس از این قضیه که گذشت، همین شخص که بنده عرض کردم، خودش به «متولی باشی» و «کلیددار» و غیره هر جا می‌بیند، می‌گوید من یک چیزی پیدا کرده‌ام، مال هر کس هست

۱- به معنی آزار دهنده، در اصل به غلط موزی نوشته شده است.

۲- حجرات ۱۲؛ «همانا برخی گمانها گناه است».

ص: ۱۴۲

بیاید، علامت و نشانه آن را بگوید، مال خودش را تحویل بگیرد. این قضیه کم کم در «کاظمین»، انتشار غریبی پیدا کرده، تمام زوار مطلع شدند.

یک روز دو نفر از اهل کرمانشاهان خود را به نزد آن شخص رسانیده، می‌گویند:

در حدود دویست و پنجاه روپیه، و یک طغرا برات چهار صد و پنجاه تومان، و چند عدد لیره از ما گم شده، و یک علامت مخصوص داشتند که غیر از این‌ها بوده، اظهار می‌نمایند، اگر چنانچه شما آنها را پیدا کرده‌اید، صاحب آنها ما هستیم، با این علامات که عرض کردیم، مسترد دارید.

از قضا هم آن نقد و برات بوده، که همین شخص پیدا کرده، تماماً بدون اینکه دیناری طمع نماید، به صاحبانش رد می‌نماید. پس معلوم شد که شرافت بسته به دیانت است، اگر چنانچه این شخص دیانت نداشت، آن دو نفر غریب را در ولایت غربت به مرض فقر گرفتار می‌نمود.

فصل سیزدهم (تذکره‌خانه بغداد)

قرب یک ماه در «کاظمین» توقف کرده، [تا] شاید از طرف قونسولگری دولت علیّه، تذکره‌ها را قول (۱) بکشند، ممکن نشد، خدمت نایب قونسول «کاظمین» رفته در خصوص امضا نمودن تذکره‌ها مذاکره نمودیم. شفاهاً فرمودند تا دستوری از مرکز صادر نشود، ما نمی‌توانیم قول بکشیم.

چون موقع تنگ بود، بنده به [اتفاق] آقای «حاج منصور نظام»، که یکی از پسران عموی بنده است، تذکره‌های رفقا را گرفته، به طرف بغداد رفته، وقتی که به تذکره‌خانه بغداد رسیدیم، اظهار نمودند، پس از دو روز شما تذکره‌ها را آورده تا امضا نمایم.

پس به «کاظمین» عودت نموده، پس از دو روز به اتفاق جناب آقای حاج یدالله‌خان اعلایی منصور نظام، به طرف «بغداد» حرکت کردیم، وقتی که به تذکره‌خانه‌ها وارد شدیم، تذکره‌ها را ارائه دادیم. اظهار داشتند، نمی‌شود، باید هر یک از صاحبان تذکره شخصاً در اداره حضور داشته باشد، ما از این طرف آن طرف تحقیقات کامل نموده، معلوم شد چند روز قبل، یکی از حکام، با یکی از اجزاء، یا اداره تذکره‌خانه ساخت و پاخت نموده، چند روپیه به یکی از مستخدمین می‌دهد، که هر چه به خط او

۱- مهر و امضا نمودن.

ص: ۱۴۳

می‌دهند فوری به امضا برساند [و] از سایرین جلوگیری نمایند، که شاید به وسیله این، آن حمله دار بیچاره، حجاج را دچار زحمت نموده.

خوشبختانه یکی از همقطارهای خودش، این قضیه را به اداره اطلاع می‌دهد، پس از تحقیق، آن مستخدم را دستگیر و محبوس می‌نمایند، از طرف اداره هم قدغن (۱) اکید می‌شود که زوار باید شخصاً آمده، تذکره خود را بستانند، ما هم مجبور شده، مجدداً به «کاظمین» عودت نموده، شب را هم در آنجا به سر برده، صبح به اتفاق رفقا به سمت اداره تذکره‌خانه حرکت کرده، تذکره‌ها را به امضا رسانیده، از آنجا خارج شده، به اداره قونسولگری دولت انگلیس رفته قول کشیدند، از آنجا مراجعت کرده، آمدیم گاراژ «حسن هودسن»، یک اتومبیل هودسن (۲) سواری در بست گرفته، هر نفری هفت لیره انگلیس داده تا «شام»، بلیط اتومبیل را هم گرفته، به طرف «کاظمین» حرکت نمودیم، قرار شد اتومبیل را صبح زود، در «کاظمین» حاضر نماید، فردا صبح هم حاضر نمود، اسبابها را جمع‌آوری نموده، به اتومبیل بسته [حرکت نمودیم].

فصل چهاردهم (حرکت از کاظمین به شام)

وقتی که سوار اتومبیل شدیم، در تاریخ دوازدهم شهر ذی‌قعدة ۱۳۴۸ بود، در مدت چهار ساعت و نیم وارد «رمادیه» شدیم، علت تأخیر ما هم این بود که در بین راه، دو سه مراتب پنجر کرده، از قضای اتفاقیه، شوfer هم یدکی لوازم اتومبیل را نداشته، یک طور خود را به رمادیه رساندیم، وقتی که خواستیم از دروازه رمادیه داخل شویم، فتر اتومبیل شکست، اگر چه در وقت خارج شدن از «بغداد» اتومبیل را معاینه نمودند، بعد اجازه خارج شدن را دادند، ولی نمی‌دانم شوfer چه کلکی درست نموده، در صورتی که اتومبیل هیچ عیبی نداشت، با همه این، هیچ یک از اسبابهای یدکی را نداشتند و از اداره «حسن هودسن»، یک اتومبیل دیگری که همراه اتومبیل ما بود، سفارش نموده بود، که مواظب هم‌دیگر باشند، آن شوfer هم بعد از ما رسید، اتومبیل را تماماً باز نموده، مشغول درست کردن او شدند. در گاراژ «رمادیه» به تذکره‌ها نگاه کرده، قول می‌کشند، بعد اجازه خروج می‌دهند، گرچه این امضا مجانی است، ولی آدم گاراژ، با آدم

۱- قدغن، و یا غدغن مأخوذ از ترکی و به معنی منع کردن است.

۲- هودسن نام یکی از دریانوردان انگلیس بود که در قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی می‌زیسته و در سال ۱۶۱۱ در گذشته است. او موفق به کشف قسمتی از دنیای جدید شد، از جمله خلیج هودسن که در کشور کانادا است و از اقیانوس اطلس انشعاب می‌یابد و نیز رودی که در مشرق نیویورک جریان دارد به نام او خوانده شده است.

ص: ۱۴۴

حکومتی ساخت و پاخت کرده بودند، هر نفری یک قران به اسم گاراژ می گرفتند.

یکی از حجاج گفت، ما حالا حرکت می کنیم، چه پولی بدهیم، صاحب گاراژ اظهار نمود، اگر نمائید هم باید هر نفری یک قران بدهید، اگر چنانچه بخواهید شب را بمانید، با تخت خواب، یک رویه نفری باید بدهید، و بی تخت خواب نیم رویه، چونکه تذکره‌ها را به صاحب گاراژ داده، مجبور شده نفری یک قران بدهد، تذکره‌ها را بگیرد.

ما هم پس از شش ساعت معطلی، شش از شب گذشته، سوار اتومبیل شده حرکت کردیم، خوشبختانه در بین راه، دیگر هیچ اتفاق نیفتاده، در ظرف سی و دو ساعت، از رمادیه وارد شام شدیم.

فصل پانزدهم (ورود به شامات)

وقتی که وارد خاک شام شدیم، گوئیا از عالم دیگر به عالم دیگری ورود نمودیم:

اولاً- شام دارای آب و هوای لطیف و دارای چهار فصل تمام است و یک آب گواری لطیف بسیار سرد دارد، به علاوه خیابانهای وسیع تمیزی که، تماماً سنگ فرش شده و مشجر، از قبیل بید مجنون و سرو، که هر چه از اوصاف بگویم، باز کم گفته [ام] که مصداق:

روضه ماء نهرها سلسال دوحه شجع طیرها موزون

آن پر از لاله‌های رنگارنگ وین پر از میوه‌های گوناگون

باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوقلمون

در تعریف شام صادق آمده، از اکثر جایگاههای شام آب‌های جاری، به اندازه چندین سنگ جاری است، که این آب را به تمام عمارات و مهمانخانه‌ها کشیده‌اند، مخصوصاً از مستراح‌های عمارات، آب جاری می‌گذرد. از خیابان‌ها، واگون‌های برقی در ایاب و ذهاب است.

میدان‌های گل کاری متعدد، برای عموم افراد دایر، که تفرج بنمایند و اهالی خود شهر هم، به اندازه [ای] خوش اخلاق و سفیدپوست و سیاه‌چشم، دارای قد رسا می‌باشند، که انسان گمان نمی‌کرد که سنّ مردمان اینجا از پنجاه تجاوز نماید، در صورتی که اشخاصی یافت می‌شدند، که سنّ آنها از صد تجاوز نموده، اگر چه از اهالی شام بوی تمدن می‌آید، ولی یک

ص: ۱۴۵

نقص بزرگی داشتند که خودشان استقلال داخلی و خارجی نداشته.

روزی به گردش بیرون شدیم، دو محله در نتیجه بمباردمان (۱) فرانسوی‌ها، خراب شده بود، که یکی از آن دو محله بزرگش مشهور به «محله مرمر» بوده، از قراری که می‌گفتند از مرمر ساخته بودند و دارای چندین مراتب عمارت بوده، در نتیجه همان بمباردمان، در روی هم ریخته، و چندین هزار نفوس را در زیر خاک و سنگ پنهان نموده بود.

گوئیا در زیر خاک، صدای استمداد آنان به گوش هر صاحب هوش می‌رسید، و از هم نوع خود استمداد می‌جستند که انتقام آنان را بخواهند، از آنجا برگشتیم به میدان خیلی بزرگی که در میان شهر واقع شده است رسیدیم، این میدان خیلی عالی و پاک و تمیز بوده، و در یک قسمت آن هم در حدود پنجاه اتومبیل سواری در پهلوی هم ایستاده، رو به خیابان، پشت به میدان مرتب ایستاده، منتظر مسافر بودند، در آن قسمت میدان هم درشگه‌ها، همین طور مرتب ایستاده، منتظر مسافر بودند.

از آنجا به طرف مسجد بزرگ مشهور شام، که از مساجد بزرگ شام به شمار می‌رود رفته، که واقعاً خیلی مسجد عالی و از آثار بزرگ اسلامی است.

اهالی شام از حیث ارزاق خیلی آسوده و خوش گذران هستند، سه شب در شام توقف نموده، شب چهارم پای ماشین آمده، بلیط ماشین گرفته، منتظر حرکت ماشین بودیم، ولی از دور، «شام» یک نمایش عالی داشت، چون که ماشین خانه در پایین شهر بوده، ولی شهر در دامنه کوه افتاده، چراغ‌های الکتریکی (۲) مثل ستارگان آسمان می‌درخشید، که از دیدن آن منظره عجیب، روح جدیدی به انسان روی می‌داد.

دو ساعت از شب گذشته، بعد از صرف شام، سوار ماشین شده، حرکت کردیم.

فصل شانزدهم: حرکت از شام، ورود به بیروت (۳)

چون دو ساعت از شب گذشته، سوار ماشین شده، به بیروت حرکت کرده، گرچه ماشین از وسط کوه، از شام به بیروت گذر می‌کند، با این حال از هر جا ماشین حرکت نموده، اطراف راه آهن باغ بوده، و هر جا باغ نبود، صیفی‌جات کاشته بودند، دو ساعت از آفتاب گذشته، وارد بیروت شدیم، در یک مهمانخانه [که] در

۱- بمباران.

۲- الکتریکی، برقی.

۳- در متن به اشتباه «بهرود» نوشته شده است.

ص: ۱۴۶

کنار دریا واقع شده بود، منزل نمودیم.

گرچه بیروت عمارت‌های چهار پنج طبقه، و مهمانخانه‌ها و سینماهای بسیار عالی دارد، و در اکثر خیابانها مشغول تعمیر کاری هستند، مخصوصاً یک خیابان جدیدی احداث نموده‌اند، که از دو طرف آن مغازه‌های عالی ساخته، و بالای مغازه‌ها را دو سه مرتبه عمارت و مهمانخانه ساخته‌اند.

یک «سبزه میدان» عالی دارد که واقعاً خیلی تمیز و باصفا است، که غیر از اطراف خیابانهای وسیع که واگون‌های برقی عبور می‌نماید، و پیاده‌رو جلوی مغازه‌ها، خود سبزه میدان یکصد و پنجاه ذرع طول، و چهل و پنج ذرع عرض داشت.

این میدان را به سه قسمت تقسیم نموده‌اند:

در وسط آن یک حوض که دور آن پله دارد، چهار گلدان مرمری هم، به چهار گوشه آن گذارده، گل کاری نموده‌اند، سی ذرع عرض و سی ذرع هم طول آن حوض است. اطراف حوض را گل کاری نموده‌اند. در میانه حوض یک فواره به طرز جدید ساخته بودند. که آب را چهار ذرع به بالا می‌زد، و زمین حوض را [با] کاشی آبی فرش کرده بودند، به حدی که اگر انسان از دور مشاهده می‌کرد، گمان این را می‌برد که جوهر آبی در توی آب ریخته. وقتی که آب از فواره پایین می‌ریخت، معلوم می‌شد از صافی آب است. رنگ کاشی [را] تغییر داده، دور تا دور میدان را جنگل کاشته، از نیم ذرع تا تماماً سرهای آن را زده بودند. به طرف خیابان پنجره‌ها و میل‌های فولادی کشیده بودند و در مخصوصی هم داشت، ولی از آمدن به لب حوض ممانعت می‌کردند، از دو طرف حوض هم دو خیابان بود، که هر یک دارای هفت ذرع و نیم است، در طرف جنوبی حوض هم یک گل‌خانه، تقریباً چهل و پنج ذرع طول، و سی و پنج ذرع هم عرض داشت، و دورادور میدان را چوب مرمری کاشته بودند، و از وسط هم گل‌خانه بود، یک نهر آب هم از حوض تا بالای گل‌خانه کشیده بودند، زمین آن هم از کاشی آبی بود.

اطراف شمالی میدان، یک گل‌خانه به طرز گل‌خانه جنوبی ساخته بودند و به طرف شمالی حوض که اول سبزه میدان است، عمارت دولتی است و در بالای دروازه آن علامت دولت عثمانی باقی بود.

ص: ۱۴۷

نزدیک به غروب بود، احتساب بلدیه، ناسوزهای ده و بیست ذرعی آورده، به حوض نصب کرده، مشغول به پاشیدن آب شدند، فوران آب تقریباً از بالای درخت سرو و نخل جریان داشت، تا زمین محوطه میدان و گل‌خانه را تماماً آب پاشی نمودند. یوم بیست و یکم ذیقعد الحرام، از اداره کشتیرانی خددیه (۱) بلیط صادر نموده، هر نفری هفت لیره انگلیسی داده، بلیط «کشتی خددی» صادر نموده، که روز بیست و دویم حرکت نماییم.

فصل هفدهم: حرکت از بیروت، حریق گمرک‌خانه شب بیست و دویم، چهار از شب رفته، گمرک‌خانه روبروی همان مهمانخانه که منزل داشتیم آتش گرفت، تا صبح با کمال شدت می‌سوخت، گرچه اجزاء اطفائیه، (۲) با کمال جدیت تا می‌که داشتند، مشغول انجام وظایف خود بودند، از طرفی هم، اجزاء نظمیه، (۳) مشغول حمل مال‌التجاره قسمتی را که حریق احاطه نکرده بود، به جای دیگر حمل می‌نمودند.

تقریباً در حدود دو میلیون لیره عثمانی، تلفات و خسارات تخمین زده، تا غروب همان روز، با آن اقداماتی که شده بود، امتداد پیدا کرد، نزدیکی غروب که ما به کشتی نشستیم، تا یک ساعت و نیم از شب گذشته، کشتی لنگرانداخته بود. هم گمرک‌خانه می‌سوخت، و هم شهر زیبای «بیروت»، یک انعکاس در دریا پیدا کرده بود، در دو ساعت از شب گذشته، کم‌کم از شهر دور شد، به حدی که ما غیر از آب، چیز دیگری را نمی‌دیدیم.

تعداد اشخاصی که در کشتی بودند، بالغ بر شانزده نفر از اهالی خود «ابهر» که با ما هم سفر بودند، دو نفر از سادات طهرانی با دو نفر زن و یک نوکر، و پنج نفر هم اشخاص متفرقه می‌شدند، غیر از عملجات کشتیرانی. علت این که مسافری این کشتی کم بودند [این بود که] پست دولتی بوده، و هر نفری هم هفت لیره می‌گرفت، ولی کشتی‌های تجارته از سه لیره الی چهار لیره بیش نمی‌گرفتند، خوشبختانه به واسطه اضافه دادن سه لیره، خیلی به راحتی و خوشی استراحت نموده، تقریباً چهار ساعت از شب گذشته، سکوت در کشتی حکم‌فرما بود، همه مسافری

۱- خدیویه.

۲- آتش‌نشانی.

۳- شهربانی.

ص: ۱۴۸

متوجه درگاه حضرت احدیت شدند.

تقریباً قرب ده ساعت و نیم، از طرف غربی کشتی که عازم سویس بودیم، آبادی از دور نمایان شد، یک ساعت دیگر هم راه را طی نمودیم، به طرف شرقی افتاد، قدری هم که راه رفتیم، آبادی در طرف غربی کشتی قرار گرفت، کشتی لنگر انداخته، در این بین «دکتر صحیه» (۱) فوری وارد کشتی شد، ولی این دکتر که به جهت معاینه مسافرین آمده بود، بدون اینکه بادقت کامل از مسافرین استمزاج (۲) حاصل نماید گذشته، مخصوصاً ما چندین نفر را هیچ معاینه نکرده، درگذشت، بنده اسم آن شهر را تحقیق نموده، گفتند شهر «مایوسی‌ها» (۳) است، از قدیم‌ترین آثارهای این شهر کلیسائی نمایان بود. یک نفر زن عیسوی وقتی که کشتی توقف نمود، متوجه آن معبدگاه شده، شروع به خواندن انجیل نمود.

تقریباً پنج ساعت در گمرک‌خانه «مایوسی‌ها»، سرگردان و معطل شدیم، تا کشتی بار خود را داد و تحویل گرفت، با آن حال خیلی جای خوشوقتی است که در کشتی تجارتنی ننشسته و الا دو روز سرگردان بودیم، در کشتی بود [یم که] نان و لیمو آوردند، قدری گرفته، یک مرغ هم به دوازده قران گرفته، از فراوانی و ارزانی «ایران» یاد نمودیم. وقتی که کشتی را حرکت می‌دادند، دو نفر از اهالی «معوسی‌ها» و یا «مایوسی‌ها» وارد کشتی شدند و چند نفر هم از خویشان ایشان به همراهی [و] مشایعت آمده بودند، وقتی که موقع حرکت کشتی شد، مشایعت کنندگان مجبور شدند از کشتی خارج شوند، ما هم متوجه ایشان بودیم، وقتی که با همدیگر دست به گردن شدند، یک بچه کوچکی هم با ایشان بود، خود را به بغل مسافرین می‌انداخت، گویا بوی فراق را آن بچه یک ساله استشمام نموده بود، علی‌ای حال با گریه و زاری زیاد یکدیگر را وداع کرده، مشایعت کنندگان از کشتی خارج شدند، کشتی حرکت نمود.

فصل هجدهم

چون بنده درست متوجه آن مسافرین بودم، فراق به نظر بنده به سه قسم منقسم شد:

اول فراق نوعی، که عبارت از مرگ باشد، از آنجایی که این فراق لابدی است، نوع بشر خواهی نخواهی تن به قضا خواهند داد و مرحمی که پس از فراق احباء (۴) به قلب خود می‌گذارند، دل

۱- دکتر بهداشت.

۲- مزاج دانی کردن، رأی و نظر کسی را در امری جو یا شدن.

۳- مانیسا (MANISA) صحیح است

۴- دوستان.

ص: ۱۴۹

خود را به باقیماندگان آن شخص متوفی خوش می‌نمایند.

دویم همین مسافرت اختیاری است، انسان از «اروپا» به «افریقا»، یا از «آسیا» به «آمریکا» مسافرت می‌نماید، وقت فراق هم احبّاء و اصدقاء، دل خود را به ملاقات جدیده و دیدار دوباره خوش نمایند.

سیم فراق اجباری است که امروز اهالی اروپا، محض نفع شخصی، نوع بشر را به فراق ابدی دچار می‌نمایند. با قوه برقی و توپ‌های بزرگ یک عده را معدوم و یک عده را به فراق ابدی دچار، همین کشمکش‌ها تخم فساد را در قلب بازماندگان معدومین کاشته، ایشان هم همه اوقات هم خود را صرف انتقام می‌نمایند، اگر فکر جدیدی در بر انداختن این اسلوب شوم به عمل نیاید، در اثر همین کشمکش‌ها نزدیک است که سلسله تمدن از هم گسیخته شود، و سیاست جابرا نه امروز اروپا، بقای نوع بشر را تهدید، هر قدر هم دانشمندان اروپا، برای تهدید جنگ و جلوگیری از ساختن «تحت البحرینی» (۱) و غیره اقدام نماید در عرض دو روز توأم سیاست دول استعماری می‌شود.

فصل نوزدهم: حرکت از معوسا

وقتی که از معوسا (۲) حرکت نمودیم، اکثر اوقات از نزدیک تپه‌ها، کشتی عبور می‌نمود، تا اینکه به شهر «اسکله» رسیدیم، گرچه به نزدیک شهر نرفتیم، ولی منظره خوب و دلگشائی داشت، و شهر هم در طرف شرقی کشتی قرار گرفته بود، تا نصف شب در آنجا توقف نموده، بعد از نصف شب حرکت نمودیم. نیم ساعت از آفتاب رفته بود، در نزدیک شهر «کاسوف کرسی» (۳) ... شهر «کرس» (۴) عالی به نظر می‌آمد، و تا ظهر در شهر «کرس» توقف نمودیم، بعد از ظهر حرکت نمودیم. خود شهر هم، در طرف جنوبی کشتی واقع بوده، و اطراف شهر باغات بوده، معلوم بود که شهر پر نعمت می‌باشد، نیم ساعت بود [که] حرکت نموده بودیم. دریا طوفانی [و] آنآ فآناً به طوفان می‌افزود، تا نصف شب طوفان مداومت داشت، ساکنین کشتی عموماً بی‌حالت بودند، بعد از نصف شب قدری از طوفان کاسته شد.

وقت طلوع آفتاب در طرف غربی کشتی، سواد (۵) شهر نمایان شد، سؤال نمودیم، گفتند: «پرت سعید» است، قدری نزدیک شدیم، یک کشتی بخاری

۱- زیردریایی.

۲- این نام را مولف سه گونه نوشته است: ۱- معوسا ۲- میعوسا ۳- مایوسا که به نظر می‌رسد همان «مانیسا» صحیح است.

۳- چند کلمه کاملاً پاک شده است.

۴- کوس صحیح است و نام جزیره‌ای است در دریای مدیترانه.

۵- سیاهی شهر.

ص: ۱۵۰

کوچک، با یک قایق آمدند، کشتی را راهنمایی نموده، تا اینکه داخل شدیم، تقریباً ربع ساعت در میان سد حرکت نمودیم. داخل لنگرگاه شدیم، بندر «پرت سعید» هیچ مناسبتی به سایر بندرها ندارد، اتصالاً کشتی‌های بزرگ در ایاب و ذهاب بوده، قریب یک ساعت در روی دریا توقف نموده، نماینده کمپانی رسید، قایق گرفته، ما را حرکت داد، وقتی که به لب دریا رسیدیم، دو نفر از نمایندگان کمپانی به لب دریا آمدند، اول ما را به اداره صحیح شهر برد، نفری یک رویه از مسافری گرفته، از آنجا اسباب‌های ما را حمل برداشته، به طرف گمرک‌خانه رهسپار شدیم، وقتی که داخل گمرک‌خانه شدیم، پس از تفتیش، آدم کمپانی ما را به ماشین‌خانه راهنمایی کرده، خود شهر «پرت سعید» هم واقعاً خیلی شهر عالی و پاک نو ساخت بوده، در اطراف خیابانها درخت نارنج و سرو کاشته بودند و عمارت‌های عالی داشت، خیلی شهر دلگشا بوده که اتفاقاً هر قدر ایشان تعریف نماید، باز کم است، علی‌ای حال، ما نزدیک ظهر در پای ماشین معطل بودیم.

تا اینجا نماینده کمپانی در لباس انسان بود، یک دفعه خود را به لباس اجنه ملبس کرده، اول اظهار نموده است، رویه زیادی دارید؟ ما اظهار کردیم، با کمپانی گفتگو کرده‌ایم، تمام مخارج حتی کرایه هم به عهده ایشان است، پس از گفتگوی زیاد، هشت رویه را دادیم، یعنی گرفت.

چون سوار ماشین شدیم، بلیط ماشین را نگاه داشت، اظهار نموده، نفری دو رویه باید حتماً بدهید، ما هم شانزده نفر بودیم، سی و شش رویه دادیم، قبول نمود، بنده با یکی از رفقا از ماشین پایین آمدیم، به طرف ماشین‌خانه رفتیم که خودمان بلیط ماشین را بگیریم، دید ما مصمم گشته‌ایم، یک نفر از رفقای خود را فرستاد، ما را برگرداند، دیگر چیزی ندادیم.

فصل بیستم: حرکت از پُرت سعید و اتفاقات سویس

شش ساعت به غروب مانده بود که ماشین حرکت کرده، ماشین می‌رفت، خیلی پاک (۱) و اطاق‌های (۲) بزرگ نوع عالی داشت. تا «اسماعیلیه» با همان ماشین آمدیم و «اسماعیلیه» هم در طرف شمالی ماشین واقع بوده و «اسماعیلیه» از شهرهای

۱- خیلی خوب و منظم.

۲- در متن اوقات‌های آمده که غلط است.

ص: ۱۵۱

خیلی پاک و تمیز بوده، و تمام خیابانها را گل کاری کرده بودند، به حدی پاک و تمیز بود که جای داشت عوض «اسماعیلیه» «فردوسی» بگویند، علی ای حال از آن ماشین پایین آمده، به ماشین دیگر سوار شدیم، حرکت نمودیم و در مدت چهار ساعت از «پرت سعید» با ماشین به «سویس» آمدیم.

وقتی که از ماشین پائین آمدیم، یک نفر از نمایندگان کمپانی ما را استقبال نمود، اول خودش را معرفی نمود که «حاجی محمود» نام دارم، از طرف «کمپانی خدیویه» نماینده هستم، منزل حاضر است، اسباب‌ها را پایین آوردیم، چون که مفرش‌ها (۱) در انبار بود، خواستیم پایین بیاوریم، «حاجی محمود» اظهار نمود که مفرش‌ها را من خواهم آورد، ما هم مطمئن شده که ایشان مفرش‌ها را خواهد آورد، باز هم مجدداً به ایشان اظهار کردیم، گفت ماشین به «حوض» رفته است، اظهار نمودیم: با شما خاطر جمع شدیم و حالا هم مفرش‌ها لازم است. اظهار نمود: مفرش خرج دارد! مجبور شده دو نفر از همراهان دور (۲) گرفته، به «حوض» رفته، پس از یک ساعت و نیم مراجعت نموده، مفرش‌ها را آوردند، شب توقف نموده، روز بعد آدم کمپانی خدیویه گفت: باید به اداره صحیّه «سویس» (۳) برویم، به همراهی ایشان به اداره صحیّه رفتیم، آقای دکتر آمد، اول امر نمود در یک میز آشپزی را، بلکه از آن هم کثیف‌تر بوده آورده، بعد امر کرد، چند شیشه دواء «اسجون» حاضر نمودند، اگر واقعاً یک دکتر حسابی وارد می‌شد، یقیناً اظهار می‌نمود که این شیشه و سوزن جای میکرب است و در یک جای کثیف «اسجون» را زدند، که بنده از تقریر آن خجالت می‌کشم، اگر واقع را بیان نمایم، به اداره صحیّه دولت برمی‌خورد و هم [به] مسافری، گر چه مسافری مجبور بودند.

علی ای حال پس از عملیات دکتر، از اداره صحیّه خارج شدیم، آن شب را هم توقف نموده، صبح زود دیدیم «حاجی محمود» حاضر شد [و] اظهار نمود: باید برویم به «اداره مواسات اسلامیه»، عرض نمودیم چشم، طرف عصر خواهیم آمد، ایشان ممنون شد، خارج شدند.

بعد از ظهر مجدداً «حاجی محمود» حاضر [شده] گفت: آقایان بفرمایید. ما هم

۱- آنچه روی زمین بگسترانند و روی آن بخوابند.

۲- درشکه.

۳- سوئز.

ص: ۱۵۲

بلند شده وقتی که خواستیم از عمارت خارج شویم اظهار نمود: در آنجا نفری پنج فروش برای تصدیق، و پنج فروش هم برای «مواسات اسلامی»، و شش فروش هم به خود من، نفری شانزده فروش می‌شود، شما را راهنمایی کنم، رفقا متفقاً اظهار نمودند: ما به وجود تو محتاج نیستیم.

وقتی که این حرف را شنید، چون سگ تیر خورده، از پیش ما خارج شد، ما هم رفته کارهای خود را انجام داده، به منزل برگشتیم. وقت غروب بود، تازه چراغ برقی روشن کرده بودیم، یک دفعه دیدیم یک نفر با داد و فریاد وارد شد، سؤال کردیم چه خبر است؟ دیدیم «حاجی محمود» است، عصای خود بر زمین می‌کوبد، فریاد می‌زند، ما گفتیم «حاجی محمود» بیا، چایی حاضر [است]، میل بفرمایید. گفت: من چایی شما را نمی‌خورم! گفتیم: مگر چه شده است؟

گفت: کرایه مفرشها را بدهید، ما اظهار کردیم کرایه مفرشها را به خودتان دادیم، گفت بیست فروش «بلدیّه» گرفته است، ما گفتیم پول زیادی نداریم [که] هر چه شما بگویید بدهیم! بر داد و فریاد خود افزود.

در جنب اطاق ما یک نفر از اهالی «اسکندریه» منزل داشت، که هم نماینده «کمپانی خدیویه» بود و هم چند نفر حجاج داشت، به فریاد «حاجی محمود» از منزل بیرون آمد، قضا را خوب ترکی هم حرف می‌زد، آمده اول «حاجی محمود» را ساکت نموده، بعد بما اظهار کرد: چه واقع است؟ ما گفتیم:

دیروز وقتی که ما وارد شدیم، خواستیم مفرشها را پایین بیاوریم، حاجی محمود گفت: شما بروید منزل، من مفرشها را خواهم آورد، وقتی که به منزل آمدیم، از ایشان پرسیدیم مفرشها را آوردید؟ گفت نه مفرشها را به «حوض» برده‌اند، چهل فروش خرج دارد، ما سه درشکه گرفته به «حوض» رفتیم، مفرشها را آوردیم، دیروز «حاجی محمود» نفری شانزده فروش، برای ما خرج تراشی کرده بود، چون ما قبول ننمودیم، امروز آمده بگوید، بیست فروش به بلدیّه دادم، قدری به «حاجی محمود» وساطت نموده، آورد میان ما را صفا داد، آن شب را هم در آنجا توقف کردیم.

صبح به بازار رفتیم، با یک نفر از اهل «سویس» مصادف شدیم، اول سؤال نمود اهل کجا هستید؟ بنده عرض کردم:

ص: ۱۵۳

اهل «ایران»، پس از سؤال و جواب پرسید کجا منزل دارید؟ عرض کردم: در منزل کمپانی که در سمت نظریات «حاجی محمود» اداره می‌شود.

گفت واقعاً بد کار نموده‌اید، گرچه عمارت مال کمپانی می‌باشد، چون دست «حاجی محمود» در کار است، خیلی خبط (۱) کرده‌اید آنجا منزل نموده‌اید! به جهت آنکه «حاجی محمود» خیلی آدم مردم‌آزاری است و بی‌شرافت، بنده واقعه شب را اظهار نمودم، ایشان در جواب بنده گفتند: شما درست به تاریخ این آدم آشنا نیستید، که چه قدر آدم بی‌شرف و بدذات است، بنده سؤال نمودم چه طور؟

مگر این آدم تا حال چه اقدامی نموده است؟

در جواب بنده اظهار کرد:

این در جنگ بین‌المللی از اشرار «داجامر» و غیره، اسلحه گرفته بود، چند نفر هم مسلک‌های خود را [نیز] به دور خود جمع نموده، بر علیه «دولت علیه عثمانی» اقدام نموده، از اهل شهر هر کس طرفدار «دولت عثمانیه» بوده، با این آدم طرف شده بنای جنگ را گذاشته، مخصوصاً چند نفر از خویشان خودش با این آدم ضدیت نموده‌اند، بالاخره «دولت عثمانیه» مغلوب شده، این آدم بی‌شرف به فامیل خود غالب شده، چند نفر از آن بیچاره‌ها را اعدام نمود!

واقعاً خیلی جای تعجب است، به وطن عزیز خود، که مثل مادر در دامن آن پرورده خیانت نماید، و برادران دینی خود را محض طمع خود، نشانه [رفته] هلاک نماید.

علی‌ای حال، وقت ظهر بود، اطلاع دادند که کشتی حاضر است، به منزل آمدیم، پس از صرف ناهار اسباب منزل را جمع نمودیم به طرف «حوض»، ماشین یک سره تا دم بارانداز آمد، در استادگاه (۲) خود ایستاد، از ماشین پائین آمدیم، به طرف بارانداز رفتیم، وقتی که به بارانداز وارد شدیم، یک نفر از نظامیان «دولت مصر» آمد، اظهار نمود: باید به قرنطینه برویم.

به همراهی ایشان طرف قرنطینه رفتیم، وقتی که داخل قرنطینه شدیم، اجازه دادند به یک اطاق بزرگ داخل شدیم.

دکتر قرنطینه آمد گفت: تمام لباس‌ها را بکنید و یک پیراهن سفید کرباس هم دادند، گفت: اینها را بپوشید.

چون لباس در آوردیم و پیراهن

۱- اشتباه.

۲- ایستگاه.

ص: ۱۵۴

پوشیدیم، یک کیف هم دادند گفتند: وجه و برات هر چه دارید، جوف این کیف بگذارید، با خود بیاورید، ما هم اطاعت کرده، ما را به حمام نمره قرنطینی، هدایت نموده چون داخل حمام شدیم، صابون و لیف آوردند، دستور دادند بدن خود را درست بشوئید، بعد از شستن بدن خود، از در دیگر خارج شدیم، دیدیم لباسها را حاضر گذاشته، و در تورهایی که قبلاً نمره آنها را به ما داده بودند آوردند، لباسها را گرفته، پیراهن‌ها را کنده، لباسها را پوشیده، خارج شدیم و به هر نفری یک ورقه از طرف قرنطینه دادند، که وقت دخول به کشتی، ورقه را گرفته اجازه دخول بدهند، تقریباً یک ساعت و نیم به غروب مانده بود، به کشتی آمدیم، در لب دریا هم نیم ساعت معطل شده، اجازه دخول به کشتی را دادند.

فصل بیست و یکم: حرکت از سویس و ملاقات یک نفر هندی

بیست و نهم ذی قعدة، یک ساعت به غروب مانده، سوار کشتی شدیم و پس از چند دقیقه حرکت کرده، تقریباً یک ساعت از آفتاب رفته بود به «طور سینا» رسیدیم، چون لنگر کشتی را انداخته، بنده در کشتی قدم می‌زدم، دیدم یک نفر «جوان هندی» رسید، سلام نموده، بنده سؤال کردم آقا جان اهل کجا هستید؟

فرمود: اهل «هندوستان» می‌باشم، در نزدیکی «مرشدآباد بنگاله هند» سکونت دارم.

سؤال نمودم در کجا تحصیل نموده‌اید؟ فرمودند در «فرانسه»، «انگلیس» و قوانین «فرانسه» را خواندم، پرسیدم «فارسی» را در کجا تحصیل نموده‌اید؟ اظهار داشت در خود «هند»!

ما مشغول صحبت بودیم، یک نفر دیگر وارد شد، با ایشان به زبان عربی تکلم نمود، ایشان مشغول صحبت بودند، بنده در فکر فرو رفتم، که واقعاً «معارف ایران» (۱) چه قدر در عقب است، که یک نفر «هندی» با اینکه در تحت حمایت یک دولت اجنبی اداره می‌شود، اگر به هر نقطه از نقاط عالم مسافرت نماید، می‌تواند زندگانی نماید، متأسفانه اگر ما به مرکز «ایران» وارد شویم، تازه به زبان ملی خود آشنا نیستیم.

باری پس از ختم مذاکره با آن شخص عرب، راجع به استقلال «هندوستان» مذاکره می‌کردیم، اینقدر از فجایع «انگلیسی‌ها» در «هندوستان»، و از

ص: ۱۵۵

نفاق اهالی اظهار نمود، که حقیقتاً دلم به احوال ساکنین آن سرزمین سوخت.

در این بین سوت کشتی را زدند، کشتی در حرکت آمد، در صورتی که تا غروب از وسط کره عبور نمودیم، یک ساعت از شب رفته بود از وسط کره خارج شدیم، بعد از یک ربع به هر طرف که نگاه می‌کردیم، غیر از آب چیزی دیگر به نظر نمی‌آمد، طلوعه صبح معلوم شده، کشتی را در دریای بزرگ غوطه‌ور دیدیم، کمی علامت کولاک هوای دریا معلوم بود، تا نیم ساعت از آفتاب رفته، با شدت تمام دریا کولاک داشت، که عموم ساکنین کشتی رو به درگاه «حضرت احدیت» آورده، استغاثه نموده، کم‌کم کولاک برطرف شده، که قدری اهل کشتی از خوف و اضطراب بیرون آمده، تا اینکه از دور، سواد کوهی نمایان شد، باعث قوت قلب ساکنین کشتی شده.

فصل بیست و دویم: ورود به بندر ینبوع (۱)

چهار ساعت از آفتاب رفته به نزدیکی بندر ینبوع رسیده، از قرار معلوم ینبوع، پُرت (۲) صحیح نداشت، کشتی در دویمت قدمی ایستاده، از طرفی کرجی (۳) دولتی، با حمال‌های رسمی به طرف کشتی روان شدند، در این اثنا (۴) ملاحظه نمودیم، بیست و هشت نفر از فقرای «ینبوع» در اطراف کشتی حاضر شدند، مثل آدمی که در خشکی راه برود، همان نوع، زیر آب راه رفته سرشان بیرون آب بود، از حجاج توقع نمودند، حجاج پول را به دریا انداخته، فقراء به عجله تمام رفته، در زیر آب پول را پیدا کرده، به صاحب پول نشان می‌دادند، چون بنده فقرا را با آن حال اسف‌آور ملاحظه نمودم در فکر فرو رفتم، که مگر گدائی را نصیب ما اسلامیان نموده‌اند که انسان از هر جا عبور نموده، فقرا دست تکدی باز نموده بودند؟

با خود فکر نمودم، اینها نیست مگر بی‌فکری متمولین، که این بیچاره‌ها را به این روز گرفتار نموده، اگر چنانچه تجارمان در تأسیس شرکت‌ها و کارخانه‌ها سعی کنند، آتیه این اشخاص بی‌بضاعت را به امری وادار می‌نمودند، از ذلت تکدی آزاد، و مملکت به خوبی آباد می‌شد.

پس از دو ساعت توقف، کشتی بارهای خود را تحویل نمود، حرکت داده در صورتی که باد با کمال شدت می‌وزید

۱- ینبوع صحیح است و از این پس لفظ صحیح نوشته خواهد شد.

۲- اسکله.

۳- کشتی کوچک، قایق پارویی، زورق.

۴- در این هنگام.

ص: ۱۵۶

که کاپیتان (۱) کشتی امر نمود، چادرها را که برای سایه کشتی کشیده بودند برداشته و هر ساعت طوفان دریا تلاطم (۲) می نمود، ولی با این حال کشتی به سرعت تمام در حرکت بود، تا غروب طوفان دریا به شدت تمام ادامه داشت، و هوای «دریای آسود»، به اندازه [ای] کثیف بود، که تمام حجاج بی حس و بی حرکت افتاده، به حدی که قادر به حرکت [یک] آن نبودند.

شب را با کمال سختی و سستی بدن، صبح نموده باز هم کولاک و طوفان دریا ساکت نشده بود، دو ساعت از آفتاب رفته بود، که سواد «جده» نمایان شده، قدری جلوتر از طرف «جده» کرجی‌ها به طرف کشتی حرکت نموده، و کشتی در یک فرسخی «جده» لنگر انداخت، چون کرجی‌بانان به کشتی رسیدند، لوازمات ما را از کشتی به کرجی حرکت داده، خودمان هم سوار کرجی شده، به سمت «جده» حرکت نموده، چون به لب دریا رسیدیم، نمایندگان مطوفین ما را استقبال نموده، ما با اتفاق نماینده «عبدالرحمان جمّال» به طرف یکی از مهمانخانه‌های «جده» رهسپار شدیم.

فصل بیست و سیم: محرم شدن و حرکت به مکه معظمه

چون وارد مهمان خانه شدیم، شب را با سرور و شادی تمام به سر آورده، وقتی که طلوعه صبح نمایان شد، با فرح مفرط از خواب بیدار شده، پس از صرف چائی و ادای فریضه، احرام‌ها را برداشته، به طرف لب دریا روان شدیم، پس از شست و شوی بدن محرم شده، به طرف گاراژ حرکت نمودیم، سوار اتومبیل سواری شده، روز پنجم ذی حجه چهار ساعت از آفتاب رفته، به طرف «مکه معظمه»، زاده‌الله شرفها روان شده، چون قدری طی راه نمودیم، وارد وسط کوه شده، با سرعت تمام اتومبیل سواری در حرکت بود و ما هم با دل پرخوف، و قلب پر از ملال گاهی بی اختیار، خوشحال می شدیم.

نظر به اینکه قدری به تشرّف «بیت‌الله الحرام» نزدیک شده‌ایم، تا اینکه به پنج فرسخی «بیت‌الله» رسیدیم، بنده دیدم تمام وحوش و طیور با کمال آزادی مشغول چرا هستند، علت آن هم آن بود که، از چهار فرسخی «مکه» همان طوری که به شخص محرم صید و شکار حرام است، به عموم هم، صید در حرم حرام

۱- در متن کاپتان نوشته شده که غلط است.

۲- در اصل تلاطم آمده که غلط است و صحیح آن تلاطم و به معنی خروشیدن و بهم خوردن امواج دریا است.

ص: ۱۵۷

است، وقتی که بنده این آزادی را برای وحوش احساس نمودم، به اندازه [ای] متأثر شدم، با خود می‌گفتم، چه قدر خوب است همین قانون مقدس خدائی، که یک جمله آن را درباره وحوش و طیور به موقع عمل می‌گذارند، این قدر حیوانات وحشی به انسان، به علت آزادی رام می‌شود، بلکه بنده می‌ترسیدم کبوتران در زیر اتومبیل بمانند.

متأسفانه همین قانون مقدس خدایی، برای رفاهیت ابنای بشر وضع شده است، عُشری از اعشار آن را به موقع عمل نمی‌گذاریم، بلکه بعضی اشخاصی که صورتاً انسان هستند، ولی معنی از بهایم (۱) هم رذل‌ترند، برای انهدام آن اقدام می‌نمایند، در صورتی که این طور اشخاص دارای هیچ نحو شخصیت نمی‌باشند، و بعضی اشخاص هم هستند، حقوق نوع را برای ریاست خود، به اسلام نسبت می‌دهند، به عنوان اسلام حقوق مسلمین را از بین می‌برند، در صورتی که در پیشگاه این قانون مقدس، سلطان و رعیت، فقیر و غنی یکسان هستند و هیچ کس به دیگری برتری ندارد، مگر فضل و زهد آن شخص تَفَوُّق (۲) داشته باشد، آن هم در پیشگاه «حضرت احدیت» محبوب خواهد بود، نه اینکه کسی که عالم باشد، باید جاهل را در زیر پا بگذارد، و شخص غنی با فقیر به نظر حقارت و بی‌اهمیتی نظر نماید، بلکه حقیقت انسانیت و نوعیت نصیب اشخاصی خواهد شد، که خود را مطیع قانون مقدس نمایند، و معنی آزادی هم در پرتو همین قانون مقدس است که به طوری انسان را آزاد و نوع پرور می‌پروراند، که واقعاً اگر عقلای عالم به حقیقت قانون اسلام پی برند، در آن واحد، تبعیت این قانون مقدس خواهند نمود.

خواهشمند است اغلاط ذیل را در مقاله پیشین (مجله شماره ۳۲) اصلاح فرمایید:

صفحه سطر غلط صحیح

۶۱۵۳ شوال ۱۳۳۶ ه. ق. شوال ۱۳۳۵ ه. ق.

۹۱۵۵ سنه [۱۳۴۸ ه. ق.] -

۱- حیوانات.

۲- برتری.

ص: ۱۵۸

پی نوشتها:

ص: ۱۶۱

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۶۲

قصه اسماعیل (ع)

اسماعیل علیه السلام در قرآن و تورات

نام اسماعیل ذبیح فرزند ابراهیم علیه السلام در یازده مورد از قرآن ذکر شده و در هفت سوره از قرآن سخن از ایشان به میان آمده است. (۱) ایشان اولین فرزند ابراهیم علیه السلام و جدّ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشند. قرآن وی را چنین توصیف و معرفی می‌کند:

«او انسانی بردبار و حلیم بود». (۲) او در سن طفولیت در وادی بی‌آب و علف (مکه) در کنار حرم الهی اسکان داده شد. (۳) او در ساخت کعبه همراه و کمک پدرش ابراهیم علیه السلام بود و از طرف خدا مأمور شده بود که به همراه پدرش خانه خدا (کعبه) را برای طواف کنندگان، مجاوران، رکوع کنندگان و سجود کنندگان از بت و آلودگی‌ها پاک و پاکیزه نماید. (۴) خداوند متعال به پدرش ابراهیم علیه السلام فرمان داد که او را ذبح نماید، او همانند پدر در برابر فرمان خدا تسلیم شد و خود را برای ذبح شدن آماده کرد، اما خداوند متعال ذبح عظیمی را فدای او گردانید. (۵) او در نزد خدا از برگزیدگان و نیکان است. (۶) او از صابران و شایستگان بود و خداوند متعال او را در رحمت (خاص خود) وارد ساخت. (۷) او از پیامبرانی بود که وحی خدا بر ایشان نازل می‌شد. (۸)

۱- در سوره مریم آیه ۵۴ آمده است: «و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او در وعده‌هایش صادق بود و رسول و پیامبری بزرگ بود». اما میان مفسران اختلاف است که آیا ایشان اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام است یا اسماعیل فرزند «حزقیل»؟ اکثر مفسران گفته‌اند ایشان همان اسماعیل فرزند ابراهیم است؛ اما برخی دیگر مانند علامه طباطبایی گفته‌اند که ایشان اسماعیل فرزند حزقیل است. به لحاظ اختلافی بودن، این مورد را به حساب نیاوردیم. در این باره به تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۶۳ و مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۰۰ مراجعه شود.

۲- صافات: ۱۰۱؛ در میان همه پیامبران الهی تنها اسماعیل علیه السلام و پدرش ابراهیم علیه السلام توبه: ۱۱۴ و هود: ۷۵ در قرآن از سوی خدای سبحان به وصف «حلیم» یاد شدند.

۳- ابراهیم: ۳۷

۴- بقره: ۱۲۷-۱۲۵

۵- صافات: ۱۰۷-۱۰۱

۶- ص: ۴۸

۷- انبیاء: ۸۵ و ۸۶

۸- بقره: ۱۳۶، آل عمران: ۸۴ و نساء: ۱۶۳

ص: ۱۶۳

او از پیغمبرانی بود که خداوند ایشان را بر جهانیان به نبوت و هدایت الهی برتری بخشید. (۱) و او برخلاف عقیده یهود و نصارا نه یهودی بود و نه نصرانی و بلکه پیغمبر خدا و موحد و پیرو آیین توحیدی پدرش ابراهیم علیه السلام بود. (۲) اما تورات موجود، راجع به آن حضرت می‌گوید پدرش ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که اسماعیل در حضور او (خدا) زیست کند. خدای سبحان در جواب خواسته ابراهیم فرمود: به او (اسماعیل) برکت خواهد داد و (نسل) او را زیاد خواهد کرد و دوازده رییس و امتی عظیم از او پدید خواهند آمد اما در هر حال تورات می‌گوید خدا عهدش را با اسحاق علیه السلام استوار گردانید. (۳) و اسماعیل علیه السلام با این که فرزند بکر و بزرگتر است وارث ابراهیم نخواهد بود و نسل و ذریه ابراهیم علیه السلام تنها از طریق اسحاق خواهد بود. (۴) این در حالی است که مسأله نخست زادگی از مسائل مهم تورات است. بر اساس تعالیم تورات کنونی، فرزند ارشد دارای حق و حقوق خاصی است. تورات می‌گوید نخست‌زادگان پسر، دوبرابر دیگران حق ارث دارند. (۵) و نیز نخست‌زاده اگر پسر باشد بایستی خدمت‌گزار خداوند باشد. (۶) و همچنین در تورات آمده است:

اگر مردی دو همسر داشته باشد و از هر دو صاحب پسر شود و پسر بزرگترش فرزند همسر مورد علاقه‌اش نباشد حق ندارد ارث بیشتری به پسر کوچکترش؛ یعنی پسر زنی که وی او را دوست دارد بدهد. او باید دو سهم به پسر بزرگترش که نخستین نشانه قدرتش بوده و حق نخست‌زادگی به او می‌رسد، بدهد ولو این که وی پسر همسر مورد علاقه‌اش نباشد. (۷) اما این قانون در مورد اسماعیل علیه السلام که فرزند ارشد ابراهیم علیه السلام است نقض می‌شود! بلکه تورات نویسان نژادپرست، پا را فراتر نهاده و او (اسماعیل) را مردی وحشی و کسی که دست همه بر ضدیت او و دست او بر ضدیت همه کس دراز است معرفی کردند! (۸) قصه اسماعیل علیه السلام در قرآن و تورات

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، در هفت سوره قرآن سخن از اسماعیل علیه السلام به‌میان آمده که داستان تولد و اسکان

۱- انعام: ۸۶

۲- آل عمران: ۶۷

۳- سفر پیدایش ۱۷: ۲۱-۱۸

۴- همان ۲۱: ۱۰-۱۲

۵- سفر تثنیه ۲۱

۶- قاموس کتاب مقدس واژه نخست‌زاده.

۷- سفر تثنیه ۲۱: ۱۵-۱۷

۸- سفر پیدایش ۱۶: ۱۲

ص: ۱۶۴

ایشان در مکه، ساخت کعبه توسط وی و پدرش ابراهیم علیه السلام و ذبح او را مطرح کرده است. و قصه آن حضرت در تورات در سفر پیدایش در فصل‌های ۱۶، ۱۷، ۲۱ و ۲۵ آمده است که داستان تولد و اخراج وی به همراه مادرش از خانه پدر و برخی مطالب دیگر را مطرح نمود.

قصه اسماعیل علیه السلام در قرآن و تورات تحت عناوین ذیل مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد:

۱- تولد اسماعیل علیه السلام.

۲- اسکان اسماعیل علیه السلام در مکه.

۳- اسماعیل علیه السلام و بنای کعبه.

۴- ذبح اسماعیل علیه السلام.

تولد اسماعیل علیه السلام (۱)

قرآن و تورات در این جهت اتفاق دارند که سن زیادی از حضرت ابراهیم علیه السلام سپری شده بود، در حالی که او هیچ فرزندی نداشت. براساس آنچه که در تورات آمده، اسماعیل علیه السلام اولین فرزند آن حضرت در هشتادوشش سالگی‌اش از «هاجر» متولد شده است. (۲) و قرآن هم بدون این که مقدار سن او را ذکر کند از قولش چنین نقل می‌کند: «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید». (۳) و نیز در قرآن از قول ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که او به‌هنگام هجرت از سرزمین «اور» به «کنعان» عرضه داشت:

«پروردگارا! به من از فرزندان صالح ببخش». (۴) و این در زمانی است که سن زیادی از او سپری شده بود.

و همچنین قرآن و تورات در این جهت اختلافی ندارند که اسماعیل علیه السلام اولین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است و بعد از او (براساس آنچه که در تورات آمده، حدود چهارده سال بعد) (۵) فرزند دیگرش (حضرت اسحاق) متولد شد.

به‌رحال این مقدار مسلم است که تا زمانی که ابراهیم علیه السلام در «اور» بود هیچ فرزندی نداشت و پس از هجرت به کنعان، صاحب فرزند شد. قرآن در این زمینه می‌گوید: حضرت ابراهیم به‌هنگام هجرت از «اور» ضمن دعایی از خداوند متعال خواسته که به او از فرزندان صالح ببخشد: (ابراهیم پس از نجات یافتن از آتش نمرودیان گفت:) به‌سوی پروردگارم او مرا هدایت خواهد کرد. پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش.

۱- اسماعیل در لغت به معنای «مسموع از خدا» است. قاموس کتاب مقدس.

۲- سفر پیدایش ۱۶: ۱۶

۳- ابراهیم: ۳۹

۴- صافات: ۱۰۰

۵- سفر پیدایش ۱۶: ۱۶ و ۲۱: ۵

ص: ۱۶۵

ما او را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم. (۱) و از این جا به بعد قرآن داستان ذبح اسماعیل علیه السلام را مطرح می کند که در بحث ذبح اسماعیل خواهد آمد.

اما تورات در این زمینه می گوید:

و سارای زوجه ابراهیم برای وی فرزندی نیاورد و او را کنیزی مصری هاجر نام بود.

پس سارای به ابرام گفت: اینک خداوند مرا از زاییدن بازداشت به کنیز من در آی شاید از او بنا شوم و ابرام سخن سارای را قبول نمود. و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد سارای زوجه ابرام کنیز خود هاجر مصری را برداشته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد. پس به هاجر درآمد و او حامله شد ... و هاجر از ابرام پسری زایید و ابرام پسر خود را که هاجر زایید اسماعیل

نام نهاد. و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد. (۲) اسکان اسماعیل علیه السلام و هاجر در مکه

براساس نقل تورات پس از تولد اسحاق علیه السلام ابراهیم علیه السلام از سوی خدا مأمور می شود که طبق خواست همسرش «ساره» فرزندش اسماعیل را به همراه مادرش از خانه خود بیرون کند. این امر گرچه بر ابراهیم خلیل گران آمد اما خداوند او را مأمور ساخته که مطیع همسرش ساره باشد؛ چرا که نسل و ذریه ابراهیم از طریق اسحاق خواهد بود، نه اسماعیل:

«آن گاه ساره پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می کند پس به ابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن؛ زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث نخواهد بود.

اما این امر به نظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت آمد.

خدا به ابراهیم گفت درباره پسر خود و کنیزت به نظرت سخت نیاید بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است سخن او را بشنو؛ زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.

و از پسر کنیز نیز امتی به وجود آورم؛ زیرا که او نسل تو است.

بامدادان ابراهیم برخاسته، نان و مشککی از آب گرفته به هاجر داد و آن ها را بر دوش وی نهاد و او را با پسر روانه کرد.

پس رفت و در بیابان بئر شبع می گشت. و

۱- صافات: ۱۰۱-۹۹

۲- سفر پیدایش ۱۶: ۱۶-۱، تورات داستانی راجع به دوران حاملگی هاجر به اسماعیل مطرح می کند که در قرآن وجود ندارد و خلاصه آن این است که هاجر پس از حامله شدن، سارای در نظرش حقیر شد و این مسئله بر سارای گران آمد و به نزد ابراهیم علیه السلام شکایت کرد، حضرت فرمود: هاجر کنیز تو است هر چه خواستی باوی رفتار کن. بدین ترتیب با سخت گیری سارای هاجر از نزد وی به بیابان فرار می کند و فرشته خدا او را نزد چشمه آب می بیند، ضمن این که او را به بازگشت به نزد سارای ترغیب می کند، به او می گوید: نسل تو بسیار فراوان خواهند شد و تو به پسری حامله هستی که متولد شد اسماعیل نام خواهی نهاد. فرشته به هاجر می گوید و او اسماعیل مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود؟! سفر پیدایش ۱۶: ۵-۱۶. این قبیل سخنان در مورد پیامبری همانند اسماعیل علیه السلام نتیجه تعصب نژادی نویسندگان تورات است. چهره نژادپرستی نویسندگان تورات در قصه اسماعیل علیه السلام کاملاً قابل لمس و مشاهده است.

ص: ۱۶۶

چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته گذاشت (۱) و به مسافت تیر پرتابی رفته در مقابل وی بنشست؛ زیرا گفت موت پسر را نبینم و در مقابل او نشسته آواز خود را بلند کرد و بگریست. و خداوند آواز پسر را بشنید و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا کرده وی را گفت:

ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش؛ زیرا خدا آواز پسر را در آن جایی که او شنیده است برخیز و پسر را برداشته او را به دست خود بگیر؛ زیرا که از او امتی عظیم به وجود خواهد آورد.

و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید، پس رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید.

و خدا با آن پسر می‌بود و او نمو کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید.

و در صحرای «فاران» ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت. (۲) ظاهراً این داستان همان داستان مهاجرت هاجر و اسماعیل علیه السلام به سرزمین مکه است البته با تحریف‌ها و زیاده و نقصانی که در آن رخ داده است.

اما داستان اسکان اسماعیل و هاجر در مکه تنها در یک مورد از قرآن، آن‌هم بدون پرداختن به جزئیات - مطرح شده است. قرآن از قول حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت پس از اسکان اسماعیل و هاجر در مکه فرمود:

«پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز و از ثمرات به آن‌ها روزی ده، شاید آنان شکر تو را به جا آورند». (۳) اما در روایات اسلامی کم و بیش جزئیات این داستان مطرح شده است. و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

برای ابراهیم علیه السلام هنگامی که در صحرای از سرزمین‌های شام اقامت داشت، فرزندی از هاجر متولد گردید که اسماعیل نام یافت. ساره همسر دیگر ابراهیم چون دارای فرزندی نبود، از این موضوع به شدت متأثر و ناراحت گردید و موجبات ناراحتی ابراهیم علیه السلام را نیز فراهم کرد، ابراهیم علیه السلام در این باره به درگاه خداوند شکایت نمود، خداوند به وی وحی کرد که زن مانند دنده کج است اگر

۱- این بخش از تورات با بخش دیگر آن باب ۱۶ فقره ۱۶ و باب ۲۱ فقره ۵ متناقض است؛ زیرا آنچه که از آن بخش‌ها استفاده می‌شود، این است که در وقت اخراج اسماعیل و هاجر از خانه ابراهیم، اسماعیل سنش بیش از چهارده سال بوده است. اما از این بخش‌ها استفاده می‌شود که اسماعیل در این زمان کودکی بیش نبوده است. در ترجمه‌های عربی کتاب مقدس، به جای واژه «پسر» واژه «صبی» به چشم می‌خورد. در منابع اسلامی هم آمده که اسماعیل در همان اوان طفولیت در مکه اسکان داده شد.

۲- سفر پیدایش ۲۱: ۲۱-۹، براساس آنچه که در منابع اسلامی آمده است اسماعیل علیه السلام زنی از میان قبیله جُرم که ساکن مکه شده بودند برگزید. و فاران همان مکه است. در این زمینه مراجعه شود به ترجمه، شرح و نقد سفر پیدایش تورات از علی قلی جدیدالاسلام، ص ۳۷۴ و ۳۸۵

۳- ابراهیم: ۳۷، در این که این دعای ابراهیم علیه السلام در قبل از بنای کعبه بوده یا بعد از بنای آن، بین مفسران اختلاف است. مراجعه شود به المیزان و مجمع‌البیان ذیل آیه.

ص: ۱۶۷

آن را به حال خود بگذاری از آن بهره‌مند شوی ولی راست کردن آن موجب شکسته شدن آن می‌گردد.

از آن پس، پروردگار او را امر فرمود که اسماعیل را با مادرش هاجر از آن سرزمین بیرون ببرد، ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آن‌ها را کجا ببرم؟

خداوند فرمود ایشان را به «حرم» و محل امن من و نخستین نقطه‌ای از زمین که آفریده‌ام؛ یعنی «مکه» ببر. در آن حال جبرائیل با «براق» به حضور ابراهیم آمد.

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را بر براق سوار نموده حرکت کردند و در میان راه به هر نقطه سرسبز و باصفایی که دارای درخت خرما و غیر آن و زراعت بود که می‌رسیدند، ابراهیم از جبرئیل می‌پرسید آیا مقصد ما این جا است؟ جبرائیل در جواب می‌گفت نه، تا این که بالأخره به مکه رسیدند، جبرئیل گفت مقصد این جا است. ابراهیم علیه السلام اسماعیل و هاجر را در محل خانه کعبه گذارد و در آن نقطه درختی بود که هاجر گلیمی را به منظور سایبان روی آن انداخت و در زیر آن نشست و از طرفی چون ساره از ابراهیم علیه السلام قول گرفته بود که در هیچ نقطه‌ای تا به منزل برگرده پیاپی نشود، لذا ابراهیم علیه السلام بدون توقف قصد مراجعت کرد در این هنگام هاجر از ابراهیم پرسید:

چرا ما را در این مکان که نه انیسی در آن دیده می‌شود و نه آب و زراعتی به چشم می‌خورد، می‌گذاری؟

ابراهیم گفت: من از جانب خداوند مأمورم که شما را در این نقطه بگذارم و بروم.

ابراهیم از آن جا به طرف محل اقامت عزیمت کرد و هنگامی که به «کدی» که کوهی است در «ذی طوی» رسید رو به سوی اسماعیل و هاجر برگردانید و به خداوند گفت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

و به راه‌پیمایی به سوی مقصد خود همچنان ادامه داد. وقتی که آفتاب بالاتر آمد و هوا گرم‌تر شد، اسماعیل سخت تشنه شد. هاجر برای به دست آوردن آب- در حالی که صدا می‌زد آیا انیسی در این وادی نیست؟- رو به بیابان گذاشت تا به «مسعی» یعنی محل سعی میان صفا و مروه رسید و در این حال اسماعیل از نظر او ناپدید شد، برای دیدن او به بالای تپه

ص: ۱۶۸

«صفا» در آمد و نگاهی به بیابان انداخت «سرابی» در نظر او در جانب «مروه»- پدیدار گردید و چنین گمان کرد که آن آب است لذا از تپه صفا رو به بیابان فرود آمده برای به دست آوردن آب شتابان در حال حرکت بود تا این که اسماعیل از نظر وی مجدداً ناپدید شد و برای دیدن او به بالای تپه مروه رفت، ضمناً نگاهی به سوی بیابان افکند و «سرابی» در ناحیه صفا در نظر او نمایان شد، لذا فوراً از مروه به طرف صفا سرازیر شد و در بیابان به منظور تحصیل آب شتابان قدم برمی داشت تا این که باز اسماعیل از نظر وی غایب گردید و به بالای تپه صفا رفت و به اسماعیل نگاه کرد و در این حال نیز نگاهی به بیابان انداخت و سرابی که آن را آب پنداشت در جانب «مروه» در نظر او جلوه گر شد و لذا از صفا فوراً به زیر آمد و رو به بیابان گذاشت و همچنان برای تحصیل آب پیش رفت تا اسماعیل از چشم او ناپدید گردید و برای دیدن او به بالای «مروه» رفت و همچنین تا هفت مرتبه میان صفا و مروه آمد و شد کرد. در دفعه هفتم که در بالای «مروه» بود، نگاهی به طرف اسماعیل افکند. دید ناگهان چشمه آبی از زیر پای او به جوشش در آمده است، بی درنگ با کمال مسرت به طرف اسماعیل روانه شد و مقداری از شن های بیابان را در اطراف آب جمع کرد و مانع روان شدن آن در بیابان گردید و به همین جهت «زمزم» نامیده شد. (۱) رفته رفته پرندگان و وحوش بیابان بر اطراف آن چشمه گرد آمدند.

اجتماع حیوانات در کنار آن چشمه توجه طایفه «جرهم» که در «ذی اعجاز»، «عرفات» اقامت داشتند به سوی آن چشمه جلب کرد و به همین علت آنان به سوی آن چشمه آمده زنی را با پسری که از درخت برای خود سایبان ترتیب داده بودند، در کنار آن دیدند، افراد قبیله جرهم از هاجر پرسیدند تو کیستی؟ و به چه مناسبت با فرزندت این بیابان را محل اقامت خود قرار داده‌ای؟ هاجر در جواب گفت: من مملوک ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام هستم و این کودک هم فرزند او می باشد و خداوند به آن حضرت امر فرموده است که ما را در این زمین اقامت دهد.

آنان گفتند: آیا اجازه می دهی که ما هم در نزدیکی شما ساکن گردیم؟

هاجر گفت: باید در این مورد از ابراهیم علیه السلام اجازه بگیرم. ابراهیم به فاصله

۱- چون کلمه «زم» در لغت عرب به معنای بستن آمده است.

ص: ۱۶۹

سه روز از این جریان برای ملاقات آن‌ها آمد. هاجر به او گفت در این مکان طایفه‌ای است از «جرهم» تقاضا دارند که اجازه دهی در نزدیکی ما اقامت گزینند.

ابراهیم علیه السلام با این تقاضا موافقت کرد و هاجر به قبیله جرهم موافقت ابراهیم را اعلام نمود. آنان در جوار اسماعیل و هاجر فرود آمدند و خیمه‌های خود را برافراشتند. هاجر و اسماعیل با آن‌ها انس گرفتند. پس از مدتی ابراهیم علیه السلام مجدداً برای ملاقات اسماعیل و هاجر به مکه آمد و چون جمعیت زیادی را در اطراف آن‌ها دید بسیار خرسند گردید. اسماعیل چون بزرگ شد هریک از افراد قبیله «جرهم» یک یا دو گوسفند به او اهدا کردند و به این ترتیب وسیله معیشت هاجر و فرزندش کاملاً تأمین شد. هنگامی که اسماعیل به حد بلوغ رسید، خداوند فرمان تأسیس خانه کعبه را به ابراهیم علیه السلام صادر کرد. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! در چه نقطه‌ای آن را بنا کنم؟ خداوند فرمود در آن نقطه‌ای که قبه‌ای برای آدم نازل کرده بودم و آن قبه تمام «حرم» را روشن کرده بود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قبه‌ای که خداوند متعال برای آدم نازل کرده بود تا زمان نوح علیه السلام همچنان برپا بود ولی در روزگار طوفان نوح علیه السلام هنگامی که آب روی زمین را فراگرفت خداوند آن قبه را به آسمان برد و «مکه» در آن جریان غرق نشد و به همین مناسبت «البيت‌العتیق»؛ یعنی «سرزمین آزاد شده از غرق» نامیده شد.

وقتی ابراهیم را به تأسیس خانه کعبه مأمور ساخت، او نمی‌دانست که آن را در چه نقطه‌ای بنا کند تا این که خداوند جبرئیل علیه السلام را مأمور کرد که موضع خانه کعبه را با خطوطی معین کرد و پایه‌های آن را از بهشت آورد و آن سنگی که خداوند آن را برای آدم علیه السلام فرود آورده بود، در ابتدا از برف سفیدتر بود اما هنگامی که دست‌های کفار آن را لمس کرد رنگ آن تغییر کرد و سیاه گردید.

ابراهیم علیه السلام برحسب فرمان الهی برای ساختن خانه کعبه دست به کار شد و اسماعیل سنگ‌ها را از «ذی طوی» حمل می‌کرد و به او می‌داد تا این که به مقدار ۹ ذرع دیوارها را بالا برد از آن پس جبرئیل علیه السلام ابراهیم علیه السلام را به مکانی که «حجرالأسود» در آن بود راهنمایی کرد و او آن را از آن‌جا بیرون آورد و در موضعی

ص: ۱۷۰

که هم‌اکنون در آن قرار دارد نصب کرد و برای آن از دو طرف یکی به طرف مشرق و دیگری به طرف مغرب در قرار داد و آن در که به طرف مغرب است «مستجار» نامیده می‌شود.

بعد از آن از گیاهان خوشبوی بیابان بر روی آن ریخت و هاجر گلیمی را که با خود داشت و در زیر آن به سر می‌بردند، بر در آن آویخت. هنگامی که ساختمان آن تکمیل گردید و به پایان رسید، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تصمیم گرفتند که مناسک حج را انجام دهند جبرئیل علیه السلام روند «ترویبه» که هشت روز از ذی‌الحجه گذشته بود نازل گشت و به ابراهیم علیه السلام گفت به همراه خود از مکه آب بردارد؛ زیرا در منی و عرفات آب وجود نداشت و لذا آن روز «ترویبه» یعنی «سیراب کردن» نامیده شد پس از انجام اعمال عرفات او ابراهیم را به «منا» آورد و او شب را در آن جا به سر می‌برد و اعمالی را که به آدم علیه السلام راهنمایی کرده بود به ابراهیم علیه السلام نیز نشان داد.

هنگامی که ابراهیم علیه السلام از ساختن کعبه فراغت یافت گفت: ... رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ ... (۱)

اسماعیل علیه السلام و بنای کعبه

از کارهای مهم و ماندنی حضرت ابراهیم علیه السلام در دوران زندگی تجدید بنا (یا تأسیس) خانه خدا (کعبه) است که این امر مهم به دست او و فرزندش اسماعیل علیه السلام انجام گرفت. این بخش از زندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از لحاظ تاریخی هم جای هیچ انکاری نیست.

داستان این بخش از زندگی آن دو حضرت در چند سوره قرآن گاهی با تفضیل بیشتر و گاهی به صورت اشاره و گذرا مطرح گردید.

اما در تورات موجود هیچ اشاره‌ای به این قسمت از تاریخ زندگی حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام نشده و اصلاً چیزی در زندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در تورات کنونی به عنوان تجدید یا تأسیس بنای کعبه مطرح نشد. البته ساختن مذابح و تقدیم قربانی‌های سوختنی در فواصل مختلف زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام آن هم در سرزمین کنعان مطرح و تکرار گردیده که هیچ ربطی به بنای کعبه توسط آن حضرت ندارد.

این بی‌اعتنایی نویسندگان تورات نتیجه تعصب نژادی آنان است که آنان را

۱- ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ج ۲، صص ۵۷-۵. اصل این روایت در تفسیر قمی ج ۱، صص ۷۱-۶۹ آمده است.

ص: ۱۷۱

از گفتن و نوشتن حقایق باز داشته است و لذا وقتی آن‌ها به فضایل اسماعیل علیه السلام و آنچه که مربوط به ایشان است می‌رسند با بی‌تفاوتی و غرض‌ورزی از کنار آن می‌گذرند و حتی آن پیامبر خدا را به‌عنوان مردی وحشی و مطرود پدر و همگان معرفی می‌نمایند!

اما قرآن که کتابی است صددرصد آسمانی و هرگز دست تحریف به‌سوی آن دراز نشده و از اهداف نزول آن بیان حقایق در مورد پیامبران الهی و تنزیه و تطهیر دامن آنان از تهمت و افترا و سخنان ناروای تحریف‌گران کتب آسمانی است، ابراهیم خلیل و اسماعیل علیهما السلام را به‌عنوان مجددان بنای کعبه معرفی می‌کند.

داستان تأسیس یا تجدید بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در سوره‌های «آل عمران» (آیات ۹۶ و ۹۷) و «حج» (آیات ۲۶ و ۲۷) به‌صورت گذرا و اشاره بیان شده است. اما در سوره بقره با تفصیل بیشتر، آن هم با ذکر نام اسماعیل علیه السلام در کنار نام حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح گردیده:

«و (به‌خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»

و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امن قرار ده؛ و اهل آن را- آن‌ها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورند- از ثمرات (گوناگون) روزی ده.

گفت: (دعای تو را اجابت کرد و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختم؛) اما به آن‌ها که کافر شدند بهره کمی خواهم داد؛ سپس آن‌ها را به عذاب آتش می‌کشانم؛ و چه بد سرانجامی است!

و نیز (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی.

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده؛ و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشند (به‌وجود آور) و طرز عبادت‌مان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر که تو توبه‌پذیر و مهربانی.

پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از

ص: ۱۷۲

خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی.» (۱) ذبح اسماعیل علیه السلام

قرآن و تورات موجود در این جهت اتفاق دارند که ابراهیم خلیل علیه السلام پس از آن که در سن پیری صاحب فرزند پسری شده است، از سوی خداوند متعال مأمور گردیده که فرزند خود را برای خدا ذبح نماید. و این در واقع آزمونی بس بزرگ و سختی بود که پدر و پسر می‌بایست آن را پشت سر نهند اما چون ابراهیم و اسماعیل علیه السلام تمام وجودشان توحید و تسلیم پروردگار بود، از این آزمون سخت سربلند بیرون آمدند و کامل‌ترین درجه تسلیم در برابر خالق یکتا را در خارج تحقق بخشیدند. قرآن و تورات در این جهت هم متفق هستند که این فرمان خدا، فرمان آزمایشی بوده و هرگز ذبح فرزند تحقق خارجی پیدا نکرده است.

اما در این که فرمان ذبح در مورد کدام فرزند ابراهیم علیه السلام بوده، قرآن با تورات اختلاف دارد؛ چرا که از قرآن استفاده می‌شود که این فرمان در مورد اسماعیل علیه السلام بوده و او فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام است؛ (۲) اما تورات کنونی می‌گوید این فرمان در مورد اسحاق علیه السلام بود. و ایشان فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام لقب یافتند. (۳) باز این مورد از مواردی است که تعصب نژادی تورات‌نویسان، آنان را به تناقض‌گویی واداشته و از بیان حق منصرفشان کرده؛ چرا که تورات می‌گوید:

«و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت ای ابراهیم، عرض کرد: لئیک. گفت: اکنون پسر خود را که «یگانه» تو است و او را دوست می‌داری؛ یعنی اسحاق را بردار و به‌زمین موریابرو و او را در آن‌جا بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهیم برای قربانی سوختنی بگذران ... چون بدان مکانی که خدا بدو (ابراهیم) فرموده بود، رسیدند ابراهیم در آن‌جا مذبح را بنا نمود و هیزم را برهم نهاد و پسر خود اسحاق را بسته بالای هیزم بر مذبح گذاشت. و ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. در حال فرشته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لئیک. گفت: دست خود را بر

۱- بقره: ۱۲۹-۱۲۵

۲- صافات: ۱۰۷-۱۰۱

۳- سفر پیدایش ۲۲: ۱-۱۷

ص: ۱۷۳

پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می ترسی، چون که «پسر یگانه» خود را از من دریغ نداشتی ... بار دیگر فرشته خدا به ابراهیم از آسمان ندا درداد و گفت: خداوند می گوید به ذات خود قسم می خورم چون که این کار را کردی و «پسر یگانه» خود را دریغ نداشتی (۱) در متن فوق سه بار واژه «پسر یگانه» تکرار گردیده، در حالی که تورات تصریح دارد به این که اولین فرزند ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام بوده و اسحاق حدود چهارده سال بعد، متولد شده است. بنابراین اگر فرمان ذبح در مورد اسحاق علیه السلام باشد چطور با وجود اسماعیل علیه السلام او یگانه پسر ابراهیم علیه السلام خواهد بود؟! این یک تناقض آشکار است.

به علاوه براساس تعالیم تورات فعلی خداوند برای نجات بنی اسرائیل از دست مصریان (به عنوان یک معجزه) تمام پسران ارشد مصری ها و همچنین نخست زاده نر حیوانات آنان را هلاک کرده است، به همین دلیل بنی اسرائیل می بایست نخست زاده نر حیوانات خود را برای خدا وقف و قربانی نمایند و برای نخست زاده پسر عوض بدهند. (۲) به طور کلی مسأله نخست زادگی یک اصل مهم در تعالیم یهود است.

براساس عقیده آنان نخست زاده اگر پسر باشد، بایستی خدمت گزار خداوند باشد. (۳) بنابراین فرمان ذبح باید در مورد فرزند ارشد ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام باشد نه در مورد اسحاق.

اما در قرآن- همان طور که اشاره شد- اسماعیل علیه السلام به عنوان فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام مطرح شده است. قرآن به دنبال بشارت تولد اسماعیل داستان ذبح را مطرح می کند و پس از این بشارت تولد اسحاق علیه السلام را متذکر می گردد؛ یعنی بشارت تولد اسحاق پس از تولد اسماعیل علیه السلام و اجرای ذبح او به ابراهیم علیه السلام داده شد. همان طور که مکرر گفته شد از نظر تورات مسلم است که تولد اسحاق علیه السلام بعد از حدود چهارده سال از تولد اسماعیل علیه السلام بوده است. (۴) بنابراین فرمان ذبح اسماعیل علیه السلام در حدود سیزده- چهارده سالگی وی بوده است. (۵) به هر حال داستان ذبح فرزند در قرآن تنها در یک مورد در طی نه آیه بیان شده است:

۱- سفر پیدایش ۲۲: ۱-۱۶

۲- سفر خروج ۱۳: ۱۰-۱۶

۳- قاموس کتاب مقدس واژه نخست زاده.

۴- تورات می گوید: ابراهیم علیه السلام هشتاد و شش ساله بود که اسماعیل علیه السلام متولد شد. سفر پیدایش ۱۶: ۱۶ و در نود و نه سالگی بشارت تولد اسحاق علیه السلام به او داده شد. سفر پیدایش ۱۷: ۱ و ۱۶ و در صدسالگی ابراهیم علیه السلام اسحاق علیه السلام متولد شد. سفر پیدایش ۲۱: ۵.

۵- در برخی روایات فاصله بین بشارت به تولد اسماعیل علیه السلام و بشارت به تولد اسحاق پنج سال ذکر شده است؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۲۱، حدیث ۷۶

ص: ۱۷۴

« (ابراهیم گفت:) «پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش. ما او را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم. هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت: پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟ گفت: پدرم هرچه دستور داری اجرا کن به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت. هنگامی که هردو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد. او را ندا دادیم که ای ابراهیم آن رؤیا را تحقق بخشیدی ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم. این مسلماً همان امتحان آشکار است.

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم. و نام نیک او را در امت‌های بعد باقی نهادیم.

سلام بر ابراهیم. این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او از بندگان باایمان ماست.

ما او را به اسحاق- پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم». (۱) قرآن و تورات علاوه بر اختلاف در مورد این که فرزند ذبیح اسماعیل علیه السلام است یا اسحاق علیه السلام در برخی جزئیات دیگر این داستان هم اختلاف دارند. براساس آنچه که در قرآن آمده، ابراهیم علیه السلام با صراحت تمام ماجرای خواب و ذبح را با اسماعیل علیه السلام در میان گذاشت و او هم بدون هیچ دغدغه‌ای این فرمان را پذیرفت. اما در تورات می‌گوید ابراهیم علیه السلام تا لحظه آخر اسحاق علیه السلام را از ماجرا آگاه نکرد و این در حالی بود که او می‌خواست که از جریان آگاه شود. (۲) به هر صورت داستان با آن صورتی که در تورات آمده هیچ فضیلتی را برای آن حضرت اثبات نمی‌کند. اما همین داستان به آن صورتی که قرآن بیان کرده بیان گر فضیلتی بس بزرگ برای اسماعیل علیه السلام است.

مورد اختلاف دیگر این است که براساس آیات قرآن ماجرای ذبح فرزند از سوی ابراهیم علیه السلام در سرزمین مکه بوده؛ و این اسماعیل بوده که به سرزمین مکه هجرت کرده بود، اما در مورد اسحاق علیه السلام تاریخ نقل نکرده که او به مکه هجرت یا مسافرت کرده باشد.

ناگفته نماند که برخی مفسران اهل سنت معتقدند که فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام همان اسحاق علیه السلام است. (۳) و روایاتی هم در این زمینه نقل شده است. (۴) و روایتی هم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این باره نقل

۱- صافات: ۱۱۲-۱۰۰

۲- سفر پیدایش ۲۲: ۶-۱۰

۳- تفسیر طبری جامع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۷ و نیز تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۳

۴- نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۲۲، ح ۸۲ و تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۵۱۰

ص: ۱۷۵

شده است. (۱) ولی این مطلب درست نیست؛ زیرا اولاً: در همین سوره صفات بعد از نقل داستان ذبح فرزند از سوی ابراهیم علیه السلام در آیه ۱۱۲ می‌خوانیم:

وَبَشِّرْنَا هُ يَسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ.

«ما او را به اسحاق- پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم.»

این تعبیر نشان می‌دهد که بشارت به تولد اسحاق علیه السلام بعد از ماجرای ذبح فرزند و به‌خاطر فداکاری‌های ابراهیم علیه السلام به ایشان داده شد. بنابراین، مسأله ذبح ربطی به اسحاق علیه السلام ندارد.

ثانیاً: قرآن در موردی دیگر می‌گوید: ما به ابراهیم تولد اسحاق و از پس او تولد یعقوب- فرزند اسحاق- را بشارت دادیم. (۲) بنابر این چطور ممکن است خدا ابراهیم علیه السلام را با فرمان به ذبح اسحاق مورد امتحان قرار دهد در حالی که قبل از تولد اسحاق علیه السلام به او خبر داد که او می‌ماند و فرزندش به نام یعقوب علیه السلام از او متولد می‌گردد؟!

ثالثاً: در برابر روایاتی که می‌گویند ذبیح اسحاق علیه السلام است روایات زیادی وجود دارد که می‌گویند ذبیح همان اسماعیل علیه السلام است. و این دسته از روایات، با ظاهر آیات هم موافق هستند.

اما روایات دسته اول چون مخالف ظاهر قرآن و موافق با متن تورات موجود می‌باشد، قاعداً باید از اسرائیلیات و محصولات یهود و یا کسانی که تحت تأثیر آنها بودند، باشد.

اینک چند نمونه از روایاتی که می‌گویند ذبیح لقب اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام:

۱- از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ؛ «من فرزند دو ذبیح هستیم.» (۳) و مراد از دو ذبیح یکی «عبدالله» پدر آن حضرت است که «عبدالمطلب» (پدر عبدالله) نذر کرده بود که او را در راه خدا قربانی کند اما به فرمان خدا یکصد شتر فدای او قرار داده و او را ذبح نکرد.

و دیگر «اسماعیل» چرا که مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل علیه السلام است نه از فرزندان اسحاق علیه السلام.

۲- و در دعایی که از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، می‌خوانیم: یا

۱- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۵۱۰

۲- هود: ۷۱

۳- نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۱۹، ح ۶۷

ص: ۱۷۶

مَنْ قَدَا اسْمَاعِيلَ مِنَ الذَّبِيحِ؛ «ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قراردادی.» (۱) ۳- از امام رضا نقل شده که فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئاً أَكْرَمَ مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَا بِهِ اسْمَاعِيلَ؛ «اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می‌شد خدا آن را فدیة اسماعیل قرار می‌داد.» (۲) بنابراین فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام.

رحلت اسماعیل علیه السلام

تورات موجود که در واقع یک کتاب تاریخی است و هیچ شباهتی با قرآن ندارد، در قصص پیامبران بیشتر به جزئیات و چیزهایی که دانستن یا ندانستن آن چندان تفاوت ندارد می‌پردازد. ذکر سلسله نسب، تاریخ تولد، ازدواج، تعداد و نام فرزندان، مسافرت‌ها و احياناً نوع شغل و حرفه و تاریخ وفات و ... بخش مهمی از قصص پیامبران در تورات را تشکیل می‌دهد. به همین جهت تورات راجع به حضرت اسماعیل علیه السلام می‌گوید: وی دوازده فرزند داشته و نام تک‌تک آن‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید: آنان از «حویله» تا «شور» که مقابل مصر به سمت «شور» واقع است، ساکن بودند.

و مدت عمر آن حضرت را صد و سی و هفت سال ذکر می‌کند. (۳) اما قرآن در بیان قصص پیامبران به جزئیات زندگی آن‌ها و چیزهایی که در تربیت و هدایت بشر دخیل نیست نمی‌پردازد و لذا طبیعی است که چیزی راجع به مدت عمر حضرت اسماعیل علیه السلام و دیگر پیامبران الهی در قرآن وجود نداشته باشد. اما در منابع اسلامی آمده است که مدت عمر حضرت اسماعیل صدوسی سال بوده و مدفن ایشان همان منزلش (حجر اسماعیل علیه السلام) می‌باشد. (۴) پی‌نوشتها:

۱- همان، ص ۴۲۱، ح ۷۴

۲- همان، ص ۴۲۲، ح ۷۹ و ۸۰

۳- سفر پیدایش ۲۵: ۱۳-۱۹

۴- الحج والعمرة فی الكتاب و السنة، ص ۱۰۶ و ۱۰۷

جلوه‌هایی از «جهت طواف کعبه» در علم و طبیعت

احکام و دستورهای اسلامی هر یک راز و رمزهایی دارد که دستیابی به آنها انسان را در اعتقادات دینی قوی‌تر و راسخ‌تر می‌سازد. بسیاری از این اسرار و معارف از زبان معصومین علیهم السلام در روایات و احادیث دینی نقل شده و برخی نیز به تدریج با گسترش علم و دانش بشری کشف گردیده است. مقاله‌ای که در پیشدید خوانندگان گرامی قرار دارد، توسط یکی از اساتید محترم دانشگاه به رشته تحریر درآمده و گرچه نمی‌توان آن را به عنوان یک نظر قطعی پذیرفت؛ زیرا احکام اسلام جنبه تعبدی داشته و مسلمانان تنها بر اساس دستور خداوند به آنها عمل می‌کنند و هرگز عمل به آن احکام متکی بر اینگونه امور نیست، لیکن نشر اینگونه مطالب خالی از لطف نبوده، چه بسا آغازی برای تحقیقات بیشتر در این زمینه‌ها باشد.

فصل اول

روابط «جهت طواف کعبه» با پدیده‌های طبیعی

۱- «جهت طواف کعبه» با جهت حرکات ماه، زمین و اکثر سیارات منظومه شمسی.

قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...

«بگو به آنچه در آسمان‌ها و زمین است، نظر بیفکنید». (۱)

ص: ۱۸۱

ماه در جهت طواف کعبه حول محور خود و نیز به دور زمین می‌چرخد (شکل ۱) ۲. زمین در جهت طواف کعبه به دور خود و نیز به دور خورشید می‌چرخد (شکل‌های ۳۲، ۴۳، ۵۴).

شکل ۱: مسیر چرخش ماه به دور زمین در جهت طواف کعبه است.

شکل ۲: مسیر چرخش زمین و ماه به دور خورشید در جهت طواف کعبه است.

ص: ۱۸۲

شکل ۳: مسیر چرخش زمین به دور خودش در جهت طواف کعبه است.

شکل ۴: مسیر چرخش زمین به دور خورشید در جهت طواف کعبه است.

هنگامی که منظومه شمسی، از نقطه‌ای در فضا به طوری دیده شود، که قطب شمال خورشید در جلوی دید باشد، مشخص می‌شود که همه سیارات - به جز زهره و اورانوس - در یک جهت از غرب به شرق، یا خلاف گردش عقربه‌های ساعت و در جهت طواف حاجیان به دور خانه خدا، به دور خود و به دور خورشید می‌گردند. جهت این گردش را در ستاره‌شناسی، «مستقیم» می‌نامند. گردش یا چرخش جهت مخالف، یعنی در جهت عقربه‌های ساعت، یا خلاف جهت طواف کعبه را، وقتی که از قطب شمال نظاره شود. «حرکت معکوس» می‌نامند. در بین مدارهای مریخ و مشتری، چندین هزار جرم کوچک کشف شده‌اند، که سیارک نام دارند. قطر اکثر سیارک‌ها، کمتر از ۸۰ کیلومتر است، اما بعضی هم قطرشان $1/6$ کیلومتر است. همه سیارک‌ها در جهت مستقیم؛ یعنی

ص: ۱۸۳

در جهت طواف کعبه، به دور خورشید می‌چرخند (شکل ۵) (۱). ستاره‌های دنباله‌دار که عرفاً به «نحس» بودن مشهورند، در خلاف جهت طواف خانه خدا می‌چرخند (شکل ۶) (۲).

شکل ۵: چندین هزار سیارک در جهت طواف کعبه به دور خورشید می‌چرخند.

شکل ۶: ستاره‌های دنباله‌دار که عرفاً به نحس بودن مشهورند در خلاف جهت طواف می‌چرخند.

۲- «جهت طواف کعبه» با حرکت نپتون و یکی از اقمار آن (۳).

حرکت نپتون به دور محورش، در جهت عادی مستقیم؛ یعنی در جهت طواف حاجیان به دور کعبه است. نپتون دارای دو قمر به

اسامی تریتون (Triton) و نریید

۱- مرجع ۲ صفحه ۱۷۹

۲- مرجع ۲ صفحه ۲۰۱

۳- مرجع ۲ صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷

ص: ۱۸۴

(Neried) است. تریتون یک قمر بزرگ با قطر ۶۰۰۰ کیلومتر است. باعث تعجب است که تریتون در جهتی معکوس - یعنی خلاف جهت طواف به دور خانه خدا- به دور نپتون می‌گردد، به همین دلیل ستاره شناسان حدس می‌زنند که تریتون زمانی پس از پیدایش منظومه شمسی به اسارت نپتون درآمده است.

۳- «جهت طواف کعبه» با کهکشانهای مارپیچی.

کهکشان‌ها در شکل‌های گوناگونی دیده می‌شوند ولی کلاً سه نوع اصلی دارند:

مارپیچی، بیضی شکل و بی‌نظم (۱). جهت باز شدن این مارپیچ‌ها برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است (شکل ۷) (۲).

شکل ۷: کهکشان راه شیری که منظومه شمسی ما در آن واقع است، حدود ۲۰۰ میلیارد ستاره دارد. شکل آن تداعی کننده طواف. ۴- پیچش رشته‌های تشکیل دهنده مو و پشم جانداران در «جهت طواف کعبه» است.

ساده‌ترین راه پیچ، یا تاب خوردگی اسکلت زنجیر پیتیدی، ساختمان مارپیچ آلفای راست گرد است (شکل ۸) (۳).

چنان که اسیدهای آمینه (آل) را، که به‌طور طبیعی یافت می‌شوند، در نظر بگیریم، دو نوع مارپیچ: یکی راست گرد (در جهت طواف کعبه) و دیگری چپ گرد می‌توان ساخت، که مارپیچ‌های راست گرد، به‌طور قابل ملاحظه‌ای پایدارترند. در میان تمام پروتئین‌های

۱- مرجع ۴ صفحات ۶۲ الی ۶۵

۲- اریک اوبلاکر "فیزیک نوین" ترجمه بهروز میفانی، ۱۳۷۰، چاپ اول، انتشارات قدیانی، صفحه ۴۴ ..

۳- Albert L. Lehninger, "Biochemistry" ۲nd Edition, ۱۹۹۱, Worth Publishers, Inc., Pages ۹۲۱

ص: ۱۸۵

طبیعی که تا به امروز مطالعه شده‌اند، مارپیچ آلفا، راست گرد است. در کراتین‌های آلفای مو و پشم سه یا هفت عدد از این مارپیچ‌های آلفا ممکن است به هم بیچند و طناب‌های سه رشته‌ای یا هفت رشته‌ای را، که با اتصالات متقابل دی‌سولفید به هم می‌پیوندند، تشکیل بدهند (شکل ۹) (۱).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پروتئین‌های طبیعی، در جهت طواف خانه خدا، حول یک محور می‌پیچند!

شکل ۸: ساختمان مارپیچ آلفا. زنجیر پپتیدی تمام پروتئین‌های طبیعی مارپیچ آلفای راست گرد در جهت طواف کعبه است. -

شکل ۹: ساختار مو و پشم. در کراتین‌های آلفای مو و پشم سه تا هفت عدد از مارپیچ‌های آلفا در جهت طواف کعبه به هم می‌پیچند.

ص: ۱۸۶

۵- پیچش رشته‌های تشکیل دهنده کروموزوم‌های کلیه جانداران در «جهت طواف کعبه» است. (۱) و (۲)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ.

«انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است.» (۳)

الگوی خلقت هر انسان، براساس اطلاعات ژنتیکی موجود، در رشته‌های DNA اوست. کروموزوم‌ها، از DNA ساخته شده‌اند. در مدل ساختمان DNA واتسن و کرک، دو زنجیر پلی نوکلئوتید، در یک مارپیچ آلفای راست گرد مضاعف (در جهت طواف کعبه)، به هم پیچیده‌اند (شکل ۱۰). ساختمان RNA نیز مارپیچ آلفای راست گرد (در جهت طواف کعبه) است. شکل ۱۰: DNA یک مارپیچ آلفای راست گرد در جهت طواف کعبه است.

۶- «جهت طواف کعبه» با ساختار آمیلاز همسو است!

نشاسته از دو قسمت آمیلاز (amylose) و آمیلوپکتین (amylopectin) تشکیل شده است. (۴) آمیلاز با هالوژن ید، ایجاد رنگ آبی می‌کند. علت آن، توانایی ید در مستقر شدن در درون ساختار مارپیچی است، که از به هم پیوستن تکپاره‌های گلوکز تشکیل شده است. هنگامی که آمیلاز در آب قرار گیرد، این مارپیچ راست گرد حاصل می‌شود (شکل ۱۱) (۵). جهت این مارپیچ با جهت طواف کعبه هماهنگ است.

Eric E. Con and P. K. Stumpt." Outlines of Biochemistry" ۲۷۹۱, Third Edition, John Wiley – ۱
.. and Sons, Inc., Page ۱۲۱

۲- مرجع ۱۳ صفحه ۸۶۲

۳- الطارق: ۵

۴- مرجع ۱۱ صفحه ۲۰۴

۵- مرجع ۱۳ صفحه ۴۶

ص: ۱۸۷

شکل ۱۱: ساختار مارپیچ راست گرد آمیلاز با جهت طواف کعبه همسو است.

۷- «جهت طواف کعبه» با جهت پیچش ذاتی گیاهان.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ نُثَبِّتُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

«آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه ما از هر جفتی گیاه رویانیدیم.» (۱)

رشد و حرکت گیاهان بر دو نوع است:

الف- حرکات ذاتی است، که نسبتاً مستقل از عوامل زیست محیطی هستند.

ب- حرکاتی است که از محیط زیست ناشی می‌شود. رشد و حرکت ذاتی گیاهان مانند پیچک، در جهت خلاف چرخش

عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است (شکل ۱۲) (۲).

شکل ۱۲: رشد پیچک در جهت خلاف چرخش عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است.

۱- شعراء: ۷.

۲- C. C. Wilson and W. E. Loomis, " Botany", ۱۹۶۲, New York, Page ۲۳۳

ص: ۱۸۸

۸- «جهت طواف کعبه» با جهت اوج گرفتن عقاب‌ها و پلیکان‌ها.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ....

«چرا به پرندگان که بالای سرشان در پروازند، نمی‌نگرند؟» (۱)

پرندگان چون عقاب‌ها و پلیکان‌ها در جهت مارپیچ راست گرد؛ یعنی در جهت طواف کعبه، از زمین برمی‌خیزند. در این حال،

توده هوای گرم، آن‌ها را به ارتفاعات بالاتر سوق می‌دهد و به پرواز ادامه می‌دهند (شکل ۱۳) (۲)

شکل ۱۳: عقابها و پلیکانها در جهت طواف کعبه و بر خلاف چرخش عقربه‌های ساعت اوج می‌گیرند. این شکل تداعی کننده معراج از کعبه به بیت المعمور است.

۹- اکثریت قریب به اتفاق هسته‌های عناصری که دنیای هستی را تشکیل می‌دهند، در میدان مغناطیسی جهان، در «جهت طواف کعبه» می‌چرخند!

به‌طور متوسط، از هر هزار اتمی که در جهان (Univrse) هست، تعداد ۹۲۷ عدد هیدروژن، ۷۱ عدد هلیوم و صرفاً یک عدد آن

از عناصر سنگین‌تر است. (۳) پس دنیای ما، دنیای هیدروژن است. هسته هیدروژن از یک پروتون تشکیل شده است. خواص

پروتون را در میدان مغناطیسی زمین، منظومه شمسی و یا جهان و یا در رزونانس مغناطیسی هسته، NMR (شکل ۱۴) (۴)، در

صورتی می‌توان توجیه کرد که برای آن اسپین فرض کنیم. اسپین هسته هیدروژن (پروتون) می‌تواند، یا در جهت طواف خانه خدا،

یا مخالف جهت طواف کعبه باشد (شکل ۱۵) (۵). تعداد پروتون‌هایی که در جهت طواف کعبه، به دور خود می‌چرخند، متناسب با

قدرت میدان مغناطیسی (B₀)، بیشتر از

۱- ملک: ۱۹

۲- جی. آل. هیکس، «آشنایی بیشتر با پرندگان» ترجمه حائری زاده، ۱۳۶۷، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی روز، تهران، صفحه ۸

۳- R. E. Dickerson and I. Geis, " Chemistry, Matter, and the Universe ۱۹۷۶, W. A. Benjamin, Inc, London, Page ۲

۲

۴- ویلیام کمپ، «رزونانس مغناطیسی هسته در شیمی» ترجمه عیسی یاوری، ۱۳۶۹، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، صفحه ۱۹۶

۵- مرجع ۲۳ صفحات ۴ و ۵

ص: ۱۸۹

پروتون‌هایی است که مخالف جهت طواف کعبه، به دور خود می‌چرخند. اسپین کردن در خلاف جهت چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی در جهت طواف کعبه، بردار اندازه حرکت زاویه‌ای و بردار گشتاور مغناطیسی پروتون را در جهت میدان مغناطیسی B_0 در تراز با انرژی کمتر؛ یعنی با پایداری بیشتر، قرار می‌دهد (شکل ۱۶-ب). (۱) اسپین کردن پروتون‌ها، هنگامی که در میدان مغناطیسی قرار بگیرند، می‌تواند موافق چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی مخالفت جهت طواف کعبه باشد. در آن صورت، بردار اندازه حرکت زاویه‌ای و بردار گشتاور مغناطیسی پروتون، مخالف جهت میدان مغناطیسی اعمال شده (B_u) قرار می‌گیرد و پروتون‌ها در تراز با انرژی بیشتر؛ یعنی با پایداری کمتر قرار می‌گیرند. همین بحث را می‌توان در مورد $H_3, C_{13}, F_{19}, P_{31}, Fe_{57}, Se_{77}, Yb_{171}, W_{183}, Pt_{187}, Os_{195}, Hg_{199}, Tl_{205}, Pb_{207}$ که دارای اسپین ۱۲ و نسبت ژیرومغناطیسی مثبت هستند، انجام داد.

در هسته‌هایی که اسپین بیش از ۱۲ دارند و نسبت ژیرومغناطیسی آن‌ها مثبت است- مانند:

H

$Li_7, B_{11}, N_{14}, Na_{23}, Al_{27}, S_{33}, Cl_{35}, Cl_{37}, K_{39}, V_{51}, Mn_{55}, Co_{59}, Cu_{63}, Cu_{65}, As_{75}, Br_{79}, Ba_{135}, Br_{81}, Mo_{95}, I_{127}, Ba_{137}$ - اگرچه تعداد ترازهای انرژی بیش از دو عدد است اما هسته‌هایی که در جهت طواف کعبه اسپین می‌کنند، پایدارترند از هسته‌هایی که برخلاف جهت طواف کعبه به دور خود می‌چرخند. هسته‌هایی که نسبت ژیرومغناطیسی آن‌ها منفی است، نظیر: $Be_9, N_{15}, O_{17}, Si_{29}, Y_{89}, MO_{97}, Rh_{103}, AG_{109}, cd_{113}, Sn_{115}, Sn_{119}, Te_{125}, Xe_{129}, Tm_{169}, Sn_{117}, Sn_{119}, Te_{125}, Xe_{129}$ - هنگامی که در جهت طواف کعبه اسپین کنند، ناپایدارترند تا در جهت خلاف آن. حالت آنان مانند الکترون است (شکل ۱۶-الف) ۲۵ که گشتاور مغناطیسی آن برخلاف جهت میدان مغناطیسی است. شکل ۱۴: طیف سنج‌های ۶۰-MNR مگاهرتز (بالا) و ۵۰۰ مگاهرتز (پایین).

ص: ۱۹۰

شکل ۱۵: در غیاب میدان مغناطیسی (B_0) هسته‌های مغناطیسی دارای انرژی برابر هستند. هنگامی که میدان مغناطیسی (B_0) اعمال می‌شود، هسته‌هایی که در جهت طواف کعبه اسپین می‌کنند، همسوی میدان مغناطیسی می‌شوند و از پایداری بیشتری برخوردار می‌شوند. تعداد آنها نیز بیشتر است. اما هسته‌هایی که بر خلاف جهت کعبه اسپین می‌کنند، ناپایدارترند. تعداد آنها نیز کمتر است.

شکل ۱۶: الف: الکترون چرخنده. ب: پروتون چرخنده. در این شکل الکترون و پروتون با جهت یکسان اسپین (در جهت طواف کعبه) نمایش داده شده‌اند. بنابر این، بردارهای اندازه حرکت زاویه‌ای دارای جهت یکسان (به سمت بیت المعمور) هستند. بردار گشتاور مغناطیسی پروتون با توجه به بار مثبت آن در جهت بالا (بیت المعمور) است. بردار گشتاور مغناطیسی الکترون با توجه به بار منفی آن در جهت پایین است.

ص: ۱۹۱

۱۰- در نیمکره شمالی «جهت طواف کعبه» موافق با جهت چرخش گردبادهای «بالابرنده» و مخالف با جهت گردابهای «غرق کننده» است!

در نیمکره شمالی جهت چرخش گردبادها، طوفانها، سیکلونها و هاریکنها خلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی هماهنگ با جهت طواف دور خانه خداست.

به عکس، جهت گردابها و آنتی‌سیکلونها در نیمکره شمالی، موافق چرخش عقربه‌های ساعت و برخلاف جهت طواف دور خانه خداست (شکل‌های ۲۶۱۷، ۲۷۱۸، ۲۸۱۹).

باتوجه به حرکت وضعی زمین جهت چرخش ظاهری سیکلونها و آنتی‌سیکلونها در نیمکره جنوبی عکس نیمکره شمالی است. شکل ۱۷: در نیم کره شمالی جریان هوا در اطراف طوفانها در جهت طواف کعبه است به گونه‌ای که معمولاً آنچه در سطح زمین قرار دارد به آسمان پرتاب می‌شود.

شکل ۱۸: ساختار یک هاریکن و جریانهای هوایی وابسته آن.

ص: ۱۹۲

شکل ۱۹: جهت سلیکون در خلیج مکزیک هنگام تقویت هاریکن در جهت طواف کعبه است.

۱۱- «جهت طواف کعبه» با جهت حرکات ورزشی!

جهت چرخش در ورزش‌های باستانی، دو، اسب‌دوانی و مسابقات اتومبیل‌رانی و غیره همه مخالف چرخش عقربه‌های ساعت و در جهت طواف کعبه است.

۱۲- «جهت طواف کعبه» با جهت باز کردن اکثر قفل‌ها، پیچ رادیو، تلویزیون و سایر لوازم برقی و شیرفلکه‌ها!

اکثر قریب به اتفاق قفل‌ها با چرخاندن کلید در خلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی با چرخاندن در جهت طواف کعبه باز و با چرخاندن در جهت چرخش عقربه‌های ساعت بسته می‌شوند.

کلیدهای وسایل الکترونیکی نظیر رادیو، تلویزیون، اجاق الکتریکی، اتو، و غیره نیز اغلب با چرخاندن در جهت طواف کعبه باز و با چرخاندن بر خلاف این جهت بسته می‌شوند.

اکثر قریب به اتفاق شیرفلکه‌های آب، نفت و گاز با چرخاندن برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی در جهت طواف کعبه باز و برخلاف آن بسته می‌شوند.

ص: ۱۹۳

فصل دوم

روابط نمادین «جهت طواف کعبه» با نمودهای علمی

۱- رابطه ضرب برداری با «جهت طواف کعبه»

حاصل ضرب برداری دو بردار a و b که به صورت $a * b$ نوشته می‌شود، بردار دیگری است مانند c / $a * b$: c ، بزرگی c به صورت $\sin ab / c$ تعریف می‌شود که در آن زاویه کوچکتر میان a و b است.

راستای C حاصل ضرب برداری دو بردار a و b بر صفحه‌ای که از a و b تشکیل می‌شود، عمود است. (۱)

برای تعیین سوی بردار C به شکل ۲۰ مراجعه می‌کنیم. پیچ راست گردی را که محور آن بر صفحه a و b عمود است در نظر می‌گیریم. آن را از a به b به اندازه زاویه می‌چرخانیم. در این حالت، پیشروی پیچ، همان جهت بردار حاصل ضرب $a * b$ خواهد بود (شکل ۲۰- الف). روش مناسب دیگر برای تعیین جهت حاصل ضرب برداری، به صورت زیر است.

محوری را که بر صفحه a و b عمود است و از مبدأ دو بردار می‌گذرد، در نظر می‌گیریم. سپس انگشتان دست راست خود را حول این محور خم می‌کنیم و به کمک نوک انگشتان، بردار a را در جهت زاویه کوچکتر میان دو بردار به طرف بردار b می‌آوریم. شست دست راست را، در حالی که آن را مستقیم به طرف بالا نگه داشته‌ایم، جهت حاصل ضرب $a * b$ را نشان می‌دهد (شکل ۲۰- ب).

روش‌های توصیف شده در شکل ۲۰ روش‌هایی قراردادی‌اند. دو بردار a و b یک صفحه را تشکیل می‌دهند و از هر صفحه می‌توان دو جهت به طرف خارج انتخاب کرد.

ما قرارداد قاعده دست راست یا پیچ راست گرد را انتخاب می‌کنیم. در صورت انتخاب قاعده دست چپ یا پیچ چپ گرد، عکس جهت انتخابی $a * b$ را خواهیم داشت. چون ضرب برداری به صورت $a * b$ نوشته می‌شود، آن را ضرب ضرب برداری a و b نیز می‌گویند و می‌خوانند a ضربدر b . بنابراین، حاصل ضرب‌های $a * b$ و $b * a$ با هم برابر نیستند و

۱- دیوید هالیدی و رابرت رزینک، «فیزیک» جلد اول، ترجمه نعمت‌اله گلستانیان و محمود بهار، ۱۳۷۰، مرکز نشر دانشگاهی،

چاپ ششم، صفحه ۲۳

ص: ۱۹۴

به همین دلیل است که ترتیب عوامل ضرب در ضرب برداری اهمیت دارد. در واقع $a * b - b * a$ (شکل ۲۱-پ). این موضوع از این واقعیت نتیجه می‌شود که بزرگی *absini* با بزرگی *basini* مساوی است ولی جهت $a * b$ با جهت $a * b$ یکی نیست. علت این امر آن است که پیچ راست گرد اگر از a به b و تحت زاویه پیچد در یک جهت، و اگر از b به a و تحت زاویه پیچد در جهت مخالف پیش می‌رود. همین نتیجه را با استفاده از قاعده دست راست می‌توان به دست آورد. اگر مساوی ۹۰ باشد a, b و c $(b * a / C)$ هر سه بر هم عمودند و یک دستگاه مختصات سه بعدی راست گرد را تشکیل می‌دهند. با توجه به مطالب گفته شده جهت طواف حول کعبه معنای فیزیکی مهمی دارد. همان گونه که حاصل ضرب‌های $a * b$ و $b * a$ با هم برابر نیستند، طواف از طرف چپ به راست با طواف از جهت راست به چپ با هم برابر نیستند. همان گونه که پیچ راست گرد اگر از a به b و تحت زاویه پیچد، در یک جهت (بالا) (شکل ۲۰-الف)، و اگر از b به a و تحت زاویه پیچد، در جهت مخالف (پایین) پیش می‌رود (شکل ۲۰-ج).

شکل ۲۰: ضرب برداری. (الف) در رابطه $b * a / c$ ، جهت c جهت پیشروی پیچ راست گرد (به سمت بیت المعمور) است وقتی که پیچ از a به سمت b در داخل زاویه کوچکتر (در جهت طواف حول کعبه) بچرخند. (ب) جهت c را از «قاعده دست راست» می‌توان به دست آورد. به این ترتیب که اگر دست راست خود را طوری نگه داریم که چهار انگشت بسته شده در جهت چرخش a به b (یعنی در جهت طواف حول کعبه) باشد انگشت شست جهت c (بیت المعمور) را نشان خواهد داد. (پ) هر گاه جای عوامل ضرب را عوض کنیم، یعنی وقتی که پیچ در جهت پیشروی پیچ چپ گرد (خلاف جهت طواف حول کعبه) بچرخد، علامت حاصل ضرب برداری تغییر می‌کند: $a * b - b * a$. با استفاده از قاعده دست راست یا قاعده پیشروی پیچ راست گرد ثابت می‌شود که c و c' در خلاف جهت یکدیگرند.

ص: ۱۹۵

طواف از چپ به راست مطابق دستور شرع است و موجب صعود به سمت بیت‌المعمور می‌گردد و می‌تواند مورد قبول واقع شود. به‌عکس، طواف از راست به چپ مخالف دستور شرع و موجب تنزل است و مورد قبول واقع نمی‌شود.

۲- رابطه «جهت طواف کعبه» با حاصل ضرب برداری نیرو و مکان.

طواف یک حاجی را می‌توان با «حاصل ضرب برداری نیرو و مکان» مقایسه کرد (شکل ۲۳) (۱). بردار F یک نیروست که می‌خواهد r را (که یک بردار مکان است) در حول مبدأ O بچرخاند. کعبه را در نقطه O فرض کنید و فاصله حاجی را با خانه کعبه r بدانید. سعی و طواف حاجی را در جهت F بدانید که با r زاویه را می‌سازد. جهت طواف در این حالت به گونه‌ای است که همواره شانه چپ حاجی به طرف کعبه است. در مورد این مسأله می‌خواهیم اندازه حاصل ضرب برداری و نیز راستا و سوی آن را تعریف کنیم. برای مشخص ساختن راستا و سو، می‌توانیم بردارها را به دست‌ای از محورهای مختصاتی دکارتی، x, y و z ارجاع دهیم. اگر توافق کنیم که F و r در صفحه xy قرار دارند، آن‌گاه مختصات سوم را با مشخص ساختن n به‌عنوان بردار بعد واحد که در راستای محور z قرار دارد، می‌توانیم وارد سازیم. سوی بردار n همان است که به‌طور معمول به‌وسیله قاعده پیچ دست راست مشخص می‌گردد. پیچاندن یک پیچ دست راست در راستا و سوی n بایستی چنان باشد که با انجام آن F سبب چرخاندن r گردد. همان‌طور که در شکل نشان داده شده است، حاصل ضرب برداری چنین تعریف می‌شود:

 n \sin rF $J /$

بنابراین، J یک بردار جدید است که از مبدأ مختصات می‌گذرد و در طول محور z به سوی بالا عمل می‌کند. موقعیت و ابعاد آن، تمامی آنچه را که در مورد وضعیت مشخص شده در شکل نیاز داریم، به ما خواهد گفت. بردار J بردار گشتاور نیرو در پیرامون یک نقطه است و چنان برداری را گشتاور پیچشی یا لنگر پیچشی می‌نامند که به‌طور دقیق تعریف شده و با نیروی پدیدآورنده‌اش با زاویه‌های قائم عمل می‌کند.

به عبارت ساده‌تر، همان‌طور که حاصل ضرب برداری نیرو و مکان یک بردار جدید است که از مبدأ O می‌گذرد و در طول محور z به سوی بالا عمل می‌کند. طواف حاجی

ص: ۱۹۶

به گونه‌ای که شانه چپ وی به طرف کعبه باشد، برداری ایجاد می‌کند که از کعبه به سوی بالا (بیت‌المعمور) صعود نماید. بنابراین، اگر حاجی خلاف جهت طواف کند- یعنی شانه راستش به طرف کعبه باشد- حاصل ضرب برداری طواف وی برداری خواهد بود که از مبدأ مختصات- که در این جا کعبه است- می‌گذرد و در طول محور Z به سوی پایین (مرکز زمین) سقوط می‌کند. شکل ۲۱: حاصل ضرب برداری نیرو مکان.

بردار گشتاور پیچشی بر بردارهای پدیدآورنده‌اش عمود است.

۳- رابطه «جهت طواف کعبه» با «حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان».

در شکل ۲۲، بردار اندازه حرکت یک ذره است، اندازه حرکت P برداری است برابر با جرم* سرعت. P می‌خواهد r را (که یک بردار مکان است) در حول مبدأ O بچرخاند. حاصل ضرب برداری P و r، بردار جدیدی خواهد بود که همان‌طور که در شکل ۲۲ نشان داده شده است، از مبدأ به سوی بالا و عمود بر P و r عمل خواهد کرد. این بردار گشتاور اندازه حرکت یا بردار اندازه حرکت زاویه‌ای نام دارد.

بنابراین، بردار حرکت زاویه‌ای از طریق مبدأ مختصات عمل می‌کند و بر راستای چرخش عمود است و در سویی است که از قاعده پیچ دست راست در مشخص کردن راستای چرخش پیروی می‌کند.

ص: ۱۹۷

شکل ۲۲: حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان. بردار اندازه حرکت زاویه‌ای در محور Z و بردارهای پدید آورنده‌اش در محورهای X و Y عمود است.

اکنون می‌توانیم اندازه حرکت زاویه‌ای را برای یک طواف کننده حول کعبه تعریف کنیم. (شکل ۲۳ طواف حاجی را با دو جهت متفاوت چرخش نمایش می‌دهد.) چنانچه حاجی شانه چپ خود را به سمت کعبه قرار دهد و طواف کند، یک بردار جدید که از کعبه می‌گذرد و به طرف بیت‌المعمور می‌رود، ایجاد خواهد شد. اگر حاجی در حال طواف شانه راست خود را به طرف کعبه قرار دهد، بردار حرکت زاویه‌ای وی از کعبه به سمت مرکز زمین خواهد رفت.

شکل ۲۳: نمایش بردار اندازه حرکت زاویه‌ای در دو جهت متفاوت. چنان که جسم چرخنده در جهت طواف کعبه بچرخد بردار اندازه حرکت زاویه‌ای به سمت بالا خواهد بود. اگر جسم چرخنده در خلاف جهت طواف حول کعبه بچرخد بردار اندازه حرکت زاویه‌ای به سمت پایین خواهد بود.

ص: ۱۹۸

۴- رابطه «اندازه حرکت زاویه‌ها و گشتاورهای مغناطیسی الکترون و پروتون» با جهت طواف کعبه. (۱)

در دنیای ریز (میکرو)، ذرات باردار متحرک (چرخنده)، میدان‌های مغناطیسی و الکتریکی پدید می‌آروند. الکترون و پروتون را می‌توانیم از دیدگاه اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین آن‌ها و نیز بردار گشتاورهای مغناطیسی با طواف حجاج بیت‌الله الحرام حول خانه خدا مقایسه کنیم.

در شکل (۱۶-الف) الکترون‌ها به صورت جسم چرخنده و دارای بار منفی نمایش داده شده‌اند و به پیروی از قانون پیچش دست راست برای بردارها، می‌توانیم اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین را با بردار I نمایش دهیم. دوقطب مغناطیسی پدیدآمده به وسیله الکترون را می‌توان با بردار نمایش داد. بردار نمایش دهنده اندازه حرکت زاویه‌ای اسپینی I برای الکترون، با بردار نمایش دهنده گشتاور مغناطیسی آن (μ) ناهمسو (مخالف از نظر علامت) است. شکل (۱۶-ب) تصویر قابل مقایسه‌ای را برای اسپین پروتون نمایش می‌دهد. برخلاف الکترون، بردار نمایش دهنده اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین پروتون I ، با بردار نمایش دهنده گشتاور مغناطیسی آن (μ)، همسو (یعنی با علامت یکسان) است. بنابراین، بردار نمایش دهنده گشتاورهای مغناطیسی الکترون و پروتون (μ) دارای جهت‌های مخالف هستند؛ یعنی هر حاجی که مثل پروتون بار مثبت دارد یا نیت او تقرب به خداست، طواف موجب معراج وی از کعبه به سوی بیت‌المعمور می‌شود (به سمت بالا). به عکس آن حاجی که مثل الکترون بار منفی دارد و طواف را با نیت غیرخدا انجام می‌دهد، مانند الکترون که بردار گشتاور مغناطیسی‌اش در جهت پایین است، طوافش او را به سمت خلاف جهت بیت‌المعمور خواهد برد و تنزل خواهد کرد و معراج نخواهد داشت.

۵- رابطه «جهت طواف کعبه» با رفتار ژيروسکوپی و رزونانس مغناطیسی هسته. (۲)

می‌توان ژيروسکوپی را در نظر گرفت که مانند شکل ۲۴ از طریق محور چرخشی افقی‌اش، به برجکی متصل است و ما می‌توانیم مشخص سازیم که چرخ دوار سنگینی نسبت به ناظری در بالای برجک، همسوی عقربه‌های ساعت می‌چرخد. حال اگر بتوانیم

۱- مرجع ۲۳ صفحه ۱۶

۲- مرجع ۲۳ صفحه ۱۰

ص: ۱۹۹

امکان مشاهده سیستم را در غیاب گرانش را تصور کنیم، در آن صورت، ژيروسکوپ موضع خود را حفظ خواهد کرد. در واقع، اگر چرخ‌دهنده‌ها بی‌مالش بودند، ژيروسکوپ برای همیشه در چرخش می‌ماند. اکنون، اگر گرانش پیدا شود، نیرویی برابر با g^* که به سمت پایین عمل می‌کند، بر چرخ دوار اعمال خواهد شد. همان گونه که در بالای برجک دیده می‌شود، این چرخش در خلاف جهت عقربه ساعت است. چرخاندن ژيروسکوپ در سوی مخالف، منجر به حرکت تقدیمی در راستای عقربه ساعت خواهد شد.

شکل ۲۴: ژيروسکوپ. راستای چرخش بر راستای حرکت تقدیمی عمود است.

حرکت تقدیمی موجب می‌شود تا ژيروسکوپ از طریق چرخ دوار نیروی گرانش F را خنثی سازد. طواف حول کعبه نیز ایجاد نیرویی برخلاف جاذبه‌های خاکی می‌کند که موجب معراج انسان می‌شود.

هسته‌های عناصر مغناطیسی، به‌ویژه هیدروژن-۱ و کربن-۱۳، همچون اجسام باردار چرخنده رفتار می‌کنند. چنان که آن‌ها را در

معرض تأثیر یک میدان مغناطیسی قرار دهیم، دارای حرکت تقدیمی خواهند شد (شکل ۲۵) (۱).

شکل ۲۵: حرکت تقدیمی یک مغناطیس هسته‌ای در یک میدان مغناطیسی تداعی کننده طواف کعبه است.

ص: ۲۰۰

در این جا بین حرکت تقدیمی ژيروسکوپ در صفحه افقی در پیرامون برجک و حرکت تقدیمی یک مغناطیس هسته‌ای در یک میدان مغناطیسی و نیز طواف حاجی پیرامون کعبه تشابه نمادین بسیار جالبی وجود دارد. حرکت تقدیمی موجب می‌شود ژيروسکوپ از طریق چرخ دوار، نیروی گرانش را خنثی سازد. طواف حول کعبه به ترتیبی که سمت چپ حاجی به طرف خانه خدا باشد نیز سبب ایجاد نیرویی برخلاف جاذبه‌های خاکی است که موجب معراج انسان به سمت بیت‌المعمور می‌شود.

۶- رابطه «جهت طواف کعبه» با جهت قرار گرفتن قلب در بدن.

قلب درون قفسه سینه میان دو شش، متمایل به طرف چپ جا دارد و نوک آن متوجه طرف چپ است (شکل ۲۶). کعبه خانه دل است و همه قلب‌ها متمایل و متوجه این خانه‌اند. کعبه محوری است که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند. (۱)

شکل ۲۶: نوک قلب متوجه طرف چپ است.

کعبه باید در طرف چپ طواف کننده باشد. کعبه محوری است که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

فصل سوم

فطری بودن هدایت الهی و حکم «جهت طواف کعبه»

اسلام دریچه‌ای از طبیعت و آفرینش به روی عبادت‌کنندگان می‌گشاید تا عبادتشان از روی معرفت و یقین باشد. در این بخش، ابتدا درباره فطری بودن هدایت الهی بحث

ص: ۲۰۱

خواهد شد. سپس مواردی که در متن مقاله، تحت عنوان روابط مستقیم و یا نمادین ارائه شده است، به‌عنوان امثال و شواهد فطری بودن حکم «جهت طواف کعبه» معرفی می‌شود.

۱- فطری بودن هدایت الهی

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

«رو به سوی دینی آور که همه معارفش عادلانه و خالی از افراط و تفریط است و از فطرتی سرچشمه می‌گیرد که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده، آفرینش خدا هیچ تغییر نپذیرد. این است دین پابرجا، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.» (۱)

از این آیه سه نکته برداشت می‌شود:

الف- اسلام بشر را به عقاید و دستورالعمل‌هایی دعوت می‌کند که از فطرت خود بشر سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی اساس دین اسلام فطرت انسانی است. (۲) فطرت انسانی همان نحوه خلقت اوست که انسان را جز به کارهایی که مهیا و مجهز بر آن است، دعوت نمی‌کند. (۳) فطرت در لغت به معنی سرشت، طبیعت، آفرینش، ابداع و اختراع است و صفتی است که هر موجود در آغاز خلقتش داراست (۴)؛ بنابراین، پیمودن راه خدا و تقوای دینی وقتی حاصل می‌شود که انسان به فطرت انسانیت که بنای دین خدا براساس آن نهاده شده است، ملتمز شود و از آن تخطی نکند. (۶)(۷)(۸)(۹)(۱۰)(۱۱)(۱۲)(۱۳)

ب- چون تعالیم اسلامی منطبق بر فطرت است، رنگ کهنگی بر سیمای آن نمی‌نشیند و گذشت زمان از ارزش و اعتبارش نمی‌کاهد. کهنگی در مورد موضوعاتی پیش می‌آید که خواسته فطری انسان نباشند. قانون‌ها یا آداب و رسومی که در جامعه‌های گوناگون به وجود می‌آید، در صورتی که برخاسته از سرشت انسان نباشد، با گذشت زمان به دست فراموشی سپرده می‌شوند و ارزش خود را از دست می‌دهند اما قانون‌ها و روش‌هایی که از فطرت انسان بجوشند و پاسخگوی نیازهای فطری او باشند، هرگز با گذشت زمان کهنه و بی‌ارزش نمی‌شوند. (۱۴)

۱- روم: ۳۰

۲- سید محمدحسین طباطبایی، «تفسیرالمیزان» جلد ۱۳ ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ص ۵۴۶

۳- مرجع ۳۴، جلد ۶، صفحه ۴۶۷

۴- علی اکبر دهخدا. «لغت‌نامه» ۱۳۷۳، جلدنهم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، صص ۴-۱۵۱۵۲

۵- محمد معینی، «فرهنگ فارسی» ۱۳۶۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، صفحه ۲۵۵۵

۶- مرجع ۳۶، جلد ۷، صفحه ۵۷۹

۷- مرجع ۳۹، جلد ۱۱، صفحه ۵۲۵

۸- مرجع ۴۴، جلد ۱۳، صفحه ۱۵۷

۹- مرجع ۴۱، صفحه ۲۵۸

۱۰- مرجع ۴۲، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۵

۱۱- مرجع ۳۹، صفحه ۶۰۱

۱۲- مرجع ۳۹، صفحه ۲۹۷

۱۳- سیدمحمد حسین طباطبایی «تفسیرالمیزان» جلد ۴، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی و سید محمدخامنه، ۱۳۶۶، چاپ سوم،

بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، صفحه ۲۹۸

۱۴- محمدعلی سادات و حمید طالب زاده، «بینش اسلامی» ۱۳۷۸، چاپ پنجم، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، صفحه

ص: ۲۰۲

پ- بیشتر مردمی که از سرشت خود به‌درستی و به‌طور جامع آگاه نیستند، به آیین‌ها و مرام‌هایی رو می‌آورند که پایه و اساسی در فطرت آن‌ها ندارند. (۱)

۲- آیا حکم «جهت طواف کعبه» براساس فطرت است؟

آیا اسلام در تجویز «جهت طواف کعبه» از امر فطرت پیروی کرده است؟ حکم «جهت طواف کعبه» دو صورت دارد: یا حکم خداست یا افترای بر خدا. شق ثالث وجود ندارد! با شرحی که در فوق آمده است، احکام خدا مطابق با فطرت است و عالم آفرینش، آدمیان را به‌سوی آن فرا می‌خواند و هرچه غیر از این است افترا بر خداست. (۲) آیا فطرت انسان گویای «جهت طواف کعبه» (یعنی خلاف جهت چرخش عقربه‌های ساعت) است؟ آیا عالم آفرینش، آدمیان را به‌سوی «جهت طواف کعبه» فرامی‌خواند. فطری بودن بسیاری از احکام الهی مانند حرمت کشتن فرزندان از ترس فقر و ارتکاب کارهای زشت و «قتل نفس بدون حق» بسیار روشن است (۳) اما فطری بودن حکم «جهت طواف کعبه» به این روشنی نیست و به فکر کردن و تعقل نیاز دارد. اسلام راه تفکر فطری را که خود فطرت هم به ناچار ما را به‌طرف خود می‌برد، تصدیق و تأیید می‌نماید. (۴)

در این مقاله، رابطه مستقیم و یا نمادین «جهت طواف حول کعبه» با نزدیک به بیست موضوع علمی مطرح در علوم ریاضی، فیزیک، شیمی، بیوشیمی، زیست‌شناسی و پزشکی، نجوم و ستاره‌شناسی، جغرافیا، مکانیک، ورزش و غیره بررسی شده است.

الف- آیا فطرت انسان گویای فطری بودن «جهت طواف کعبه» است؟

ترکیباتی که انسان را می‌سازد و نیز مصنوعات که به‌دست انسان ساخته شده است، ضمیمه‌چنین، جهت حرکات ورزشی انسان، همه و همه اشاره بر فطری بودن جهت طواف کعبه دارند. شش مورد زیر به‌عنوان نمونه ارائه می‌شود:

۱- الگوی خلقت هر انسان بر اساس اطلاعات ژنتیکی موجود در رشته‌های DNA اوست. DNA از دو زنجیره پلی‌نوکلئوتید که در جهت طواف کعبه به هم پیچیده‌اند،

۱- محمدعلی سادات و محمدعلی جواهریان، «بینش اسلامی» ۱۳۷۸، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، صفحه ۳۴

۲- مرجع ۴۰، صفحه ۱۳۹

۳- مرجع ۳۷، صفحه ۵۷۸

۴- سیدمحمد حسین طباطبائی، «تفسیرالمیزان» جلد ۵، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی و محمدعلی گرامی قمی، ۱۳۶۶، چاپ سوم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، صفحه ۴۱۹

ص: ۲۰۳

تشکیل شده است (شکل ۱۰).

۲- زنجیر پپتیدی می‌تواند با تاب‌خوردگی برخلاف جهت طواف کعبه در آزمایشگاه سنتز شود اما در پروتئین‌های طبیعی که تا به امروز مطالعه شده‌اند، تاب‌خوردگی زنجیر پپتیدی در جهت طواف کعبه است (شکل ۸). علت آن است که تمام اسیدهای آمینه در موجودات زنده دارای پیکربندی «ال» هستند. این امر موجب شده است تا تاب‌خوردگی در جهت طواف کعبه، زنجیر پپتیدی پایدارتری ایجاد کند.

۳- تمام موهای انسان و پشم حیوانات از طناب‌های سه‌رشته‌ای یا هفت‌رشته‌ای تشکیل شده‌اند که با اتصالات دی‌سولفید در جهت طواف خانه خدا به هم پیوسته‌اند (شکل ۹).

۴- جهت پیچش DNA، جهت مارپیچ آمیلاز (شکل ۱۱) همگی در جهت طواف کعبه‌اند.

۵- قلب انسان متمایل به چپ است (شکل ۲۶). طواف، از کعبه محوری می‌سازد که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

۶- به نظر می‌رسد که جهت پیچ راست‌گرد «جهت طواف کعبه»، ریشه در فطرت انسان دارد و شاید به این علت است که مصنوعات نظیر قفل‌ها، پیچ‌های لوازم الکتریکی، شیرفلکه‌ها و غیره، اکثراً در «جهت طواف کعبه» باز می‌شوند.

همچنین، جهت حرکت و چرخش در ورزش‌های باستانی، دومیدانی، اسب‌دوانی، اتومبیل‌رانی و غیره، شاید به دلیل فطری بودن جهت طواف است که همه و همه همسوی طواف‌اند. نمونه‌های بسیاری از به‌کارگیری جهت طواف در نقاشی و هنر نیز مشاهده شده است.

ب- آیا رزونانس مغناطیسی (NMR) بر فطری بودن جهت طواف گواهی می‌دهد؟

اکثریت قریب به اتفاق هسته‌های عناصر تشکیل‌دهنده دنیا در میدان مغناطیسی جهان در «جهت طواف کعبه» به دور خود می‌چرخند! توضیح رابطه نمادین اسپین الکترون و پروتون با «جهت طواف کعبه» در بالا داده شده است.

ص: ۲۰۴

چنان‌که پایداری و کمیت کلی را نشانگر فطری بودن فرض کنیم، NMR به فطری بودن جهت طواف گواهی خواهد داد (شکل ۱۴).

پ- چگونه چرخش و گردش ستاره‌ها بر فطری بودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهد؟

در ستاره‌شناسی گردش برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت، یعنی چرخش در جهت طواف کعبه را گردش مستقیم می‌نامند. گردش یا چرخش موافق چرخش عقربه‌های ساعت یا مخالف جهت طواف را حرکت معکوس می‌نامند؛ بنابراین، هم حرکت در جهت طواف کعبه مشاهده می‌شود- مانند: حرکت زمین و ماه و تمام سیارات منظومه شمسی (به‌غیر از زهره و اورانوس) به‌دور خورشید (شکل ۵-۲)- و هم حرکت خلاف جهت طواف کعبه- مانند گردش ستاره‌های دنباله‌دار به‌دور خورشید (شکل ۷). اما تعداد ستاره‌هایی که در جهت طواف کعبه حرکت وضعی یا انتقالی دارند، بیشتر است. به این ترتیب، حرکت سیارات و اجرام آسمانی بر فطری بودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهند.

ت- آیا ضرب برداری بر فطری بودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهد؟

حاصل ضرب برداری نیرو و مکان یا حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان (و یا غیره) بر راستای چرخش عمود، است (شکل ۲۳-۲۰ و ۱۶). جهت بردار ضربداری به‌سویی است که از قاعده پیچ دست راست پیروی می‌کند. در صورتی که چرخش در جهت طواف کعبه باشد، حاصل ضرب برداری به‌طرف بالا (بیت‌المعمور) و هنگامی که چرخش برخلاف جهت طواف کعبه باشد، حاصل ضرب برداری به‌طرف مرکز زمین است.

ث- آیا حرکت ذاتی گیاهان و جانوران بر فطری بودن «جهت طواف کعبه» گواهی می‌دهد؟

حرکت پیچک در جهت طواف کعبه است (شکل ۱۲). جهت اوج گرفتن عقاب‌ها و پلیکان‌ها (شکل ۱۳) و نیز جهت رشد حلزون‌ها همگی در جهت طواف خانه خداست. این امور بر فطری بودن «جهت طواف کعبه» گواهی می‌دهند.

ص: ۲۰۵

فصل چهارم

نتیجه‌گیری

در این نوشتار به فطرت ساده انسانی مراجعه شده و تعصباتی که به وراثت از اسلاف یا به سرایت از اقران عارض می‌شود، کنار گذاشته شده است. در جستجوی حقیقت، از کتاب طبیعت و آفرینش استفاده گردیده و بدون هیچ تردیدی مشاهده شده است که این عالم در عین کثرت و تفرقه و تشتت اجزایش، در مورد «جهت چرخش غالب»، که همسو با «جهت طواف کعبه است»، وحدت دارد؛ به عبارت دیگر در طبیعت، هم چرخش در جهت طواف کعبه و هم در خلاف جهت کعبه وجود دارد اما «چرخش غالب»، که اکثراً با پایداری و کمیت بیشتر همراه است، چرخش در «جهت طواف کعبه» است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که به طور کلی چرخش یا گردش در خلاف چرخش عقربه‌های ساعت- یعنی در جهت طواف کعبه- موافق فطرت انسان و طبیعت است و اسلام حکم فطرت را مثل همیشه تأیید کرده است.

ضمناً با لحاظ این که طواف و دیگر اعمال حج یک حرکت نمادین است و معراج و صعود عبادت با جهت علو و آسمان و بالا (بیت‌المعمور) رابطه دارد، نتیجه‌گیری می‌شود که با توجه به روابط نمادین «جهت طواف کعبه» با نمودارهای علمی، بهترین حرکتی که می‌تواند نمایان‌گر حرکت صاعد باشد، طواف از چپ به راست؛ یعنی برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت است. بنابراین، حکم «جهت طواف کعبه» بر اساس هوا و هوس‌های جاهلیت تعیین نشده است. افترای برخدا نیست! حکم خداست و حکم خدا پیوسته پایدار است.

ضمناً اسلام با تمام علوم و صناعی که به انسان مربوط می‌شود، هماهنگ است و به طور جدی مردم را به طرف دانش دعوت می‌کند تا از مطالعه آسمان‌ها و زمین و گیاه و حیوان و انسان و غیره خدای خود را بشناسد. فاصله ادبی که بین دین و دانش در دانشگاه‌ها ایجاد شده است، باید برداشته شود تا بر اثر توحید آن‌ها، تعلیم موجب تزکیه و رهایی نسل جوان از گرداب‌های فساد شود.

ص: ۲۰۶

پی‌نوشتها:

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

